

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با نظارت: حضرت آية الله مكارم شیرازی

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۳ جلد ۲۳

۲۳

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ يَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

﴿ ۲۸ ﴾ وَ مَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ

ما بعد از او بر قوم او هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنت ما بر این نبود. ما نیازی به این امور نداریم، تنها به یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را درهم بکوبیم.

تنها یک اشاره کافی است که عوامل حیات آنها، تبدیل به عامل مرگشان شود و در لحظه‌ای کوتاه و زودگذر طومار زندگی‌شان را درهم پیچد.

﴿ ۲۹ ﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ

فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند.

آیا این صیحه صدای صاعقه‌ای بود که از ابری برخاست و بر زمین نشست، لرزه‌ای بر همه چیز افکند و تمام عمارت‌ها را ویران ساخت و آنها از شدت وحشت تسلیم مرگ شدند؟ یا صیحه‌ای بود که بر اثر یک زمین لرزه شدید از دل زمین برخاست و در فضا طنین افکند و موج انفجارش همه را به کام مرگ کشید؟

هر چه بود یک صبحه، آن‌هم در یک لحظه زودگذر، بیش نبود، فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد و تکانی بود که همه را بی حرکت ساخت و چنین است قدرت خداوند و چنان است سرنوشت یک قوم گمراه و بی ثمر.

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را
 ﴿۳۰﴾ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
 افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آن‌ها نیامد، مگر این که او را استهزاء می‌کردند.

بیچاره و محروم از سعادت آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزاء و سخریه آن‌ها برخیزند، سپس آن‌ها را از دم شمشیر بگذرانند، درحالی که آن‌ها سرنوشت شوم طغیان‌گران بی‌ایمان را قبل از خود دیده بودند و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده، یا در صفحات تاریخ خوانده بودند، اما کمترین عبرتی نگرفتند و درست در همان وادی گام نهادند و به همان سرنوشت گرفتار شدند.

روشن است این جمله گفتار خدا است، چون تمام این آیات از سوی او بیان می‌شود، ولی البته جمله «حسرت» به معنی ناراحتی درونی در برابر حوادثی است که کاری از دست انسان در مورد آن ساخته نیست، درباره خداوند معنی ندارد، همان‌گونه که «خشیم» و «غضب» و مانند آن نیز به مفهوم حقیقی در مورد او وجود ندارد، بلکه منظور این است که حال این تیره روزان چنان بود که هر انسانی از وضع آن‌ها آگاه می‌شد، متأسف و متأثر می‌گشت که چرا با این همه وسایل نجات در این گرداب هولناک غرق شوند؟^(۱) تعبیر به «عیاد» (بندگان خدا) اشاره به این است که، تعجب از این است که بندگان خدا که غرق نعمت‌های او هستند، دست به چنین جنایتی زدند.

﴿۳۱﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ

آنان دیدند چقدر از اقوام پیش از آن‌ها را (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم، آن‌ها

۱- «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «حسرت» به معنی اندوه بر چیزی است که از دست رفته.

هرگز به سوی ایشان باز نمی‌گردند.

﴿۳۲﴾ **وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ**

و همه آنها روز قیامت نزد ما حاضر می‌شوند.

یعنی این طور نیست که اگر هلاک شدند و نتوانستند به این جهان باز گردند، مسأله تمام است، نه مرگ در حقیقت آغاز کار است نه پایان، به زودی همگی در عرصه محشر برای حساب گردآوری می‌شوند و بعد از آن مجازات دردناک الهی، مجازاتی مستمر و پی‌گیر در انتظار آنها است.

آیا با این حال جای این نیست که از وضع آنها عبرت گیرند و خود را به سرنوشت آنان مبتلا نسازند و تا فرصتی باقی مانده از این گرداب هولناک کنار آیند؟ آری اگر مرگ پایان همه چیز بود، امکان داشت که بگویند، آغاز راحتی ماست، ولی افسوس که چنین نیست.

﴿۳۳﴾ **وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ**

زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آن را زنده کردیم و دانه‌هایی از آن خارج ساختیم و آنها از آن می‌خورند.

مسئله حیات و زندگی از مهم‌ترین دلایل توحید است، مسأله‌ای است فوق‌العاده مرموز و پیچیده و شگفت‌انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده و با تمام پیشرفت‌های عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده، هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی‌داند تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست، موجودات بی‌جان تبدیل به سلول‌های زنده شده است؟

هنوز کسی نمی‌داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقاً چگونه ساخته شده و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرایط مساعد به حرکت درمی‌آید و رشد و نمو را آغاز می‌کند و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می‌نماید و از این طریق موجودات مرده را تبدیل به بافت‌های موجود زنده می‌کند، تا هر روز جلوه تازه‌ای از حیات را نشان دهد.

مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین‌های مرده، از یک سو دلیل روشنی است بر این که علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته و از سوی دیگر نشانه‌ای آشکار از رستاخیز است.

روشن است که ضمیر در «لَهُمْ» به «عِبَاد» برمی‌گردد که در آیات قبل آمده است و منظور از «عِبَاد» در این جا تمام بندگان است که در مسائل مربوط به مبدأ و معاد گرفتار انحراف یا اشتباهند و قرآن وضع آن‌ها را مایه حسرت و تأسف می‌شمرد.

تعبیر به «آیة» به صورت «نکرة» اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است.

جمله «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» از یک سو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه‌های گیاهی تغذیه می‌کند و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست، ولی فواید دیگری دارد، مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، دارویی و امور دیگری که در زندگی انسان کاملاً مورد استفاده است.

و از سوی دیگر با مقدم داشتن «مِنْهُ» بر «يَأْكُلُونَ» که معمولاً برای حصر می‌آید، این

نکته را بیان می‌کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است، آن چنان که گویی تمام غذای انسان را تشکیل می‌دهد.

﴿۳۴﴾ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ
و در آن باغ‌هایی از نخل‌ها و انگورها قرار دادیم و چشمه‌هایی از آن بیرون فرستادیم.
«أَعْنَاب» جمع «عَنْب» و «نَخِيل» نیز، چنان که «رَأْب» در مفردات می‌گوید،
جمع «نَخْل» است، با این تفاوت که «عَنْب» معمولاً به خود «انگور» گفته می‌شود و
به‌طور نادر به «درخت انگور» ولی «نخل» اسم برای درخت است و میوه آن «رُطَب»
و «تَمْر» (خرمای تازه و خشک) نام دارد. (۱)

۱- درباره این دو میوه حیات‌بخش (انگور و خرما) در جلد‌های ۱۱ «تفسیر نمونه»
صفحه ۱۷۵ و جلد ۱۳ صفحه ۴۶ ذیل آیات ۱۱ / نحل و ۲۶ / مریم بحث شده است.

«فَجَزْنَا» از ماده «تَفَجَّرَ» به معنی ایجاد شکاف وسیع است و از آنجا که چشمه‌ها با شکافته شدن زمین بیرون می‌ریزند، این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است.

در آیه گذشته سخن از دانه‌های غذایی در میان بود، اما در این جا از میوه‌های نیروبخش و مغذی سخن می‌گوید که دو نمونه بارز و کامل آن‌ها : «خرما» و «انگور» است که هر یک غذایی کامل محسوب می‌شود.

مطالعات دانشمندان نشان می‌دهد که مخصوصاً این دو میوه دارای انواع ویتامین‌های لازم و مواد مختلف حیاتی برای بدن انسان است، به علاوه این دو میوه در تمام طول سال به صورت تازه یا خشک قابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است. بعضی معتقدند این تفاوت تعبیر که در یک جا سخن از درخت می‌گوید و در جای دیگر از میوه، به خاطر آن است که درخت نخل، چنان که معروف است همه چیزش قابل استفاده است، تنه آن، شاخه‌ها و برگ‌هایش، همه مورد استفاده‌های مختلف می‌باشد و

میوه‌اش سرآمد همه این‌ها است، درحالی که درخت انگور را معمولاً برای میوه‌اش می‌خواهند و ساقه و شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.

و این که هر دو به صیغه جمع آمده، ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد، چرا که هر یک از آن‌ها دهان‌ها نوع دارد، با ویژگی‌های مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه‌ها.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیه قبل تنها تعبیر به احیای زمین‌های مرده شده بود که در قرآن مجید معمولاً با نزول باران همراه است، ولی در این آیه سخن از چشمه‌های آب جاری به میان آمده، زیرا برای بسیاری از زراعت‌ها آب باران تنها کافی است، در حالی که درختان میوه معمولاً نیاز به آب جاری نیز دارند.

﴿۳۵﴾ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ

تا از میوه آن بخورند، درحالی که دست آن‌ها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است، آیا شکر خدا را به جا نمی‌آورند؟

آری میوه‌هایی که به صورت غذای کامل بر شاخسار درختان ظاهر می‌شود، بی‌آن که کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد، به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را درباره انسان‌ها نشان می‌دهد. حتی این غذای آماده و لذیذ را آن چنان بسته‌بندی کرده که برای مدّت زیادی قابل نگهداری است، بی‌آن که ارزش غذایی خود را از دست دهد، برخلاف غذاهایی که انسان از مواد طبیعی خداداد با دست خود می‌سازد، که غالباً به سرعت فاسد می‌شود. در هر صورت، هدف آن است که حس حق‌شناسی و شکرگزاری انسان‌ها را تحریک کند تا از طریق شکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت‌کردگار است.

﴿۳۶﴾ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ
منزه است کسی که تمام «زوج‌ها» را آفرید، از آن چه زمین می‌رویاند و از خود آن‌ها و از آن چه نمی‌دانند.

آری خداوندی که این همه «زوج‌ها» را در پهنه جهان هستی آفریده، علم و قدرتش بی‌انتها است، عیب و نقصی در وجودش راه ندارد، لذا شریک و شبیه و نظیر برای او نیست و اگر گروهی سنگ و چوب‌های بی‌جان و مخلوقات دیگری را شبیه او شمرده‌اند، از این نسبت‌های ناروا بر دامان کبریا پیش‌گردی نمی‌نشیند.

بدیهی است خداوند نیاز به این ندارد که خویشان را تسبیح و تنزیه کند، این تعلیمی است برای بندگان و دستورالعملی است برای پیمودن خط تکامل.

در این که منظور از «أَزْوَاج» در این‌جا چیست، مفسران سخن بسیار دارند: آن چه مسلم است این است که «أَزْوَاج» جمع «زَوْج» معمولاً به دو جنس مذکر و مؤنث گفته می‌شود، خواه در عالم حیوانات باشد، یا غیر آن‌ها، سپس توسعه داده شده و به هر دو موجودی که قرین یکدیگر و یا حتی ضد یکدیگرند، «زوج» اطلاق می‌شود، حتی به دو اطاق مشابه در یک خانه، یا دو لنگه در و یا دو همکار و قرین، این کلمه گفته می‌شود و به این ترتیب برای هر موجودی در جهان زوجی متصور است.

به هر حال بعید نیست که زوجیت در این جا به همان معنی خاص، یعنی جنس «مذکر» و «مؤنث» باشد و قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسان‌ها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند، می‌دهد.

این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آن‌ها کشف نشده بود. یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود و امروز گوشه‌ای از آن برای انسان‌ها کشف شده است.

ولی روشن است وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم و قرینه‌ای برخلاف آن نباشد، دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنایی برویم و چنان که دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در این جا وجود دارد.

به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می‌کند و

نشان می‌دهد که در این جهان حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما پوشیده است. (۱)

﴿۳۷﴾ **وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ**

شب برای آنها (نیز) نشانه‌ای است (از عظمت خدا) ما روز را از آن برمی‌گیریم، ناگهان تاریکی آنها را فرا می‌گیرد.

هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند

تعبیر به «نَسْلَخُ» از ماده سَلَخَ که در اصل به معنی کندن پوست حیوان است، تعبیر لطیفی است، گویی روشنایی روز همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده، به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می‌کنند، تا باطن و درون او آشکار گردد.

۱- درباره «زوجیت موجودات جهان» و مخصوصاً عالم گیاهان در جلد ۱۰ «تفسیر نمونه»، صفحه ۱۱۵ و جلد ۱۵ صفحه ۱۹۰: ذیل آیه ۷ / شعراء بحث کرده‌ایم.

دَقَّت در این تعبیر این نکته را بازگو می‌کند که طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است، نور و روشنایی صفتی است عارضی که از منبع دیگری به او داده می‌شود، همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند، که هرگاه آن لباس را بیرون آورد، رنگ طبیعی تن آشکار می‌شود. در این‌جا قرآن مجید روی تاریکی شب انگشت نهاده، گویا می‌خواهد بعد از بیان زنده کردن زمین‌های مرده که به عنوان آیتی از آیات خداوند قبلاً گذشت، تبدیل روشنایی روز را به تاریکی شب، به عنوان نمونه‌ای از مرگ بعد از حیات بیان کند.

به هر حال هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می‌شود، به یاد نور و برکاتش، نور و هیجاناتش، نور و منبع وجودش می‌افتد و با یک مقایسه به «خالق نور و ظلمت» آشنا می‌گردد.

﴿۳۸﴾ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

و خورشید (نیز برای آن‌ها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است.

این آیه به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر بیان می‌کند، اما در این‌که

منظور از این حرکت چیست، مفسران بحث‌های فراوانی دارند:

گروهی آن را اشاره به حرکت ظاهری خورشید بر گرد زمین می‌دانند که این حرکت تا پایان جهان، که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر او است، ادامه دارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین دانسته‌اند، زیرا می‌دانیم خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی به سوی شمال متمایل می‌شود و تا مدار ۲۳ درجه شمالی پیش می‌رود و از آغاز تابستان به عقب بازمی‌گردد، تا در آغاز پاییز باز به خط اعتدالی می‌رسد و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می‌دهد و از آغاز زمستان به سوی خط اعتدال حرکت می‌کند و در آغاز بهار به آن می‌رسد.

البته تمام این حرکات در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می‌باشد، هر چند در ظاهر و به حسب حس، مربوط به حرکت آفتاب است.

بعضی دیگر آن را اشاره به حرکت وضعی «کره آفتاب» دانسته‌اند، زیرا مطالعات دانشمندان به طور قطع ثابت کرده که خورشید به دور خود گردش می‌کند.

آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همان است که اخیراً دانشمندان کشف کرده‌اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دوردستی که آن را ستاره «وگا» نامیده‌اند، می‌باشد. این معانی منافاتی با هم ندارند و ممکن است جمله «تَجْرِي» اشاره به تمام این حرکت‌ها و حرکت‌های دیگری که تاکنون علم و دانش ما به آن نرسیده و شاید در آینده کشف شود، بوده باشد. به هر حال حرکت دادن خورشید، این کره بسیار عظیمی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگ‌تر است، آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بیکران، از هیچ کس میسر نیست، جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرت‌ها و علم و دانشش بی‌انتهاست و به همین جهت در پایان آیه می‌فرماید: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».

﴿۳۹﴾ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ

و برای ماه منزلگاه‌هایی قرار دادیم (و به هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت شاخه کهنه (قوسی شکل و زرد رنگ) خرما درمی‌آید.

منظور از «مَنَازِل» همان منزل‌گاه‌های بیست و هشت‌گانه‌ای است که ماه، قبل از «محاق» و تاریکی مطلق طی می‌کند، زیرا هنگامی که ماه، سی‌روز تمام باشد، تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ و کم نور و کم فروغ در می‌آید و در دو شب باقی مانده قابل رؤیت نیست، که آن را «مَحَاق» می‌نامند، البته در ماه‌هایی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می‌شود و دو شب باقی‌مانده محاق است.

این منزل‌گاه‌ها کاملاً دقیق و حساب شده است، به طوری که منجمان از صدها سال قبل می‌توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند، آن را پیش‌بینی کنند.

این نظام عجیب به زندگی انسان‌ها نظم می‌بخشد و یک تقویم طبیعی آسمانی است، که با سواد و بی‌سواد توانایی خواندن آن را دارد، به طوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شب‌های مختلف کند، می‌تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقاً و یا تقریباً بداند، آن شب کدام شب از ماه است (و ما این امر را آزموده‌ایم).

زیرا در آغاز ماه نوک‌های هلال رو به طرف بالا است و تدریجاً بر حجم ماه افزوده می‌شود تا هفتم، که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می‌شود و باز بر آن افزوده می‌شود تا چهاردهم که به صورت بدر کامل درمی‌آید.

از آن به بعد از سمت پایین ماه کم می‌شود تا بیست و یکم که باز به صورت نیم دایره در می‌آید، همچنین از آن کاسته می‌شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کم‌رنگی درمی‌آید که نوک‌های آن رو به طرف پایین است.

آری اساس زندگی انسان‌ها را نظم تشکیل می‌دهد و نظم بدون تعیین دقیق زمان امکان‌پذیر نیست و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف «كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» روشن می‌شود، زیرا «عُرْجُون» آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت اتصال دارد. توضیح این که: خرما به صورت خوشه بر درخت ظاهر می‌شود، پایه این خوشه به صورت چوب قوسی شکل زرد رنگی است که

به درخت متصل است و نوک آن مانند جارو است و دانه‌های خرما همچون دانه‌های انگور به نخ‌های آن متصلند، هنگامی که خوشه نخل را می‌برند، آن پایه قوسی شکل بر درخت باقی می‌ماند، که وقتی می‌خشکد و پژمرده می‌شود کاملاً به هلال قبل از محاق می‌ماند، زیرا همان‌گونه که هلال آخر ماه که در جانب مشرق آسمان نزدیک صبح‌گاهان ظاهر می‌شود، خمیده و پژمرده و زرد رنگ و نوک‌های آن رو به پایین است، «عُرْجُونِ قَدِيمٍ» نیز همین‌گونه است. در حقیقت این شباهت در جهات مختلف ظاهر می‌شود:

از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زرد رنگ بودن، از نظر پژمردگی، از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پایین و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه‌های درخت نخل که بی‌شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب در میان آسمان تیره رنگ نیست. و توصیف آن به «قَدِيمٍ» اشاره به کهنگی آن است، زیرا هر قدر این شاخه‌ها کهنه‌تر می‌شود، باریک‌تر و پژمرده‌تر و زرد رنگ‌تر می‌شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه پیدا می‌کند، سبحان الله که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافت‌ها و چه زیبایی‌ها نهفته شده است.

﴿ ۴۰ ﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ
وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند.

می‌دانیم خورشید دوران خود را در برج‌های دوازده‌گانه در یک سال طی می‌کند، درحالی که کره ماه منزل‌گاه‌های خویش را در یک ماه طی می‌کند.

بنابراین حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریع‌تر است، لذا می‌فرماید: خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه نمی‌رسد تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی‌گیرد که بخشی از آن را در کام خود فروبرد و نظام موجود به هم ریزد، بلکه همه این‌ها مسیر خود را میلیون‌ها سال بدون کمترین تغییر ادامه می‌دهند. از آن چه گفتیم روشن می‌شود که منظور از حرکت خورشید در این بحث، حرکت

آن به حسب حسّ ماست، جالب این که این تعبیر حتّی بعد از آن که به ثبوت رسیده که خورشید در جای خود ساکن و زمین در مدّت یک سال یک بار به دور آن می‌گردد نیز به کار می‌رود، مثلاً امروز می‌گویند تحویل خورشید به برج حمل (رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا رسیدن خورشید به دایره نصف‌النهار و یا رسیدن به میل کلی (منظور از میل کل، رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است).

این تعبیرات همگی نشان می‌دهد که حتّی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید و سکون آن، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید به کار می‌رود، چرا که از نظر حسّی چنین به نظر می‌آید که خورشید در حرکت است و این تعبیرات از همین جا گرفته می‌شود. و به این ترتیب شناور بودن خورشید و ماه در فلک‌های خود (کُلُّ فِی فَلْکٍ یَتَّبِعُهُنَّ) نیز از همین جا ناشی می‌شود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شناور بودن خورشید در فلک خود، حرکت آن

همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشان‌ها که ما در آن قرار داریم، می‌باشد چه اینکه امروز ثابت شده است که منظومه شمسی ما، جزیی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش است.^(۱)

زیرا «فَلَك» چنان که ارباب لغت گفته‌اند: در اصل به معنی برآمدن پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است، سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر نیز اطلاق شده و از همین رو به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می‌شود. جمله (كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به هر یک از خورشید و ماه و ستارگان است که برای خود مسیر و مداری دارند، هر چند نام ستارگان قبلاً در آیات ذکر نشده، ولی

۱- این حرکت غیر از حرکت مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان‌ها است که به سوی ستاره «وگا» در حرکت می‌باشد.

با توجه به ذکر «لَیْل» (شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید، فهم این معنی از جمله مزبور بعید به نظر نمی‌رسد، به خصوص که «یَسْبَحُونَ» به صورت صیغه جمع آمده است. این تفسیر نیز وجود دارد که این جمله اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد، چرا که شب و روز هر کدام برای خود مداری دارند و دقیقاً دور کره زمین گردش می‌کنند، تاریکی نیمی از کره زمین را همیشه پوشانده و روشنایی نیم دیگر را و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گرد زمین می‌گردند.

تعبیر به «یَسْبَحُونَ» از ماده «سَبَّحَتْ» که طبق نقل «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی حرکت «سریع» در آب و هوا است،^(۱) اشاره به حرکت سریع کرات آسمانی می‌کند و

۱- این که ذکر خدا و عبادت او را «تسبیح» می‌گویند نیز از همین جا ناشی شده، چرا که آن هم یک نوع حرکت سریع در طریق اطاعت و عبادت پروردگار است (مفردات راغب ماده سبّح).

آن‌ها را تشبیه به موجودات عاقلی کرده است که با سرعت به گردش خود ادامه می‌دهند، امروز نیز این حقیقت ثابت شده است که اجرام آسمانی با سرعت‌های بسیار عجیب و گاه سرسام‌آوری در مسیر خود حرکت دارند.

﴿۴۱﴾ **وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ**

این نیز برای آن‌ها نشانه‌ای است (از عظمت پروردگار) که ما فرزندان‌شان را در کشتی‌هایی که مملو (از وسایل و بارها است) حمل کردیم.

حرکت کشتی‌ها در دریاها نیز آیتی است

ضمیر «لَهُمْ» نه تنها به مشرکان مکه بلکه به همه عباد و بندگان خدا بازمی‌گردد که در آیات گذشته از آن‌ها سخن در میان نبود.

«ذُرِّيَّة» چنان‌که «راغب» در «مفردات» آورده: در اصل به معنی فرزندان کوچک است، هر چندگاهی در تعبیّرات متعارف به همه فرزندان، اعم از کوچک و بزرگ، اطلاق می‌شود، این‌کلمه هم به معنی مفرد استعمال می‌شود و هم به معنی جمع.

تعبیر به «مَشْحُون» (بُر) اشاره به این است که نه تنها خودشان بر کشتی سوار می‌شوند، بلکه مال‌التجاره و وسایل مورد نیاز آنها نیز با آن حمل و نقل می‌گردد. حرکت کشتی‌ها که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین وسیله حمل و نقل بشر می‌باشد و کاری که از آنها ساخته است، هزاران برابر مرکب‌های دیگر است، نتیجه خواص ویژه آب و وزن مخصوص اجسامی که کشتی از آن ساخته شده و خاصیت بادها (در کشتی‌های بادبانی) و نیروی بخار (در کشتی‌های موتور) و انرژی اتمی (در کشتی‌هایی که با نیروی اتمی کار می‌کند) می‌باشد.

و همه این‌ها قوا و نیروهایی است که خدا مسخر انسان ساخته و هر یک از آنها و نیز مجموعه آنها آیتی از آیات الهی است.

﴿۴۲﴾ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ

و برای آنها مرکب‌های دیگری همانند آن آفریدیم.

مرکب‌هایی که در خشکی یا در هوا و فضا راه می‌رود و انسان‌ها و وسایل آنها را

بردوش خود حمل می‌کند.

گرچه بعضی این آیه را تفسیر به خصوص شتر کرده‌اند که «کشتی صحرا» نام گرفته و بعضی به همه چهارپایان و بعضی به هواپیماها و سفینه‌های فضایی که در عصر ما اختراع شده (و تعبیر به «خَلَقْنَا» در مورد آنها از این نظر است که مواد و وسایل آن قبلاً آفریده شده است). ولی اطلاق تعبیر آیه مفهوم وسیعی را ترسیم می‌کند که همه این‌ها و غیر این‌ها را فرا می‌گیرد.

﴿۴۳﴾ **وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ**

و اگر بخواهیم آن‌ها را غرق می‌کنیم، به‌طوری که نه فریادرسی داشته باشند و نه کسی آن‌ها را از دریا بگیرد.

«صَرِيخَ» از ماده «صَرَاخ» به معنی فریادرس است.

«يُنْقَذُونَ» از ماده «انْقَاضَ» به معنی برگرفتن و نجات دادن است.

به یک موج عظیم فرمان می‌دهیم کشتی آن‌ها را واژگون کند، یا به گرداب مأموریت می‌دهیم کشتی آن‌ها را در کام خود فروبلعد، یا به طوفان دستور می‌دهیم آن‌ها را مانند یک پرکاه

بردارد و در وسط امواج پرتاب کند.

و اگر بخواهیم خاصیت آب و کشتی و نظم وزش باد و آرامش دریا را برهم می‌زنیم تا همه چیز آن‌ها به هم ریزد، این ماییم که این نظام را تداوم می‌بخشیم، تا آن‌ها بهره گیرند و اگر گهگاه حوادثی از این قبیل می‌فرستیم برای این است که از روی آن اهمیت نعمتی را که در آن غرقند، بدانند.

﴿۴۴﴾ **إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ**

مگر باز هم رحمت ما شامل حال آن‌ها شود و تازمان معینی از این زندگی بهره گیرند. «حین» به معنی وقت، در آیه فوق اشاره به پایان زندگی انسان و اجل او است و بعضی آن را به پایان جهان تفسیر کرده‌اند.

آری آن‌ها که بر کشتی سوار شده‌اند (اعم از کشتی‌های بادبانی کوچک قدیم و یا کشتی‌های کوه‌پیکر اقیانوس‌پیمای امروز) به خوبی عمق تعبیر این آیه را درک کرده‌اند، که عظیم‌ترین کشتی‌های جهان در برابر امواج عظیم دریا و طوفان‌های هولناک اقیانوس‌ها

همچون یک پرکاه است و اگر رحمت الهی شامل حال انسان‌ها نباشد، نجات آن‌ها ممکن نیست. او می‌خواهد در این باریکه‌ای که در میان مرگ و زندگی است، قدرت عظیم خود را به انسان‌ها نشان دهد، شاید گمگشتگان راه به خود آیند و از این طریق راهی به سوی او بگشایند.

﴿۴۵﴾ **وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**

هنگامی که به آن‌ها گفته شود از آن چه پیش رو و پشت سر شما است (از عذاب‌های الهی) بترسید، تا مشمول رحمت الهی شوید (اعتنا نمی‌کنند).

کفار تمام آیات الهی را نادیده می‌گیرند

در این که منظور از «مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» (آن چه پیش روی شما است) «وَمَا خَلْفَكُمْ» (آن چه پشت سر شما قرار دارد) چیست؟ مفسران تفسیرهای بسیاری گفته‌اند:

از جمله این که منظور از «مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» مجازات‌های دنیا است که نمونه‌ای از آن در آیات قبل ذکر شده و منظور از «وَمَا خَلْفَكُمْ» مجازات‌های آخرت است که در پشت سر دارند و تعبیر به «پشت سر» به خاطر آن است که هنوز نیامده، گویی پشت سر انسان در حرکت

است و سرانجام روزی به او می‌رسد و دامانش را می‌گیرد و منظور از پرهیزکردن از این مجازات‌ها این است که عوامل آن را ایجاد نکنند و به تعبیر دیگر کاری نکنند که مستوجب این عقوبات گردد.

شاهد این سخن که تعبیر به «اتَّقُوا» در آیات قرآن یا در مورد خداوند به کار رفته و یا در مورد روز قیامت و مجازات الهی که در حقیقت هر دو به یک معنی بازمی‌گردد، چرا که پرهیز از خداوند پرهیز از مجازات او است. این خود دلیل بر آن است که در آیه مورد بحث نیز، منظور پرهیز از عذاب و مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر است. ﴿٤٦﴾ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ و هیچ‌آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آن‌هانی‌آید، مگر این‌که از آن روی گردان می‌شوند.

نه بیان آیات انفسی در آن‌ها مؤثر است و نه شرح آیات آفاقی، نه تهدید و انذار و نه بشارت و نوید به رحمت الهی، نه منطق عقل و خرد را می‌پذیرند و نه فرمان عواطف و

فطرت را، آن‌ها به کورانی می‌مانند که نزدیک‌ترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمی‌کنند و حتی نور آفتاب را از ظلمت و تاریکی شب فرق نمی‌نهند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

و هنگامی که به آن‌ها گفته شود از آن چه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید، کافران به مؤمنان می‌گویند: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست او را اطعام می‌کرد (پس خدا خواسته که او گرسنه باشد) شما فقط در گمراهی آشکارید. این همان منطق بسیار عوامانه‌ای است که در هر عصر و زمان از ناحیه افراد خودخواه و بخیل مطرح می‌شود که می‌گویند: اگر فلانی فقیر است، لابد کاری کرده که خدا می‌خواهد فقیر بماند و اگر ما غنی هستیم، لابد عملی انجام داده‌ایم که مشمول لطف خدا شده‌ایم، بنابراین نه فقر آن‌ها و نه غنای ما، هیچ کدام بی‌حکمت نیست.

غافل از این که جهان میدان آزمایش و امتحان است، خداوند یکی را با تنگدستی

آزمایش می‌کند و دیگری را با غنا و ثروت و گاه یک انسان را در دو زمان با این دو، در بوتۀ امتحان قرار می‌دهد که آیا به هنگام فقر امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را به جا می‌آورد یا همه را زیر پا می‌گذارد و به هنگام غنا از آن چه در اختیار دارد، در راه او انفاق می‌کند یا نه؟

﴿۴۸﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

آنها می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده (قیامت) کی خواهد بود؟ این که شما نمی‌توانید تاریخی برای قیام قیامت تعیین کنید، دلیل بر این است که در گفتار خود صادق نیستید.

﴿۴۹﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ

(اما) جز این انتظار نمی‌کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرو گیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند.

صیحه‌های رستاخیز

جمله «مَا يَنْظُرُونَ» در این جا به معنی «انتظار نمی‌کشند» آمده است، زیرا ماده «نَظَرَ» چنان

که «راغب» در «مفردات» می‌گوید: به معنی گردش فکر یا اندیشه است برای مشاهده یا ادراک چیزی و گاه به معنی تأمل و جستجوگری و نیز به معنی معرفت حاصل از جستجوگری آمده است. «صَيْحَة» در اصل به معنی شکافتن چوب یا لباس و برخاستن صدا از آن است، سپس در هر صدای بلند و فریاد مانند، به کار رفته.

«يَخْصِمُونَ» از ماده «خصومت» به معنی نزاع و جنگ است.

این آیه به این سؤال بهانه‌جویانه کفار که در آیه قبل مطرح شده است، توأم با سخریه یک پاسخ محکم و جدی داده، می‌گوید: قیام قیامت و پایان این جهان برای خدا مسأله پیچیده و کار مشکلی نیست، همین یک فریاد عظیم آسمانی کافی است که همه را در یک لحظه کوتاه، هر کدام در همان مکان و همان حالتی که هستند، قبض روح کند و زندگی پرغوغای مادی آن‌ها که معرکه دعواها و میدان جنگ دائمی آنان است، جای خود را به دنیایی خاموش و خالی از هر سر و صدا بدهد.

در روایات اسلامی از پیغمبرگرامی اسلام آمده است که: «این صیحه آسمانی آن چنان

غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچه‌ای را گشوده‌اند و مشغول معامله‌اند، پیش از آنکه آن را برچینند و بپیچند جهان پایان می‌یابد و کسانی هستند که در آن لحظه لقمه غذا از ظرف برداشته، اما پیش از آنکه به دهان آن‌ها برسد، صبحه آسمانی فرا می‌رسد و جهان پایان می‌یابد، کسانی هستند که مشغول تعمیر و گل مالی حوضد تا چهارپایان را سیراب کنند، پیش از آن که چهارپایان سیراب شوند، قیامت برپا می‌شود.^(۱)

اما در چه چیز آن‌ها جدال می‌کنند؟ در آیه ذکر نشده است، ولی پیداست که منظور جدال در امر دنیا و امور زندگی مادی است. قابل توجه این که ضمیرهای متعدد موجود در آیه همه، به مشرکان مکه برمی‌گردد که در امر معاد تردید داشتند و از روی استهزاء می‌گفتند: قیامت کی بر پا خواهد شد؟ ولی مسلم است منظور شخص آن‌ها نیست، بلکه نوع آن‌ها است (نوع انسان‌های غافل و بی‌خبر از امر معاد) زیرا آن‌ها مُردند و این صبحه آسمانی

۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

را هرگز ندیدند. به هر حال قرآن با این تعبیر کوتاه و قاطع به آنها هشدار می‌دهد که اولاً: قیامت به طور ناگهانی و غافلگیرانه برپا می‌شود و ثانیاً موضوع پیچیده‌ای نیست که آنها در امکانش به بحث و مخاصمه برخیزند، با یک صیحه، همه چیز پایان می‌گیرد و دنیا به آخر می‌رسد.

﴿۵۰﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ

(چنان غافلگیر می‌شوند که حتی نمی‌توانند وصیتی کنند، یا به سوی خانواده خود مراجعت نمایند).

معمولاً هنگامی که حادثه‌ای به انسان دست می‌دهد و انسان احساس می‌کند پایان عمرش نزدیک شده، سعی می‌کند هر جا هست خود را به منزل و مأوای خویش برساند و در میان همسر و فرزندان قرار گیرد، سپس کارهای نیمه تمام و سرنوشت بازماندگان خود را از طریق وصیت بر عهده این و آن بگذارد و سفارش آنها را به دیگران بکند. اما مگر صیحه پایان دنیا به کسی مجال می‌دهد؟ و یا به فرض این که مجال باشد، مگر کسی زنده می‌ماند که توصیه‌های انسان را بشنود و یا فی‌المثل زن و فرزند بر بالین همسر و پدر بنشینند و سر

او را در آغوش گیرند، تا به آرامش جان دهند؟ هیچ یک از این امور امکان پذیر نیست.

﴿۵۱﴾ وَ نُفِخْ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ

(بار دیگر) در صور دمیده می شود، ناگهان آن ها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه)

پروردگازشان می روند.

«أَجْدَاثٌ» جمع «جَدَث» به معنی قبر است، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که معاد، علاوه بر جنبه روحانی، جنبه جسمانی نیز دارد و از همان مواد قبلی جسم جدید ساخته و پرداخته می شود. تعبیر به «نُفِخَ» (دمیده شد) به صورت فعل ماضی به خاطر آن است که عرب معمولاً مسائل مسلم آینده را به صورت فعل ماضی بیان می کند، اشاره به این که هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه ندارد، گویی قبلاً رخ داده است. «يَنْسِلُونَ» از ماده «نَسَلَ» به معنی راه رفتن سریع است، «راغب» در «مفردات» می گوید: «این کلمه در اصل به معنی جدا شدن از چیزی است و این که به فرزندان انسان نَسَلَ گفته می شود، به خاطر آن است که از پدر و مادر جدا شده اند».

(بنابراین هنگامی که انسان با سرعت دور می‌شود و جدا می‌گردد، این تعبیر در آن به کار می‌رود). تعبیر به «رَبِّهِمْ» (پروردگانشان) گویا اشاره به این است که ربوبیت و مالکیت و تربیت خداوند ایجاب می‌کند که حساب و کتاب و معادی در کار باشد.

خاک‌ها و استخوان‌های پوسیده به فرمان پروردگار لباس حیات در تن می‌پوشند و از قبر سر بر می‌آورند و برای محاکمه و حساب در آن دادگاه عجیب حاضر می‌گردند، همان‌گونه که با یک «صَيِّحَة» همگی مُردند با یک «نَفْخَة» (دمیدن در صور) جان می‌گیرند و زنده می‌شوند، نه مرگ آن‌ها برای خدا مشکلی دارد و نه احیای آن‌ها، درست همانند شیپوری که برای جمع شدن و آماده باش لشکر زده می‌شود و در یک لحظه، همه از خواب برمی‌خیزند و از خیمه‌ها بیرون می‌روند و در صف حاضر می‌شوند، زنده کردن مردگان نیز برای خدا همین‌گونه ساده و سریع است.

﴿۵۲﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
می‌گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ (آری) این همان

است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان (او) راست گفتند.

آری صحنه آن چنان گویا و دهشت انگیز است که انسان همه مسائل باطل و خرافی را به دست فراموشی می سپرد و جز اعتراف صریح به واقعیت ها راهی نمی یابد، قبرها را به خوابگاهی تشبیه می کند و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب، همان گونه که در حدیث معروف نیز وارد شده است: «كَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَسْتَيْقِضُونَ تُبْعَثُونَ» همان گونه که می خوابید، می میرید و همان گونه که از خواب بومی خیزید، زنده می شوید.

در این جا نخست وحشت می کنند و فریاد می کشند که: ای وای بر ما، چه کسی ما را از این خواب بیدار کرد و از خوابگاهمان برانگیخت؟ اما به زودی متوجه می شوند و به یادشان می آید که پیامبران راستین از سوی خدا در دنیا وعده امروز را به آنها داده اند، به خودشان پاسخ می گویند: «این وعده خداوند رحمن است، خداوندی که رحمت عامش همگان را فراگرفته و پیامبرانش راست گفتند و از این روز ما را آگاه ساختند، اما افسوس که ما همه را به باد سخریه و استهزاء گرفتیم». بنابراین جمله «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ

الْمُزْسَلُونَ» دنباله کلام همان منکران رستاخیز است. تعبیر به «مَرْقَد» که به معنی خوابگاه و خواب می آید، بیانگر این واقعیت است که آن‌ها در عالم برزخ در حالتی شبیه به حالت خواب فرو می‌روند و چنانکه در ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون گفته ایم، «برزخ» نسبت به اکثریت مردم که در حالتی متوسط از ایمان و کفر قرار دارند، بی‌شباهت به حالت خواب نیست، در حالی که مؤمنان پیشرو و کافران فوق‌العاده بدکار در آن جا کاملاً هوشیارند و متنعم به نعمت‌ها و یا گرفتار انواع عذابند.^(۱)

بعضی نیز احتمال داده‌اند که هول و وحشت قیامت به اندازه‌ای است که عذاب برزخی در مقابل آن همانند خواب آرامی بیش نیست.

۱- درباره «برزخ» و چگونگی حال مردم در آن جا در جلد ۱۴ «تفسیر نمونه» صفحه ۳۲۱ به بعد سخن گفته است.

﴿۵۳﴾ اِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ
 صیحه واحدی بیش نیست (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما حاضر می شوند.

بنابراین برای احیای مردگان و برخاستن آنها از قبرها و حضورشان در دادگاه عدل پروردگار زمان زیادی وقت لازم نیست، همان گونه که برای مرگ انسانها زمان طولانی لازم نبود، صیحه اول فریاد مرگ است و صیحه دوم زندگی و حیات و حضور در دادگاه عدل پروردگار. تعبیر به «صَيْحَةً» (یک فریاد) و تأکید آن با «وَاحِدَةً» و سپس تعبیر به «اِذَا» که در این گونه موارد وقوع ناگهانی چیزی را خبر می دهد و تعبیر به «هُم جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ» به صورت جمله اسمیه همگی دلیل بر وقوع سریع این مقطع از رستاخیز است. لحن قاطع این آیات و آهنگ نافذ آنها چنان در قلب انسانها اثر می گذارد، که گویی این فریاد را با گوش جان می شنوند: «که ای انسانهای به خواب رفته، ای خاکهای پراکنده و ای استخوانهای پوسیده، بپاخیزید، بپاخیزید و برای حساب و جزا آماده شوید و چه زیباست

آیات قرآن و چه گویا انذارات آن.

﴿۵۴﴾ فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

امروز به هیچ کس ستم نمی‌شود و جز آنچه را عمل می‌کردید جزا داده نمی‌شوید. ظاهر این تعبیر بدون آن که چیزی در تقدیر گرفته شود، این است که جزای همه شما همان اعمال خودتان است، چه عدالتی از این بهتر و برتر؟ به عبارت دیگر: اعمالی که از نیک و بد در این عالم انجام می‌دهید، در آن‌جا همراه شما خواهد بود، همان اعمال تجسم می‌یابد و در تمام مواقف محشر و بعد از پایان حساب، همدم و همنشین شماست، آیا محصول اعمال کسی را به او تحویل دادن، برخلاف عدالت است و آیا نفس اعمال را تجسم بخشیدن و قرین او ساختن ظلم است؟ و از این‌جا روشن می‌شود که اساساً «ظلم» در آن صحنه مفهوم ندارد و اگر در این‌جا در میان انسان‌ها گاهی عدالت است و گاهی ظلم به خاطر آن است که توانایی این ندارد که اعمال هر کس را به خود او تحویل دهند.

جمعی از مفسران چنین تصور کرده‌اند که جملهٔ اخیر مخصوص بدکاران و کفار است که به قدر اعمالشان کیفر می‌بینند و شامل مؤمنان نمی‌شود، چرا که خداوند بیش از اعمالشان به آن‌ها پاداش می‌دهد. ولی با توجه به یک نکته این اشتباه برطرف می‌گردد و آن این‌که: در این جا سخن از عدالت در پاداش و کیفر است و گرفتن جزای استحقاقی، این منافات ندارد که خداوند برای مؤمنان از فضل و رحمتش هزاران هزار بیفزاید که آن مسأله «تَفَضُّل» است و این مسأله «استحقاق».

﴿۵۵﴾ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ

بهشتیان امروز به نعمت‌های خدا مشغول و مسرورند (و از هر اندیشهٔ ناراحت کننده برکنار).

بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی

«شُغْل» و «شُغْل» هر دو به معنی حوادث و حالاتی است که برای انسان روی می‌دهد و او را به خود مشغول می‌دارد، خواه مسرت بخش باشد و یا غم‌انگیز. اما از آن جا که بلافاصله پشت سر آن، کلمهٔ «فَاكِهُونَ» آورده شده و این واژه جمع «فَاكِه»

به معنی مسرور و خوشحال و خندان است، می تواند اشاره به اموری باشد که از فرط شادی انسان را چنان به خود مشغول می دارد که از امور نگرانی را به کلی غافل می سازد، به طوری که غرق در سرور و نشاط خواهد شد که غم و اندوهی بر او چیره نخواهد گشت و حتی هول و وحشتی را که به هنگام قیام قیامت و حضور در دادگاه عدل الهی به او دست داده، به فراموشی می سپارد، که اگر به راستی فراموش نشود، همواره سایه نگرانی و غم بر دل او سنگینی خواهد کرد، بنابراین یکی از آثار این اشتغال ذهن، فراموش کردن احوال محشر است.

﴿ ۵۶ ﴾ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرْزَاقِ مُتَّكِئُونَ

آنها و همسرانشان در سایه های (قصرها و درختان بهشتی) بر تخت ها تکیه کرده اند.
«أَزْوَاج» به معنی همسران بهشتی و یا همسران با ایمانی است که در این دنیا داشتند. (۱)

۱- «مجمع البیان»، «مفردات راغب»، «لسان العرب».

تعبیر به «ظلال» (سایه‌ها) اشاره به سایه‌های درختان بهشتی است که تخت‌های بهشتیان در لابلای آن قرار گرفته و یا سایه قصرهای بهشتی است و همه این‌ها نشان می‌دهد که در آن‌جا نیز آفتابی وجود دارد ولی نه آفتابی آزار دهنده، آری آن‌ها در سایه مطبوع درختان بهشتی نشاط و سرور دیگری دارند.

﴿۵۷﴾ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ

برای آن‌ها در بهشت میوه بسیار لذت‌بخشی است و هر چه بخواهند در اختیار آن‌ها خواهد بود.

«يَدْعُونَ» از ماده «يَغَايَة» به معنی طلب است، یعنی هر چه طلب کنند و تمنا نمایند، برای آن‌ها حاصل است و آرزویی در دل ندارند که انجام نشدنی باشد. از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می‌شود که غذای بهشتیان تنها میوه نیست، ولی تعبیر آیه فوق نشان می‌دهد که میوه آن هم میوه‌های مخصوصی که با میوه‌های این جهان بسیار متفاوت است، برترین غذای بهشتی است و حتی در این جهان نیز میوه به گواهی

غذاشناسان بهترین و مناسب‌ترین غذا برای انسان است.

﴿۵۸﴾ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ

برای آن‌ها سلام (و درود الهی) است، این سخنی است از ناحیه پروردگار مهربان. این ندای روح‌افزا و نشاط بخش و مملو از مهر و محبت او چنان روح انسان را در خود غرق می‌کند و به او لذت و شادی و معنویت می‌بخشد، که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری شنیدن ندای محبوب، ندایی آمیخته با محبت و آکنده از لطف، سرتاپای بهشتیان را غرق سرور می‌کند که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد. در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است: «در همان حال که بهشتیان غرق در نعمت‌های بهشتی هستند، نوری بر بالای سر آن‌ها آشکار می‌شود، نور لطف خداست که بر آن‌ها پرتو افکنده، ندایی برمی‌خیزد که: سلام بر شما ای بهشتیان و این همان است که در قرآن آمده: "سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ" این جا است که نظر لطف خداوند چنان آن‌ها را مجذوب می‌کند که از همه چیز جز او غافل می‌شوند و همه نعمت‌های بهشتی را در آن حال به دست فراموشی می‌سپارند و این جا است که فرشتگان از هر دری بر آن‌ها وارد می‌شوند و

می‌گویند: درود بر شما^(۱). آری جذبه شهود محبوب و دیدار لطف یار، آن قدر لذت بخش و شوق انگیز است که یک لحظه از آن با هیچ نعمتی حتی با تمام جهان برابر نیست و عاشقان دیدار او آن چنان هستند که اگر این افاضه معنوی از آن‌ها قطع شود، قالب تهی می‌کنند، چنان‌که در حدیثی از امیر مؤمنان آمده است که فرمود: «لَوْ حُجِبْتُ عَنْهُ سَاعَةً لَمَيْتُ: اگر یک ساعت از دیدار او محجوب بمانم جان می‌دهم»^(۲).

جالب این که ظاهر آیه این است که این سلام پروردگار که نثار مؤمنان بهشتی می‌شود، سلامی است مستقیم و بی واسطه، سلامی است از ربّ و پروردگار، آن هم سلامی که از رحمت خاصه او یعنی مقام رحیمیتش سرچشمه می‌گیرد و تمام الطاف و کرامات در آن جمع است.

۱- «تفسیر روح المعانی» جلد ۲۳، صفحه ۳۵ ذیل آیات مورد بحث.

۲- «روح البیان»، جلد ۷، صفحه ۴۱۶.

﴿۵۹﴾ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ

جدا شوید امروز ای گنهکاران.

ای مجرمین و بندگان شیطان شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤمنان جا زده بودید و گاه به رنگ آن‌ها در می‌آمدید و از حیثیت و اعتبارشان استفاده می‌کردید، امروز صفوف خود را از آن‌ها جدا سازید و در چهره اصلی خود ظاهر شوید. این در حقیقت تحقق همان وعده الهی است که در آیه ۲۸ سوره «ص» می‌گوید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ: آیا کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم یا پرهیزکاران را هم طراز بدکاران؟»

﴿۶۰﴾ أَلَمْ آعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است.

این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف از انسان گرفته شده و بارها

این معنی را به او گوشزد کرده است:

نخست آن روز که فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند، این خطاب به آنها شد: «ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدرتان را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان خارج ساخت تا عورتشان را برای آنها آشکار کند، چه این که او و پیروانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، (بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند» (۲۷/اعراف).

سپس همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، چنان که در آیه ۶۲ سوره زخرف می خوانیم: «وَ لَا یَصُدُّکُمُ الشَّیْطَانُ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ: شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شما است».

و در آیه ۱۶۸ بقره می خوانیم: «وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ: از گام های شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است. از سوی دیگر این پیمان در عالم «تکوین» به زبان اعطای عقل به انسان نیز گرفته شده است، چرا که دلایل عقلی به روشنی گواهی می دهد، انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند

که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته، او را از بهشت بیرون کرده و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است.

از سوی سوم با سرشت و فطرت الهی همه انسان‌ها بر توحید و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار، نیز این پیمان از انسان گرفته شده است و به این ترتیب نه با یک زبان، که با چندین زبان این توصیه الهی تحقق یافته، این عهد و پیمان سرنوشت ساز امضاء شده است. این نکته نیز قابل توجه است که «عبادت» در جمله «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» به معنی «اطاعت» است، زیرا عبادت همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید، بلکه یکی از اشکال آن همان اطاعت کردن است، چنان که در آیه ۴۷ سوره مؤمنون می خوانیم که فرعون و اطرافیان‌ش بعد از مبعوث شدن موسی و هارون گفتند: «أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» آیا ما به دو انسانی که همانند ما هستند ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آن‌ها ما را عبادت و اطاعت می کردند؟.

در روایتی از امام صادق می خوانیم: «مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةٍ فَقَدْ عَبَدَهُ» کسی که

انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند، او را پرستش کرده»^(۱)
 در حدیث دیگری از امام باقر آمده است: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ
 النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ: کسی
 که به سخن گویی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد) او را پرستش کرده، اگر ناطق حکم خدا را می‌گوید:
 پرستش خدا کرده و اگر از سوی شیطان سخن می‌گوید، پرستش شیطان کرده است»^(۲)

﴿٦١﴾ **وَإِنْ اِعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**

و این که مرا پرستید که راه مستقیم این است.
 از یک سو پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند، چرا که او دشمنی و عداوت خود را از

۱- «وسائل» جلد ۱۸، صفحه ۹۱ (ابواب صفات القاضی باب ۱۰) حدیث ۸ و ۹.

۲- «وسائل» جلد ۱۸، صفحه ۹۱ (ابواب صفات القاضی باب ۱۰) حدیث ۸ و ۹.

روز نخست آشکار ساخته، کدام عاقل به فرمان دشمن دیرینه و آشکارش ترتیب اثر می‌دهد؟ و در مقابل پیمان گرفته که از او اطاعت کنند و دلبش را این قرار می‌دهد که: «صراط مستقیم همین است» و این در حقیقت بهترین محرک انسان‌ها است، چرا که فی‌المثل هرکس در وسط بیابان خشک و سوزانی گرفتار شود و جان‌خود و همسر و فرزند و اموالش را در خطر دزدان و گرگان ببیند، مهم‌ترین چیزی که به آن می‌اندیشد، پیدا کردن راه مستقیم به سوی مقصد است، راهی که سریع‌تر او را به سر منزل نجات برساند. ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که این جهان سرای اقامت نیست، چرا که راه را به کسی ارائه می‌دهند که از گذرگاهی عبور می‌کند و مقصدی در پیش دارد.

﴿۶۲﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ

او افراد زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟

«جِبَل» چنان که «راغب» در «مفردات» گوید: به معنی جماعت و گروه است که از نظر عظمت تشبیه به «جَبَل» به معنی کوه شده است و تعبیر «کَثِيراً» برای تأکید بیشتر در مورد

پیروان شیطان است که در هر جامعه‌ای قشر عظیمی را تشکیل می‌دهند.

عقل سلیم ایجاب می‌کند که انسان از چنین دشمن خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمی‌کند و قربانیانش در هر گوشه و کناری برخاک هلاکت افتاده‌اند، سخت بر حذر باشد و آنی به خود اجازه غفلت ندهد، چنان‌که امیرمؤمنان آن پیشوای آگاه و بیدار در یکی از خطبه‌هایش برای توجه به این حقیقت، مردم را مخاطب ساخته می‌گوید:

«فَاَحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ، عَدُوَّ اللَّهِ، أَنْ يُغْدِيَكُمْ بِذَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِذَائِهِ وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجُلِهِ، فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمُ الْوَعِيدِ وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فَقَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

ای بندگان خدا، از این دشمن خدا بر حذر باشید، مبادا شما را به بیماری خویش (کبر و غرور) مبتلا سازد و با ندای خود شما را به حرکت در آورد و به وسیله لشکریان سواره و پیاده‌اش شما را جلب کند، به‌جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به‌چله کمان گذاشته و آن را با قدرت و شدت تاسرحد توانایی کشیده و از نزدیک‌ترین مکان شما را هدف قرار داده، هم او گفته است: پروردگارا به سبب آن که مرا

اغوا کرده‌ای زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه می‌دهم و همه آنها را اغوا خواهم کرد (در حالی که خداوند سبب گمراهی نبود، بلکه هوای نفسش او را گمراه ساخته). (۱)

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

این همان دوزخی است که به شما وعده داده می‌شد.

آری در آن روز در حالی که آتش سوزان و شعله‌ور جهنم در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته به آن اشاره کرده، خطاب به مجرمان می‌گوید: «این همان دوزخی است که به شما وعده داده می‌شد».

إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

امروز وارد آن شوید و به آتش آن بسوزید، به خاطر کفری که داشتید.

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

«اِصْلَوْهَا» از ماده «صَلَى» به معنی آتش افروختن یا به آتش سوختن و بریان کردن، یا وارد آتش گشتن و ملازم آن بودن است.

پیامبران الهی یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی برحذر داشتند، ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید.

﴿٦٥﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

امروز بر دهان آن‌ها مهر می‌نهم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می‌دادند، شهادت می‌دهند.

﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ

و اگر بخواهیم چشمان آن‌ها را محو می‌کنیم، سپس برای عبور از راه می‌خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می‌توانند ببینند؟

«طَمَسْنَا» از ماده «طَمَسَ» به معنی محو کردن و از بین بردن آثار چیزی است و در

این جا اشاره به محو نور چشم یا محو خود چشم است، به طوری که چیزی از آن باقی نماند و به کلی محو گردد.

در این آیه اشاره به یکی از عذابهایی می‌کند که ممکن است خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد، عذابی دردناک و وحشت‌زا، می‌فرماید: «اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می‌کنیم». و در این حال وحشتی فوق العاده آنها را فرا می‌گیرد، «می‌خواهند از راهی که معمولاً از آن می‌رفتند، بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند، اما چگونه می‌توانند ببینند؟» آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود عاجز خواهند ماند، تا چه رسد به این که راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند.

﴿٦٧﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ

و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می‌کنیم (و به مجسمه‌هایی بی‌روح مبدل می‌سازیم) تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند. «مکانة» به معنی محل توقف است و در این جا اشاره به این است که خدا می‌تواند آنها

را در همان محل توقفشان از شکل انسانی بیرون برد، هم تغییر صورت دهند و هم توانایی بر حرکت نداشته باشند، درست مانند مجسمه‌های بی‌روح .
اگر خدا بخواهد این افراد را که در دنیا فاقد حرکت در طریق سعادت بودند، در آن روز به صورت مجسمه‌های بی‌روحي درمی‌آورد که در عرصه محشر حیران بمانند، نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب داشته باشند.

﴿۶۸﴾ وَ مَنْ نَعْمِرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ

هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می‌کنیم . (و به ناتوانی کودکی باز می‌گردانیم) آیا اندیشه نمی‌کنند .

«نُنَكِّسْهُ» از ماده «نَكَّسَ» به معنی واژگون ساختن چیزی است، به گونه‌ای که سر به جای پا و پا به جای سر قرارگیرد و در این جا کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است. چه این که آدمی از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجاً رو به رشد و تکامل می‌رود، در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدتری است، بعد از تولد نیز مسیر

تکاملی خود را در جسم و روح به سرعت ادامه می‌دهد و قوا و استعدادهای خداداد که در درون وجودش نهفته شده، یکی بعد از دیگری شکوفا می‌شود، دوران جوانی و بعد از آن پختگی فرا می‌رسد و انسان در اوج قلّه تکامل جسمی و روحی قرار می‌گیرد، در این جاگاه روح و جسم مسیر خود را از هم جدا می‌کنند، روح همچنان به تکامل خویش ادامه می‌دهد، در حالی که عقب‌گرد جسم شروع می‌شود، ولی سرانجام عقل نیز سیر نزولی خود را شروع می‌کند و تدریجاً و گاه به سرعت به مراحل کودکی بازمی‌گردد، حرکات حرکات کودکانه و تفکر و حتی بهانه‌جویی‌ها همچون کودکان می‌شود و ضعف جسمانی نیز با آن هماهنگ می‌گردد، با این تفاوت که این حرکات و روحیات از کودکان شیرین و جذاب است و نویدی است بر شکوفایی امیدبخش و مسرت‌آفرین آینده و به همین دلیل کاملاً قابل تحمّل است، ولی از پیران زننده و نازیبا و گاه تنفرآور و یا ترحم‌انگیز است. به راستی روزهایی فرا می‌رسد بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت می‌توان تصور کرد. قرآن مجید در آیه ۵ سوره حج نیز به همین معنی اشاره کرده، می‌گوید: «وَمِنْكُمْ

مَنْ يُزِدْ إِلَى أَزْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا: بعضی از شما آن قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می‌رسند، آن چنان که چیزی از علوم خود رابه خاطر نخواهند داشت» (حتی نزدیک‌ترین افراد خانواده خود را نخواهند شناخت) .

لذا در بعضی از روایات افراد هفتاد ساله به عنوان «أَسِيرُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ» (اسیران خدا در زمین) ذکر شده‌اند. ^(۱) به هر حال جمله «أَفَلَا يَعْقِلُونَ» هشدار عجیبی در این زمینه می‌دهد و به انسان‌ها می‌گوید: «اگر این قدرت و توانایی که دارید، عاریتی نبود به این آسانی از شما گرفته نمی‌شد، بدانید دست قدرت دیگری بالای سر شماست که بر هر چیز تواناست». تابه آن مرحله نرسیده‌اید خود را دریابید و پیش از آن‌که نشاط و زیبایی به

۱- این جمله در حدیث نبوی (سفینه ماده عمر) آمده است ، در حالی که در بعضی دیگر از روایات نود سال ذکر شده است .

پژمردگی مبدل گردد، از این چمن گل‌ها بچینید و توشه راه طولانی آخرت را از این جهان بگیرید که در فصل ناتوانی و پیری و درماندگی هیچ کاری از شما ساخته نیست. و لذا یکی از پنج چیزی را که پیامبر به ابوذر توصیه فرمود، همین بود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار: «إِغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ: صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ: پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری و سلامت را قبل از بیماری و بی‌نیازیت را قبل از فقر و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری و زندگیّت را قبل از مرگ».^(۱)

﴿ ۶۹ ﴾ وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ
ما هرگز شعر به او نیاموختیم و شایسته او نیست، این (کتاب آسمانی)
تنها ذکر و قرآن مبین است.

چرا پیامبر را به شعر و شاعری متهم می‌کردند، در حالی که او هرگز شعر نسروده بود؟ این به خاطر آن بود که جاذبه و نفوذ قرآن در دل‌ها برای همه کس محسوس بود و زیبایی‌های لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می‌شدند که گاه شبانه به طور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر می‌آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند.

چه بسیار کسانی که با شنیدن چند آیه از قرآن شیفته و دل‌باخته آن شدند و در همان مجلس اسلام را پذیرفتند و به آغوش قرآن پناه بردند.

این جا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ و اغفال مردم از این وحی آسمانی، زمزمه شعر و شاعری پیامبر را در همه جا سردادند، که این خود اعترافی بود ضمنی، به نفوذ فوق‌العاده قرآن.

اما چرا شایسته پیامبر نیست که شاعر باشد، به خاطر این که خط «وحی» از خط «شعر» کاملاً جدا است، زیرا:

❧ ۱ - معمولاً سرچشمه شعر تخیل و پندار است، شاعر بیشتر بر بال و پر خیال سوار می‌شود و پرواز می‌کند، در حالی که وحی از مبدأ هستی سرچشمه می‌گیرد و بر محور واقعیت‌ها می‌گردد.

❧ ۲ - شعر از عواطف متغیّر انسانی می‌جوشد و دائماً در حال دگرگونی است، در حالی که وحی بیانگر حقایق ثابت آسمانی می‌باشد.

❧ ۳ - لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق‌گویی‌ها و مبالغه‌های آن است، تا آن‌جا که گفته‌اند: «أَحْسَنُ الشِّعْرِ أَكْذَبُهُ»؛ بهترین شعر دروغ‌آمیزترین آن است. در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست.

❧ ۴ - شاعر در بسیاری از موارد به خاطر زیبایی‌های لفظ ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله‌رو آن باشد و چه بسا حقایقی که در این میان پایمال گردد.

❧ ۵ - سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران «شعر» مجموعه شوق‌هایی است که از زمین به آسمان پرواز می‌کند، اما «وحی» مجموعه حقایقی است که از آسمان به زمین نازل

می‌گردد و این دو خط کاملاً متفاوت است.

باز در این جا لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام برمی‌دارند و از عوارض نامطلوب شعر خود را بر کنار می‌سازند، حساب جداگانه‌ای باز کنیم و ارزش مقام و هنر آن‌ها را فراموش نکنیم، ولی به هر حال طبیعت غالب شعر آن است که گفته شد. به همین دلیل قرآن مجید در آخر سوره «شعراء» می‌گوید: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ: شعراء کسانی هستند که گمراهان از آن‌ها پیروی می‌کنند».

سپس در یک عبارت کوتاه و پرمعنی به ذکر دلیل آن پرداخته، چنین می‌گوید: «الْمَ تَرَأَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ: آیا ندیدی که آن‌ها در هر وادی سرگردانند (همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند، تسلیم امواج هیجانات و جهش‌های خیالند) و علاوه نمی‌بینی که سخنانی می‌گویند که عمل نمی‌کنند» (۲۲۴-۲۲۶/شعراء). البته در پایان همان آیات نیز شاعران باایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است، استثناء می‌کند و به آن‌ها ارج می‌نهد و حسابشان را از دیگران جدا می‌سازد. ولی به

هر حال پیامبر نمی‌تواند شاعر باشد و هنگامی که می‌گوید: خدا به او تعلیم شعر نداده، مفهومش این است که از شعر برکنار است، چرا که همه تعلیمات به ذات پاک خدا برمی‌گردد.

﴿۷۰﴾ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ

هدف این است که افرادی را که زنده‌اند، انذار کند و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد.

در این جا می‌بینیم که قرآن، ایمان را به عنوان «حیات» و مؤمنان را «زندگان» و افراد بی‌ایمان را «مردگان» تلقی کرده، در یک سو عنوان «حَیَّ» و در سوی مقابل عنوان «کافرین» قرار گرفته، این همان حیات و مرگ معنوی است که از مرگ و حیات ظاهری به مراتب فراتر می‌رود و آثار آن گسترده‌تر و وسیع‌تر است، اگر حیات و زندگی به معنی «نفس کشیدن» و «غذا خوردن» و «راه رفتن» باشد، این چیزی است که همه حیوانات در آن شریکند، این حیات انسانی نیست، حیات انسانی شکوفا شدن گل‌های عقل و خرد و ملکات برجسته در روح انسان و تقوی و ایثار و فداکاری و تسلط بر نفس و فضیلت اخلاق

است و قرآن پرورش دهنده این حیات در وجود انسانها است.

به هر حال انسانها در برابر دعوت قرآن به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی زنده و بیدارند که دعوت آن را لبیک می گویند و به انذارهایش توجه می کنند ، گروهی دیگر کفار دل مرده ای هستند که هرگز در برابر آن واکنش مثبتی نشان نمی دهند، ولی این انذار مایه اتمام حجت بر آنها و تحقق یافتن فرمان عذاب بر آنان است.

﴿۷۱﴾ **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ**

آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم ، چهارپایانی برای

آنها آفریدیم که آنان مالک آنها هستند؟

﴿۷۲﴾ **وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ**

آنها را رام ایشان ساختیم، هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند.

﴿۷۳﴾ **وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ**

و برای آنان منافع دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنی های

گوارایی، آیا با این حال شکرگزاری نمی‌کنند؟

﴿۷۴﴾ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ

آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند، به این امید که یاری شوند. چه خیال خام و فکر باطلی، که این موجودات ضعیف را که هیچ قدرتی بر دفاع از خویشان ندارند، تا چه رسد به دیگران، در کنار خالق زمین و آسمان و بخشنده آن همه مواهب قرار دهند و در حوادث مشکل زندگی از آنان یاری طلبند؟ این پندارها نقش بر آب است و چنان‌که قرآن در آیه «۱۹۲ سوره اعراف» می‌فرماید: «این بتان نه می‌توانند یاری عبادانشان کنند و نه حتی یاری خودشان» (وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ).

﴿۷۵﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ

ولی آنان قادر به یاری ایشان نیستند و این (عبادت کنندگان در قیامت) لشکر آنها خواهند بود که در آتش دوزخ حضور می‌یابند.

چه دردناک است که این پیروان در آن روز به صورت لشکریانی پشت سر بت‌ها قرار

گیرند و همگی در دادگاه عدل خدا حضور یابند و بعد از آن همگی به دوزخ فرستاده شوند، بی آنکه بتوانند گرهی را از کار لشکر خود بگشایند.

اصولاً تعبیر به «مُخَضَّرُونَ» در همه جا نشانه تحقیر است و حاضر ساختن افراد بی آنکه خودشان تمایل داشته باشند، نشانه حقارت آنها است.

تنهاراه استقلال و آزادی، اتکاء به خدا و نفی قدرت‌های پوشالی شرق و غرب است
 بیش توحیدی برای خداپرستان خط مشی خاصی در زندگی ایجاد می‌کند، که آنها را از خطوط شرک‌آلود که مبتنی بر انتخاب بت‌ها یا پناه بردن به انسان‌های ضعیفی همچون خویش است، جدا می‌سازد.

صریح‌تر بگوییم: در دنیای امروز که جهان دو قطبی شده و دو قدرت بزرگ شرق و غرب بر آن حاکم است، معمولاً این فکر برای بسیاری از کشورهای کوچک و متوسط پیدا می‌شود، که برای حفظ خویشتن باید به یکی از این دو بت پناه برد و در حوزه حمایت او قرار گرفت، در حالی که تجربیات نشان داده است که به هنگام بروز حوادث سخت و

مشکلات و بحران‌ها، این قدرت‌های به ظاهر بزرگ، نه گری می‌توانند بگشایند و نه از کار اقامار و پیروانشان و چه زیبا می‌گوید: قرآن: «وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ» نه توانایی یاری و حمایت از عابدان خود دارند و نه می‌توانند خود را حفظ کنند»^(۱)

این هشدار است به همه مسلمانان و رهروان توحید خالص که از همه این بت‌ها بپزند و به سایه لطف الهی پناه ببرند، تنها متکی به خویشتن و نیروی ایمان و معنویت جوامع اسلامی باشند و هرگز این افکار شرک آلود را که باید برای روز حادثه از این قدرت‌ها کمک گیرند، به مغز خود راه ندهند و اصولاً فرهنگ جوامع اسلامی را از این گونه افکار پاک سازی کنند و بدانند تاکنون ضربه‌های فراوانی از این رهگذر، چه در مقابله با اسرائیل غاصب و چه در برابر دشمنان دیگر خورده‌اند، در حالی که اگر این اصل اصیل قرآنی در

میان آنها حاکم بود، هرگز گرفتار این شکست‌های دردناک نمی‌شدند، به امید آن روز که همگی در سایه این تعلیم قرآنی افکار خویش را نوسازی کنیم، متکی به خویشتن باشیم و به سایه لطف «الله» پناه بریم و سربلند و آزاد زندگی کنیم.

﴿۷۶﴾ فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ

بنابراین سخنان آنها تو را غمگین نسازد، ما آن چه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌کنند، می‌دانیم.

نه نیت آنها بر ما پوشیده است و نه توطئه‌های مخفیانه آنها و نه تکذیب‌ها و شیطنت‌های آشکارشان، همه را می‌دانیم و حساب آنها را برای روز حساب نگه می‌داریم و تو را از شر آنها در این جهان نیز در امان خواهیم داشت.

نه تنها پیامبر که هر مؤمنی می‌تواند با این گفتار الهی دلگرم باشد، که همه چیز در این عالم در حضور خداوند است و چیزی بر او از مکائد دشمنان مخفی نخواهد بود، او دوستان خود را در لحظات سخت تنها نخواهد گذاشت و همواره حامی و حافظ آنها خواهد بود.

﴿۷۷﴾ **أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ**
 آیا انسان ندید (نمی‌داند) که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریدیم و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار برخاست.

آفرینش نخستین دلیل قاطعی است بر معاد

«خَصِيم» به معنی کسی است که اصرار بر خصومت و جدال دارد و «رُؤِيَتْ» در این‌جا به معنی دانستن است.

نخست روی عنوان انسان تکیه می‌کند، یعنی هر انسانی با هر اعتقاد و مکتبی و هر مقدار دانشی می‌تواند این حقیقت را دریابد.

سپس سخن از «نُطْفَةٍ» می‌گوید که در لغت در اصل به معنی آب ناچیز و بی‌ارزش است، تا این انسان مغرور و از خود راضی کمی در اندیشه فرو برود و بداند، روز اول چه بود و تازه تمام این قطره آب ناچیز مبدأ نشو و نمای او نبوده، بلکه سلول زنده بسیار کوچکی که با چشم دیده نمی‌شود از میان هزاران سلول که در آن قطره آب شناور بودند، با سلول زنده

بسیار کوچکی که در رحم زن قرار داشت با هم ترکیب شدند و انسان از آن موجود ذره‌بینی پا به عرصه هستی گذاشت.

مراحل تکامل را یکی بعد از دیگری پیمود که شش مرحله آن طبق گفته قرآن در اوایل سوره مؤمنون در درون رحم می‌باشد (مرحله نُطْفَة، سپس عَلَقَة، بعد مُضْغَة و بعد از آن ظاهر شدن استخوانها، سپس پوشیده شدن استخوانها از گوشت و سرانجام پیدایش روح، یعنی حَس و حرکت). بعد از تولد که نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان بود، مراحل تکامل را نیز به سرعت پشت سر گذاشت، تا به سر حدّ بلوغ و رشد جسمانی و عقلانی رسید. آری این موجود ضعیف و ناتوان آن چنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه داد به پر خاشگری در برابر دعوت «الله» برخیزد و گذشته و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد و مصداق روشن «خَصِیْمٌ مُبِین» شود، جالب این که: تعبیر «خَصِیْمٌ مُبِین» (جدال‌کننده و پر خاشگر آشکار) دارای یک جنبه قوت است و یک جنبه ضعف که ظاهراً قرآن به هر دو جهت در این جا ناظر است.

از یک سو این کار جز از انسانی که دارای عقل و فکر و شعور و استقلال اراده و اختیار و قدرت است، ساخته نیست (و می‌دانیم مهم‌ترین مسأله در زندگی انسان سخن گفتن است) و سخنانی که محتوای آن قبلاً در اندیشه حاضر می‌شود، سپس در قالب جمله‌ها قرار می‌گیرد و مانند گلوله‌هایی که مسلسل‌وار به هدف شلیک می‌شود، از مخارج ذهن بیرون می‌پرد و این کاری است که از هیچ جاننداری جز انسان حاصل نمی‌شود.

و به این ترتیب قدرت‌نمایی خدا را در این نیروی عظیمی که به قطره آب ناچیزی داده، مجسم می‌کند. اما از سوی دیگر: او یک موجود فراموش کار و مغرور است و این نعمت‌هایی را که ولی نعمتش به او بخشیده، در برابر او به کار می‌گیرد و به مجادله و مخاصمه بر می‌خیزد.

﴿۷۸﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ

و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند، در حالی که پوسیده است.

«رَمِيم» از ماده «رَمَ» به گفته «راغب» در مفردات: اصل «رم» به معنی اصلاح و ترمیم

موجود کهنه و پوشیده است، «رَمَّة» بر وزن هَمَّت، بالخصوص به معنی استخوان پوشیده می‌آید و «رُمَّه» بر وزن «قُبَّة» به طناب پوشیده گفته می‌شود.

منظور از ضرب‌المثل در این جا ضرب‌المثل عادی و تشبیه و کنایه نیست، بلکه منظور بیان استدلال و ذکر مصداق، به منظور اثبات یک مطلب کلی است.

آری او (ابی بن خلف، یا امیه بن خلف، یا عاص بن وائل) در بیابان قطعه استخوان پوشیده‌ای را پیدا می‌کند و استخوانی که معلوم نبود از چه کسی است؟ آیا به مرگ طبیعی مرده، یا در یکی از جنگ‌های عصر جاهلی به طرز فجیعی کشته شده یا بر اثر گرسنگی جان داده؟ به هر صورت فکر می‌کند دلیل دندان شکنی برای نفی معاد پیدا کرده است، با خشم توأم با خوشحالی قطعه استخوان را برداشته، می‌گوید: «لَا خَصِمَنَّ مُحَمَّدًا» (من با همین دلیل به خصومت با محمد برمی‌خیزم) آن چنان که نتواند جوابی بدهد. با عجله به سراغ پیامبر اسلام آمد و فریاد زد: بگو ببینم چه کسی قدرت دارد بر این استخوان پوشیده، لباس حیات بپوشاند؟ و سپس قسمتی از استخوان را نرم کرد و روی

زمین پاشید و فکر می‌کرد پیامبر اسلام هیچ پاسخی در برابر این منطق نخواهد داشت. جالب این که قرآن مجید با جمله کوتاه «وَنَسِیَ خَلْقَهُ» تمام پاسخ او را داده است، هرچند پشت سر آن توضیح بیشتر و دلایل افزون‌تر نیز ذکر کرده.

می‌گوید: اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی، هرگز به چنین استدلال واهی و سستی دست نمی‌زد، ای انسان فراموش کار به عقب بازگرد و آفرینش خود را بنگر، چگونه نطفه ناچیزی بودی و هر روز لباس تازه‌ای از حیات بر تن تو پوشانید، تو دائماً در حال مرگ و معاد هستی، از جمادی مردی نامی شدی و از جهان نباتات نیز مردی از حیوان سرزدی، از عالم حیوان نیز مردی انسان شدی، اما توی فراموش کار همه این‌ها را به طاق نسیان زدی، حالا می‌پرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می‌کند، این استخوان هرگاه کاملاً بپوسد، تازه خاک می‌شود مگر روز اول خاک نبودی؟

﴿۷۹﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی آگاه است.

اگر امروز استخوان پوسیده‌ای از او به یادگار مانده، روزی بود که حتی این استخوان پوسیده هم نبود و حتی خاکی هم وجود نداشت، آری آن کس که او را از عدم آفرید، تجدید حیات استخوان پوسیده‌ای برایش آسان‌تر است و اگر فکر می‌کنید این استخوان پوسیده وقتی که خاک شد و در همه جا پراکنده گشت، چه کسی می‌تواند آن اجزا را بشناسد و از نقاط مختلف گردآوری کند؟ پاسخ آن نیز روشن است، «او از هر مخلوقی آگاه است» و تمام ویژگی‌های آن‌ها را می‌داند (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ). کسی که دارای چنین «علم» و چنان «قدرتی» است مسأله معاد و احیای مردگان مشکلی برایش ایجاد نخواهد کرد. یک قطعه آهن ربا را اگر در میان خروارها خاک که ذرات کوچک آهن در آن پراکنده است، بگردانیم فوراً تمام این ذرات را جمع‌آوری می‌کند، در حالی که یک موجود بی‌جان بیش نیست، خداوند به آسانی می‌تواند تمام ذرات بدن هر انسانی را در هر گوشه‌ای از کره زمین باشد با یک فرمان جمع‌آوری نماید.

نه تنها به اصل آفرینش انسان آگاه است که از نیات و اعمال آن‌ها نیز آگاه می‌باشد و

حساب و کتاب آن نزد او روشن است.

بنابراین محاسبه اعمال و نیات و اعتقادات درونی نیز مشکلی برای او ایجاد نمی‌کند، چنان که در آیه ۲۸۴ سوره بقره آمده است: «وَإِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ: اگر آن چه را در دل دارید، پنهان کنید یا آشکار سازید، خدا می‌داند» و به همین دلیل موسی مأمور می‌شود در جواب فرعون که در مسأله معاد تردید می‌کرد و از زنده شدن قرون پیشین و حساب و کتابشان اظهار تعجب می‌نمود، بگوید: «علم و آگاهی آن در پیشگاه پروردگار من در کتابی ثبت است و پروردگار من نه اشتباه می‌نماید و نه فراموش می‌کند». (قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسِي) (۵۲/طه). ﴿٨٠﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ همان‌کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می‌افروزید.

رستاخیز انرژی‌ها

چه تعبیر عجیب و جالبی که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم، معانی عمیق‌تری به ما ارائه می‌دهد.

اصولاً بسیاری از آیات قرآن دارای محتوای چندین معنی است. بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان و بعضی عمیق برای خواص و سرانجام بعضی کاملاً عمیق برای زبده‌های خواص و یا اعصار و قرون دیگر و آینده‌های دور. در عین حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی جمع است. آیه فوق همین گونه است:

نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین برای آن ذکر کرده‌اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم می‌باشد، این است که: در اعصار قدیم در میان عرب‌ها این امر رایج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوص به نام «مَرِّخ» و «عَفَّار» که در بیابان‌های حجاز می‌روید، استفاده می‌کردند. «مَرِّخ» و «عَفَّار» دو نوع چوب «آتش زنه» بود، که اولی را زیر قرار می‌دادند و دومی را روی آن می‌زدند و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن تولید می‌شد، در واقع به جای کبریت امروز از آن استفاده می‌کردند.

قرآن می‌گوید: «آن خدایی که می‌تواند از این درختان سبز آتش بیرون بفرستد، قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند».

«آب» و «آتش» دو چیز متضاد است، کسی که می‌تواند آن‌ها را در کنار هم قرار دهد، قدرت این را دارد که «حیات» را در کنار «مرگ» و «مرگ» را در کنار «حیات» قرار دهد. آفرین بر آن هستی آفرین که «آتش» را در دل «آب» و «آب» را در دل «آتش» نگاه می‌دارد، مسلماً برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسان‌های مرده کار مشکلی نیست. اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم به تفسیر دقیق‌تری می‌رسیم و آن این‌که: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان، منحصر به چوب‌های «مَرخ» و «عَفار» نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای این کار دارند). خلاصه این‌که تمام چوب‌های درختان، اگر محکم به هم بخورند، جرقه می‌دهند، حتی «چوب درختان سبز».

به همین دلیل گاه آتش سوزی‌های وسیع و وحشتناکی در دل جنگل‌ها روی می‌دهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده، فقط وزش شدید بادهای و طوفان‌هایی که شاخه‌های درختان را محکم به هم کوفته است و از میان آن‌ها جرقه‌ای در میان برگ‌های خشک افتاده، سپس وزش باد به آن آتش دامن زده، عامل اصلی بوده است، این همان جرقه الکتریسته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار می‌گردد.

این همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است و به هنگام اصطکاک و مالش خود را نشان می‌دهد و از «شجر اخضر» «نار» می‌آفریند، این تفسیر وسیع‌تری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده‌تر می‌کند و «بقاء» را در کنار «فنا» واضح‌تر نشان می‌دهد.

اما در این‌جا تفسیر سومی نیز است که از آن هم عمیق‌تر است و به کمک دانش‌های امروز بر آن دست یافته‌ایم، که ما نام آن را رستاخیز انرژی‌ها گذارده‌ایم. توضیح این‌که: یکی از کارهای مهم گیاهان مسأله «کربن‌گیری» از

هوا و ساختن «سلولز نباتی» است (سلولز همان جرم درختان است که اجزاء عمده آن «کربن» و «اکسیژن» و «تیدروژن» است).

اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می‌شود؟ یاخسته‌های درختان و گیاهان «گازکربن» را از هوا گرفته و آن را تجزیه می‌کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته و کربن را در وجود خود نگه می‌دارد و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می‌سازد، ولی مسأله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی هر ترکیب شیمیایی که انجام می‌یابد، یا باید توأم با جذب انرژی خاصی باشد و یا آزاد کردن آن.

بنابراین هنگامی که درختان به عمل کربن‌گیری مشغولند، طبق این قانون احتیاج به وجود یک انرژی دارند و در این جا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می‌کنند. به این ترتیب به هنگام تشکیل چوب‌های درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آن‌ها ذخیره می‌شود و به هنگامی که چوب‌ها را به اصطلاح می‌سوزانیم، همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می‌گردد، زیرا بار دیگر «کربن» با «اکسیژن» هوا ترکیب شده و گاز کربن را

تشکیل می‌دهد و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب) آزاد می‌گردد.

از این تعبیرات اصطلاحی که بگذریم، به عبارت بسیار ساده این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستایی یا کرسی زغال‌سوز این شهرنشین را گرم و روشن می‌سازد، همان نور و حرارت آفتاب است که در ضمن چند سال یا ده‌ها سال در چوب این درختان ذخیره شده است و آنچه را درخت در طول یک عمر تدریجاً از آفتاب گرفته، اکنون بی‌کم و کاست پس می‌دهد و این که می‌گویند همهٔ انرژی‌ها در کره زمین به انرژی آفتاب بازمی‌گردد، یکی از چهره‌هایش همین است.

این جا است که به «رستاخیز انرژی‌ها» می‌رسیم و می‌بینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده می‌شود و برگ درختان و چوب‌های آن‌ها را نوازش و پرورش می‌دهد، هرگز نابود نشده است، بلکه تغییر چهره داده و دور از چشم ما انسان‌ها در درون ذرات چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است و هنگامی که یک شعله آتش به چوب خشکیده می‌رسد، رستاخیز آن‌ها شروع می‌شود و تمام آنچه از انرژی آفتاب در درخت پنهان

بود در آن لحظه «حشر و نشورش» ظاهر می‌گردد، بی‌آن‌که حتی به اندازه روشنایی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم‌شده باشد (باز هم دقت کنید). بدون شک این معنی در زمان نزول آیه بر توده‌های مردم روشن نبود، ولی همان‌گونه که گفتیم این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا که آیات قرآن دارای معانی چند مرحله‌ای است، در سطوح مختلف و بر ای استعدادهای متفاوت. یک روز از این آیه چیزی می‌فهمیدند و امروز ما چیز بیشتری می‌فهمیم و شاید آیندگان از این هم فراتر روند و بیشتر درک کنند و در عین حال همه این معانی صحیح است و کاملاً قابل قبول و در معنی آیه جمع است.

فرق میان آتش‌گیره و آتش زنه

«تَوْقُدُونَ» از ماده «وَقُود» به معنی روشن شدن آتش است، «وَأِيقَادٌ» به معنی آتش افروختن و «وَقُودٌ» به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین جمله «فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تَوَفَّدُونَ» (از آن آتش روشن می‌کنید) اشاره به هیزم‌هایی است

که با آن آتش می‌افروزند و به تعبیر دیگر اشاره به «آتش گیره» است نه «آتش زنه». توضیح این که ما در فارسی «هیزم» را «آتش گیره» و «کبریت» یا فندک را «آتش زنه» می‌نامیم و در لغت عرب هیزم را «وَقُود» و کبریت و فندک را «زَنْد» یا زِنَاد^(۱) می‌نامند. بنابراین قرآن می‌گوید: «آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و شما با آن آتش گیره تهیه می‌کنید (نمی‌فرماید آتش زنه) هم او قادر است، مردگان را به زندگی بازگرداند» و این تعبیر کاملاً با رستاخیز انرژی‌ها منطبق است (دقت کنید).

به هر حال مسأله آتش افروختن با چوب‌های درختان گرچه یک مسأله ساده در نظر ما است، ولی با دقت معلوم می‌شود که از عجیب‌ترین مسائل است، چه این‌که موادی که

۱- «زَنْد» در اصل به معنی چوب بالایی است که با آن آتش می‌افروزند و چوب زیرین را «زَنْدَة» و هر دو را «زَنْدَان» می‌گویند و جمع «زَنْد» «زَنْاد» است.

درخت از آن تشکیل شده، قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است و هیچ کدام از آن‌ها قابل اشتعال نیست، این چه قدرتی است که از آب و خاک (و هوا) این ماده انرژی‌زا را که هزاران سال زندگی انسان‌ها با آن پیوند نزدیک داشته‌است، آفریده؟

﴿۸۱﴾ **أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ**

آیا کسی که آسمان‌ها را و زمین را آفرید، قدرت ندارد همانند آن‌ها (انسان‌های خاک شده) را بیافریند؟ آری (می‌تواند) و او آفریدگار دانا است.

این جمله که با «استفهام انکاری» شروع شده، در حقیقت سؤالی را در برابر وجدان‌های بیدار و عقل‌های هوشیار مطرح می‌کند که آیا شما به این آسمان عظیم با آن همه ثوابت و سیارات عجیب و با آن همه منظومه‌ها و کهکشانهایش نگاه نمی‌کنید که هر گوشه‌ای از آن دنیایی است وسیع؟ کسی که قادر بر آفرینش چنین عوالم فوق‌العاده عظیم و منظمی است، چگونه ممکن است قادر به زنده کردن مردگان نباشد؟

و از آنجا که پاسخ این سؤال در قلب و روح هر انسان بیداری آماده است، در انتظار پاسخ نمی‌ماند، بلافاصله می‌گوید: «آری او چنین قدرتی را دارد» و به دنبال آن روی دو صفت بزرگ خداوند که در رابطه با این مسأله باید مورد توجه قرار گیرد، یعنی صفت خلاقیت و علم بی‌پایان او، تکیه می‌کند که در حقیقت دلیلی است برگفتار پیشین که اگر تردید شما از ناحیه قدرت او برخلقت است، او خَلَّاق است (توجه داشته باشید که خَلَّاق صیغه مبالغه است). و اگر جمع‌وجورکردن این ذرات نیاز به علم و دانش دارد، اواز هر نظر عالم و آگاه است. در این که مرجع ضمیر «مِثْلَهُمْ» چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، ولی از همه مشهورتر این است که به «انسان‌ها» بازمی‌گردد، یعنی آفریدگار آسمان و زمین قادر بر آفرینش مثل انسان‌ها می‌باشد.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا نفرموده: «قادر است خود آن‌ها را از نو بیافریند» بلکه گفته است: «مثل آن‌ها را»؟

در برابر این سؤال پاسخ‌های متعددی مطرح کرده‌اند، آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد،

این است که هنگامی که بدن انسان تبدیل به خاک شد، صورت خود را از دست می دهد و در قیامت که باز می گردد ، همان مواد پیشین، صورتی مانند صورت اول را به خود می گیرد، یعنی ماده همان ماده است، ولی صورت شبیه صورت گذشته، چرا که عین آن صورت مخصوصاً با توجه به قید زمان امکان بازگشت ندارد، به خصوص اینکه می دانیم می دانیم در رستاخیز، انسان ها با تمام کیفیات گذشته محشور نمی شوند، مثلاً پیران به صورت جوان و معلولان به صورت سالم خواهند بود.

و به تعبیر دیگر: بدن انسان ها همانند خشتی است که از هم متلاشی می شود و خاک آن را جمع می کنند و بار دیگر به صورت گل درآورده و در قالب می ریزند و خشت تازه از آن می زنند، این خشت نوین از یک نظر عین همان است و از یک نظر مثل آن (ماده اش همان ماده و صورتش مانند آن صورت است، دقت کنید).

﴿۸۲﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

فرمان او تنها این است که هر گاه چیزی را اراده کند به او می گوید :

«موجود باش» آن نیز بلافاصله موجود می‌شود. همه چیز به یک اشاره و فرمان او بسته است و کسی که دارای چنین قدرتی است، آیا جای این دارد که در احیاء مردگان به وسیله او تردید شود؟ بدیهی است امر و فرمان الهی در این جا به معنی امر لفظی نیست، همچنین جمله «کُنْ» (بوده باش) جمله‌ای نیست که خداوند به صورت لفظ بیان کند، چرا که نه او لفظی دارد و نه نیازمند به الفاظ است، بلکه منظور همان تعلق اراده او به ایجاد و ابداع چیزی است و تعبیر به کلمه «کُنْ» به خاطر آن است که از این تعبیر کوتاه‌تر و کوچک‌تر و سریع‌تر تصور نمی‌شود، آری تعلق اراده او به چیزی همان و موجود شدن آن همان است. و به تعبیر دیگر: هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، بلافاصله تحقق می‌یابد، به طوری که در میان «اراده» او و «وجود اشیاء» چیزی فاصله نیست، بنابراین تعبیر به «امر» و «قول» و جمله «کُنْ» همه توضیحی است برای مسأله خلق و ایجاد و چنان که گفتیم در این جا امر لفظی و قول و سخن و کلمه «کاف و نون» مطرح نیست، همه این‌ها بیانگر تحقق

سریع اشیاء بعد از تعلق اراده الهی است، او چه حاجتی به الفاظ و کلمات دارد؟ و اصولاً بعد از تعلق مشیت او بر ایجاد چیزی وساطت الفاظ بی معنی است. و باز به تعبیر «روشن‌تر» در افعال خداوند دو مرحله بیشتر وجود ندارد: مرحله اراده و مرحله ایجاد، که در آیه فوق از مرحله دوم به عنوان امر و قول و جمله «کُنْ» تعبیر شده است. چه زیبا می‌فرماید: امیر مؤمنان علی در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه: «يَقُولُ لِمَا أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مِثْلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا: او هر چه اراده کند به آن می‌گردد باش، آن بلادرنگ موجود می‌شود، اما کلام او نه صوتی است که در گوش‌ها نشیند، نه فریادی است که شنیده شود، بلکه سخن خدا همان فعل او است که ایجاد می‌کند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دوّمی محسوب می‌شد».^(۱)

از این گذشته اگر پای لفظی در میان آید، دو اشکال در برابر ما خودنمایی خواهد کرد؛ نخست این که: این لفظ خود مخلوقی از مخلوقات است و برای ایجاد آن کلمه «کُن» دیگر لازم نیست، این سخن درباره «کُن» دوم نیز تکرار می شود و به صورت تسلسل پیش می رود. دیگر این که: هر خطابی مخاطبی می خواهد و هنگامی که چیزی موجود نشده، چگونه خداوند آن را با جمله «کُن» مخاطب می سازد، مگر معدوم قابل خطاب است؟ ﴿۸۳﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس منزله است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است و (همگی) به سوی او باز می گردید.

او مالک و حاکم بر همه چیز است

با توجه به این که «مَلَكُوت» از ریشه «مَلَك» بر وزن «حُكْم» به معنی حکومت و مالکیت است و اضافه «واو» و «ت» به آن برای تأکید و مبالغه می باشد، مفهوم آیه چنین می شود: حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز به دست قدرت خدا است و چنین خداوندی از

هرگونه عجز و ناتوانی منزّه و مُبرّا است و در این صورت احیاء مردگان و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده و خاک‌های پراکنده مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد، چون چنین است به طور یقین همه شما به سوی او بازمی‌گردید و معاد حق است.

بازتاب معاد در زندگی انسان‌ها

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسان‌ها می‌گذارد و به عنوان یک عامل مؤثری در تشویق به نیکی‌ها و مبارزه با زشتی‌ها می‌تواند مؤثر شود. اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می‌تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد، به مراتب بیش از اثرات دادگاه‌ها و کیفرهای معمولی است، چرا که مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاه‌های معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه نه تجدید نظر وجود دارد و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می‌گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده‌ای دارد و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ: از روزی بپرهیزید که هیچ کس به جای دیگری جزا داده نمی شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل و نه کسی به یاری او می آید» (۴۸/بقره).

و نیز می گوید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ: هر کس از آن ها که ظلم و ستم کرده ، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می دهد و هنگامی که عذاب الهی را می بیند، پشیمانی خود را مکث می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آن ها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آن ها نخواهد رفت» (۵۴/یونس).

و نیز می خوانیم: «لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده، جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است» (۵۱/ابراهیم).

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَاسِبُ

الْخَالِقُ كُلُّهَا فِي مِقْدَارِ لَمَحِ الْبَصَرِ: خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را می‌رسد.^(۱) به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده، در آیه (۱۴/الم سجده) می‌فرماید: «قَدْ وَفَّوْا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: بِحَشِيدِ آتَشِ دُوزَخٍ رَابِعَ خَاطِرِ ابْنِ كِه مَلَاَقَاتِ امْرُوزِ رَا فَرَامُوشِ كَرْدِيدِ».

حتی از پاره‌ای از تعبیرات استفاده می‌شود که انسان اگر گمانی در قیامت داشته باشد، نیز از انجام بسیار از اعمال خلاف خودداری می‌کند، چنان که درباره کم‌فروشان می‌فرماید: «أَلَا يَخْلُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: آيا آن‌ها گمان نمی‌کنند که برای روز بزرگی مبعوث می‌شوند» (آیه ۵۴ / مطففین).

حماسه‌های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدان‌های جهاد

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره.

می‌آفرینند و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می‌دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که این گونه پدیده‌ها در مقیاس وسیع و گسترده، جز از طریق عقیده‌ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه‌ای دارد، امکان پذیر نیست.

سربازی که منطقش این است: «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا اخَذَ الْحُسْنَىٰ: بگو شما دشمنان درباره ما چه می‌اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار» (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (۵۲/توبه)، قطعاً سربازی است شکست‌ناپذیر. چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت‌انگیز است و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند، می‌گریزند، برای عقیده‌مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه‌ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفل و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن و رسیدن به آزادی مطلق است.

اصولاً مسأله معاد بعد از مبدأ، خط فاصل فرهنگ خداپرستان و مادیین است، چرا که دو دیدگاه مختلف در این جا وجود دارد.

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می بیند و با تمام وجودش از آن می گریزد، چرا که همه چیز با آن پایان می گیرد و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن و پر گشودن در آسمان بی کران می شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی که می فرماید: «وَاللّٰهُ لَا يَنْفُكُ أَبَاطِلَ أَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ: به خدا سوگند فرزند ابیطالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیر خوار به پستان مادر».^(۱)

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۵.

از مرگ در راه هدف استقبال می‌کنند و به همین دلیل هنگامی که ضربت شمشیر جنایتکار روزگار «عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ مُلْجَمٍ» بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ: به خدای کعبه، پیروز و دستگدار و راحت شدم».

کوتاه سخن این که ایمان به معاد از انسان ترسو و بی‌هدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می‌آفریند که زندگیش مملو از حماسه و ایثارها و پاکی و تقوا است.

قرآن و مسأله معاد

کوتاه سخن این که ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره‌های آن و مقدمات و نتایج آن دارد و دلایل گویایی که در این زمینه مطرح کرده است، به قدری زنده و قانع‌کننده است که هر کس کمترین بهره‌ای از وجدان بیدار داشته باشد، تحت تأثیر عمیق آن قرار می‌گیرد. به گفته بعضی: حدود یک هزار و دویست آیه از قرآن پیرامون معاد بحث می‌کند که اگر آن‌ها جمع‌آوری و تفسیر شود، خود کتاب قطوری خواهد شد و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر، هنگامی که به خواست خدا به بحث «تفسیر موضوعی» می‌پردازیم این

مجموعه را در دسترس علاقه‌مندان قرار دهیم.

معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت می‌کند، بلکه هدف این است که روح و جسم توأماً مبعوث می‌شود و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند و جسم را مرکبی می‌دانستند که تنها در این جهان با انسان است و بعد از مرگ از آن بی‌نیاز می‌شود، آن را رها می‌سازد و به عالم ارواح می‌شتابد. ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است، که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت می‌گیرد، در این جا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند و می‌گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می‌گذارد و چون شخصیت انسان به روح او است این جسم، جسم او محسوب می‌شود.

در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا

جمع‌آوری می‌شود و لباس حیات نوینی بر آن می‌پوشاند و این عقیده‌ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است. شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می‌توان گفت: آن‌ها که معاد را منحصر در روحانی می‌دانند، کمترین مطالعه‌ای در آیات فراوان معاد نکرده‌اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچ گونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است، چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده را که در دست دارد، چه کسی می‌تواند زنده کند و قرآن با صراحت در پاسخ او می‌گوید: «قُلْ يُخَيِّبُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ: بگو همین استخوان پوسیده را خدایی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد، زنده می‌کند. تمام تعجب مشرکان و مخالفت آن‌ها در مسأله معاد بر سر همین مطلب بود که چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاک‌های ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می‌کنیم (وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) (۱۰/الم سجده).

آن‌ها می‌گفتند: «چگونه این مرد به شما وعده می‌دهد، وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می‌گردید: (أَيَعِدُكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ) (۳۵/مؤمنون).

آن‌ها به قدری از این مسأله تعجب می‌کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می‌پنداشتند: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مَرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَعَفَى خَلْقٍ جَدِيدٍ: کافران گفتند: مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که کاملاً خاک و پراکنده شدید، دیگر بار آفرینش جدیدی می‌یابد» (۷/سبأ).

به همین دلیل عموماً «استدلالات قرآن درباره امکان معاد» بر محور همین معاد جسمانی دور می‌زند و بیانات شش‌گانه‌ای که در فصل گذشت، همه شاهد و گواه این مدعا است. به علاوه قرآن کراراً خاطر نشان می‌کند شما در قیامت از قبرها خارج می‌شوید (۵۱/یس و ۷/قمر) قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغ‌های چهارگانه ابراهیم و همچنین داستان عَزِیر و زنده شدن او بعد از مرگ و

ماجرای مقتول بنی اسرائیل که در بحث‌های گذشته به آن اشاره کردیم، همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می‌گویند.

توصیف‌های زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است، همه نشان می‌دهد که معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق می‌پذیرد و گرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذایذ مادی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد. به هر حال ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند و به تعبیر دیگر انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد. علاوه بر این دلایل نقلی، شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم، سخن به درازا می‌کشد.

البته اعتقاد به معاد جسمانی پاره‌ای از سؤالات و اشکالات برمی‌انگیزد، مانند شبهه آکل و مأکول که محققان اسلامی از آن پاسخ گفته‌اند و ما شرح جامع و فشرده‌ای در همین زمینه

در ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره آورده ایم.^(۱)

بہشت و دوزخ

بسیاری چنین می‌پندارند که عالم پس از مرگ کاملاً شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کامل‌تر و جالب‌تر.

ولی قرائن زیادی در دست داریم که نشان می‌دهد فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت میان این جهان و آن جهان است، حتی این که اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین با این دنیای وسیع تشبیه می‌کنیم، باز مقایسه کاملی به نظر نمی‌رسد. طبق صریح بعضی از روایات در آن‌جا چیزهایی است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و حتی از فکر انسانی خطور نکرده است، قرآن مجید می‌گوید: «فَلَا تَغْلَمْ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۲۲۸ به بعد مراجعه شود.

مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: هیچ انسانی نمی‌داند چه چیزهایی که مایه روشنی چشم است، برای او پنهان نگه داشته شده» (۱۷/سجده).

نظامات حاکم بر آن جهان نیز با آنچه در این عالم حاکم است، کاملاً تفاوت دارد، در این جا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می‌شوند، ولی در آن جا دست و پا و حتی پوست تن شهادت می‌دهد. «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۶۵/یس) «وَقَالُوا لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (۲۱/فصلت). به هر حال آن‌چه درباره جهان دیگر گفته شود، تنها شبی از دور در نظر ما مجسم می‌کند و اصولاً الفبای ما و فرهنگ فکری ما در این جهان قادر به توصیف حقیقی آن نیست و از این‌جا به بسیاری از سؤالات در زمینه بهشت و دوزخ و چگونگی نعمت‌ها و عذاب‌هایش پاسخ داده خواهد شد. همین قدر می‌دانیم بهشت کانون انواع مواهب الهی اعم از مادی و معنوی است و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذاب‌ها در هر دو جهت، اما در مورد جزئیات این دو، قرآن

اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم، اما تفصیل آن را تا کسی نبیند نمی‌داند. در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر و این که در کجا است، بحث نسبتاً مشروحی در جلد دوم «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۱۳۳ سوره آل عمران (صفحه ۹۲ به بعد) داشته‌ایم. و همچنین در زمینه پاداش و کیفر در عالم قیامت و مسأله «تجسم اعمال» و «نامه اعمال» در جلد دوم صفحه ۳۷۸ (ذیل ۳۰/آل عمران) و جلد دوازدهم صفحه ۴۵۵ (ذیل ۴۹/کهف) بحثی داشته‌ایم.

خداوند!! اگر داوری بر معیار اعمال باشد، دست ما تهی است، با ترازوی فضل و کرم حسنات و ناچیز ما را بسنج و با رحمت و غفرانت بر سیئات ما پرده بپوش. بارالها! آن چنان کن که سرانجام کار هم تو از ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار باشیم. آمین رب العالمین.

پایان سوره یس

سورة صافات

فضیلت تلاوت سورة « صافات »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است : « هرکس سورة "صافات" را بخواند ، به عدد هر جن و شیطان ، ده حسنه به او داده می شود و شیاطین متمرّد از او فاصله می گیرند و از شرک ، پاک می شود و دو فرشته ای که مأمور حفظ او هستند ، در قیامت درباره او شهادت می دهند که به رسولان خداوند ایمان داشته است » .^(۱)

کسی که تلاوت این سوره را با اندیشه ، اعتقاد و عمل ، همراه گرداند ، هم از شرّ شیاطین محفوظ می گردد و هم از شرک ، پاک می شود و هم با این اعتقاد و عمل ، در زمره شهیدان قرار می گیرد. ضمناً نام گذاری این سوره به مناسبت آیه اول آن می باشد .

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة صافات .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بسم خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ وَ الصّٰفّٰتِ صَفًّا

سوگنده آن‌ها که صف کشیده‌اند (و صفوف خود را منظم ساخته‌اند).

۲ فَالْزَّٰجِرَاتِ زَجْرًا

همان‌ها که قویاً نهی می‌کنند (و باز می‌دارند).

۳ فَالتَّٰلِيٰتِ ذِكْرًا

و آن‌ها که پی‌درپی ذکر (الهی) را تلاوت می‌کنند.

منظور از "سوگندها" در قرآن چیست؟

این سوره نخستین سوره از سوره‌های قرآن مجید است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می‌شود، سوگندهایی پرمعنا و اندیشه‌انگیز، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان

می‌کشاند و آمادگی برای پذیرش حقایق می‌دهد .
 درست است که خداوند از همهٔ راستگویان ، راستگوتر است و نیازی به سوگند ندارد ،
 به‌علاوه سوگند اگر برای مؤمنان باشد ، که آن‌ها بدون سوگند ، تسلیمند و اگر برای منکران
 باشد که آن‌ها اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند .
 ولی توجه به دو نکته ، مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن که از این به بعد
 گهگاه با آن سروکار داریم ، حل خواهد کرد .
 نخست این‌که ؛ همیشه به امور پرارزش و مهم ، سوگند یاد می‌کنند ، بنابراین
 سوگندهای قرآن ، دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آن‌ها سوگند یاد شده و همین
 امر سبب اندیشهٔ هرچه بیشتر در «مُقَسَّمٌ بِهِ» یعنی چیزی که به آن سوگند یاد شده ، می‌گردد ،
 اندیشه‌ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می‌سازد .
 دیگر این‌که سوگند همیشه برای تأکید است و دلیل بر این است که اموری که برای آن
 سوگند یاد شده، از امور کاملاً جدی و مؤکد است .

به هر حال در آغاز این سوره به نام سه گروه برخورد می‌کنیم که به آن‌ها سوگند یاد شده است . این گروه‌های سه‌گانه چه کسانی هستند ؟ و این توصیفات دربارهٔ چه افرادی است ؟ و هدف نهایی از آن چیست ؟ مفسران در این جا سخن بسیار گفته‌اند ، اما معروف و مشهور آن است که این‌ها اوصافی است برای گروه‌هایی از فرشتگان .

گروه‌هایی که برای انجام فرمان الهی در عالم هستی به صف ایستاده و آمادهٔ فرمانند . گروه‌هایی از فرشتگان که انسان‌ها را از معاصی و گناه باز می‌دارند و وسوسه‌های شیاطین را در قلوب آن‌ها خنثی می‌کنند و یا مأمور ابرهای آسمانند و آن‌ها را به هرسو می‌رانند و آمادهٔ آبیاری سرزمین‌های خشک می‌کنند .

و بالاخره گروه‌هایی از فرشتگان که آیات کتب آسمانی را به هنگام نزول وحی بر پیامبران می‌خوانند .

« ضَافَات » جمع « ضَافَةٌ » است که آن نیز به نوبهٔ خود مفهوم جمعی دارد و اشاره به گروهی است که صف کشیده‌اند ، بنابراین « ضَافَات » بیانگر صفوف متعدد است .

« زاجرات » از ماده « زجر » به معنی راندن چیزی با صدا و فریاد است ، سپس در معنی گسترده تری به کار رفته که هرگونه طرد و منع را شامل می شود . بنابراین « زاجرات » به معنی گروه هایی است که به منع و طرد و زجر دیگران می پردازند . « تالییات » از ماده « تلاوت » جمع « تالی » است و به معنی گروه هایی است که اقدام به تلاوت چیزی می کنند .

﴿ ۴ ﴾ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ

که معبود شما مسلماً یکتا است .

اکنون بینیم این سوگندهای پرمحتوا ، سوگند به صفوف فرشتگان و انسان ها برای چه منظوری بوده است ؟
آیه بالا این مطلب را روشن ساخته ، می گوید : « معبود شما مسلماً یکتا است » .
سوگند به آن مقدّساتی که گفته شد که بت ها همه بر بادند و هیچ گونه شریک و شبیه و نظیری برای پروردگار نیست .

﴿ ۵ ﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنها است و پروردگار مشرق‌ها.

در این جا دو سؤال پیش می‌آید :

۱ - بعد از ذکر آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته ، دیگر چه نیازی به ذکر « مَشَارِقِ » (مشرق‌ها) می‌باشد که این نیز جزئی از آن است .

پاسخ این سؤال باتوجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که ؛ « مشارق » خواه اشاره به مشرق‌ها و خاستگاه‌های خورشید در ایام سال بوده باشد و یا مشرق‌های ستارگان مختلف آسمان ، همه دارای نظم و برنامه خاصی است که نظام آن‌ها علاوه بر نظام آسمان‌ها و زمین ، قدرت و علم بی‌پایان آفریننده و مدبّر آن‌ها است .

خورشید آسمان در هر روز از سال ، از نقطه‌ای غیر از نقطهٔ روز قبل و بعد طلوع می‌کند و فاصلهٔ این نقاط با یکدیگر آن قدر منظم و دقیق است که حتی یک هزارم ثانیه کم و زیاد نمی‌شود و هزاران هزار سال است که نظم « مشارق شمس » برقرار می‌باشد .

در طلوع و غروب ستارگان دیگر نیز همین نظام ، حکمفرما است .
 به علاوه اگر خورشید این مسیر تدریجی را در طول سال نمی پیمود ، فصول چهارگانه و
 برکات مختلفی که از آن حاصل می شود ، عاید ما نمی گشت و این خود نشانه دیگری بر
 عظمت و تدبیر او است . از این گذشته یکی دیگر از معانی « مشارق » این است که زمین
 به خاطر کروی بودن ، هر نقطه ای از آن نسبت به نقطه دیگر مشرق یا مغرب محسوب
 می شود و به این ترتیب آیه فوق ما را به کرویت زمین و مشرق ها و مغرب های آن توجه
 می دهد (اراده هر دو معنی از آیه نیز بی مانع است) .

۲ - سؤال دیگر این که ؛ چرا در مقابل « مشارق » ، سخن از « مغارب » به میان نیامده ،
 همان گونه که در آیه ۴۰ سورة معارج آمده است : « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ :
 سوگند به پروردگار مشرق ها و مغرب ها » .

پاسخ این است که گاه بخشی از کلام را به قرینه بخش دیگر حذف می کنند و گاه هر دو
 را باهم می آورند و در این جا ذکر « مشارق » ، قرینه ای است بر « مغارب » و این

تنوع در بیان ، از فنون فصاحت محسوب می شود .

﴿ ٦ 〉 اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ

ما آسمان پایین را با ستارگان تزیین کردیم .

به راستی منظره ستارگان آسمان آن قدر زیبا است که هرگز چشم از دیدن آن خسته نمی شود، بلکه خستگی را از تمام وجود انسان بیرون می کند .

جالب این که می گوید : « آسمان پایین را با کواکب تزیین کردیم » در حالی که فرضیه ای که در آن زمان بر افکار دانشمندان حاکم بود ، می گفت : فقط آسمان بالا ، آسمان ستارگان ثوابت است (آسمان هشتم طبق فرضیه بطلمیوس) .

ولی چنان که می دانیم بطلان این فرضیه ، اثبات شده و عدم پیروی قرآن از فرضیه نادرست مشهور آن زمان ، خود معجزه زنده ای از این کتاب آسمانی است . نکته جالب دیگر این که از نظر علم امروز مسلم است که چشمک زدن زیبای ستارگان به خاطر قشر هوایی است که اطراف زمین را فرا گرفته و آن ها را به این کار وامی دارد و این با

تعبیر «السَّمَاءُ الدُّنْيَا» (آسمان پایین) بسیار مناسب است اما در بیرون جو زمین ، ستارگان خیره خیره نگاه می کنند و فاقد تَلَالُؤْ هستند .

﴿ ٧ ﴾ وَحِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ

و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم .

پاسداری آسمان از نفوذ شیاطین

« مَارِدٍ » از ماده « مَرَد » در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هرگونه گیاه باشد ، به درختی که از برگ ، برهنه شود ، نیز « أَمَرَدٍ » گویند و به همین مناسبت بر نوجوانی که مو در صورتش نرویده، این کلمه اطلاق می شود و در این جا منظور از « مَارِدٍ » ، کسی است که عاری از هرگونه خیر و برکت و به تعبیر خودمانی « بی همه چیز » باشد . می دانیم یکی از طرق حفظ آسمان از صعود شیاطین ، به وسیله گروهی از ستارگان است که « شُهَب » نامیده می شوند که در آیات بعد به آن اشاره خواهد شد .

﴿ ٨ ﴾ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَالِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ

آنها نمی توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرادهند (و هرگاه چنین بخواهند) از هرسو هدف تیرها قرار می گیرند.

دُحُوراً وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿۹﴾

آنها به شدت به عقب رانده می شوند و برای آنان عذاب دائم است. «لَا يَسْمَعُونَ» (که به معنی «لَا يَسْمَعُونَ» می باشد) مفهومش این است که آنها می خواهند اخبار «مَلَأَ أَعْلَى» را بشنوند، امّا به آنها اجازه داده نمی شود. «مَلَأَ أَعْلَى» به معنی فرشتگان عالم بالا است، زیرا «مَلَأَ» در اصل به جماعت و گروهی گفته می شود که بر نظر واحدی، اتفاق دارند و چشم دیگران را با این هماهنگی و وحدت، پر می کنند و اشراف و اعیان و اطرافیان مراکز قدرت را نیز «مَلَأَ» می گویند زیرا وضع ظاهری آنها، چشم پرکن است ولی هنگامی که توصیف به «أَعْلَى» می شود، اشاره به ملائکه کرام و فرشتگان والامقام حق است. «يُقَذَّفُونَ» از ماده «قَذَفَ» به معنی پرتاب کردن و تیر انداختن به مکان دور است و

منظور در این جا طرد شیاطین به وسیله « شُهَب » می باشد که بعداً به شرح و تفسیر آن خواهیم پرداخت و این نشان می دهد که خداوند حتی به آن ها اجازه نمی دهد به قلمرو « ملأ اعلی » نزدیک شوند .

« دُخُوراً » از ماده « دَخَر » به معنی راندن و دور ساختن است و « وَاَصِيبَ » در اصل به معنی بیماری های مزمن است ، ولی به طور کلی به معنی دائم و مستمر و گاه به معنی خالص نیز آمده است .

در این جا اشاره به این است که نه تنها شیاطین از نزدیک شدن به عرصه آسمان ، منع و طرد می شوند ، بلکه سرانجام گرفتار عذاب دائم نیز می گردند .

﴿ ۱۰ ﴾ اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ

مگر آن ها که در لحظه ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند که

« شِهَابٌ ثَاقِبٌ » آن ها را تعقیب می کند .

واژه « خَطْفَةَ » به معنی چیزی را به سرعت ربودن ، می باشد .

« شِهَاب » در اصل به معنی شعله‌ای است که از آتش افروخته زبانه می‌کشد و به شعله‌های آتشی که در آسمان به صورت خط ممتد دیده می‌شود، نیز می‌گویند. می‌دانیم این‌ها ستاره نیستند بلکه شبیه ستارگانند، قطعات سنگ‌های کوچکی هستند که در فضا پراکنده‌اند و هنگامی که در حوزة جاذبۀ زمین قرار می‌گیرند، به سوی زمین جذب می‌شوند و بر اثر سرعت و شدت برخورد آن‌ها با هوای اطراف زمین مشتعل و برافروخته می‌شوند.

« ثاقِب » به معنی نافذ و سوراخ‌کننده است، گویی بر اثر نور شدید، صفحه چشم را سوراخ کرده و به درون چشم انسان نفوذ می‌کند و در این‌جا اشاره به این است که به هر موجودی اصابت کند، آن را سوراخ کرده و آتش می‌زند.

به این ترتیب دو گونه مانع در برابر نفوذ شیاطین به صحنۀ آسمان‌ها وجود دارد؛ مانع اول قُذْف و طَرْد از هر جانب است که ظاهراً آن نیز به وسیلۀ « شُهَب » صورت می‌گیرد. مانع دوم عبارت است از نوع خاصی از شهاب که « شِهَاب ثاقِب » نام

دارد و در انتظار آن‌ها است که گاه و بی‌گاه خود را به «ملاّ اعلی» برای استراق سمع نزدیک می‌کنند و مورد اصابت آن قرار می‌گیرند.

﴿۱۱﴾ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ

از آن‌ها پیرس: آیا آفرینش (و معاد) آنان سخت‌تر است یا آفرینش فرشتگان (و

آسمان‌ها و زمین) ما آن‌ها را از گل چسبنده‌ای آفریدیم.

«إِسْتَفْتَهُمْ» از ماده «استفتاء» در اصل به معنی مطالبه اخبار جدید است و این‌که به

نوجوان «فتی» گفته می‌شود، نیز به خاطر تازگی جسم و روح او است.

واژه «لازِب» به گفته بعضی دراصل، «لازم» بوده، که «میم» آن تبدیل به «ب» شده است

و اکنون به همین صورت استعمال می‌شود و در هر حال به معنی گل‌هایی است که ملازم یکدیگرند،

یعنی به هم چسبیده‌اند، زیرا مبدأ آفرینش انسان، نخست «خاک» بود، سپس با «آب»

آمیخته شد، کم‌کم به صورت «لجن بدبویی» درآمد و بعد به صورت «گل چسبنده‌ای» شد

(و با این بیان، در واقع میان تعبیرات گوناگون در آیات قرآن مجید، جمع صورت گرفته است).

﴿۱۲﴾ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ

تو از انکار آنها تعجب می کنی ، ولی آنها مسخره می کنند .
تو آن قدر با قلب پاکت ، مسأله را واضح می بینی که از انکار آن در شگفتی فرو می روی و
اما این ناپاک دلان ، آن قدر آن را محال می شمرند که به استهزاء برمی خیزند .

﴿۱۳﴾ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ

و هنگامی که به آنها تذکر داده شود ، هرگز متذکر نمی شوند .
عامل این زشتکاری ها ، تنها نادانی و جهل نیست ، بلکه لجاجت و عناد نیز می باشد .

﴿۱۴﴾ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ

و هنگامی که معجزه ای را ببینند ، دیگران را نیز به استهزاء دعوت می کنند .

﴿۱۵﴾ وَقَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

و می گویند : این فقط سحر آشکاری است .
تعبیر آنها به « هذا » (این) به منظور تحقیر و بی ارزش نشان دادن معجزات و آیات الهی

است و تعبیر به «سحر» به خاطر این بوده است که از یک سو اعمال خارق العاده پیامبر اسلام قابل انکار نبود و از سوی دیگر نمی خواستند به عنوان یک معجزه در برابر آن تسلیم شوند ، تنها واژه ای که می توانسته شیطنت آنها را منعکس کند و هوس های آنها را ارضاء نماید ، همین واژه «سحر» بوده است که در عین حال اعتراف دشمن را به نفوذ عجیب و فوق العاده قرآن و معجزات پیامبر نشان می دهد .

﴿۱۶﴾ **إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا فَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ**

آنها می گویند : آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم ، بار دیگر

برانگیخته خواهیم شد؟

﴿۱۷﴾ **أَوَابْنَا أَوْلَونَ**

یا پدران نخستین ما (باز می گردند)؟

آیا ما و پدرانمان زنده می شویم؟

این کوردلان فراموش کرده بودند که روز نخست همه خاک بودند و از خاک آفریده

شدند ، اگر در قدرت خدا شک داشتند ، باید بدانند خداوند یک بار قدرت خود را به این ها نشان داده بود و اگر در قابلیت خاک مردد بودند ، آن هم یک بار به ثبوت رسیده بود ، به علاوه آفرینش آسمان ها و زمین با آن همه عظمت جای تردید در قدرت بی پایان حق ، برای کسی باقی نمی گذارد .

این نکته قابل دقت است که « تُرَاب » (خاک) در آیه فوق ، بر « عِظَام » (استخوان ها) مقدم داشته شده ، این امر ممکن است اشاره به یکی از سه نکته ذیل باشد ؛ نخست این که گرچه انسان بعد از مرگ ، ابتدا به صورت استخوان و بعد خاک ، درمی آید ، ولی چون بازگشت خاک به حیات عجیب تر است ، مقدم ذکر شده است . دیگر این که هنگامی که بدن مردگان متلاشی می شود ، نخست گوشت ها تبدیل به خاک می گردد و در کنار استخوان ها قرار می گیرد ، بنابراین در آن واحد هم خاک است و هم استخوان . و دیگر این که « تُرَاب » اشاره به جسد های نیاکان دور است و « عِظَام » اشاره به بدن های پدران است که هنوز کاملاً تبدیل به خاک نشده است .

﴿۱۸﴾ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ ذَاخِرُونَ

بگو: آری ، همه شما زنده می شوید ، در حالی که خوار و کوچک خواهید بود .
« ذَاخِر » از ماده « دَخَر » و « دُخِر » به معنی ذلت و حقارت است .

﴿۱۹﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ

تنها یک صیحه عظیم واقع می شود ناگهان همه (از قبرها بر می خیزند و) نگاه می کنند .
« زَجْرَةٌ » از ماده « زَجَرَ » گاه به معنی طرد است و گاه به معنی فریاد و در این جا منظور معنی دوم است و اشاره به نفخه دوم و صیحه ثانی اسرافیل می باشد که شرح پیرامون آن به ان شاء الله ذیل آیات سورة زمر خواهد آمد .
جمله « يَنْظُرُونَ » (نگاه می کنند) اشاره به نگاه کردن خیره خیره آنها به عرصه محشر یا نگاه کردن به عنوان انتظار عذاب است و در هر صورت منظور این است که نه تنها زنده می شوند ، بلکه درک و دید خود را با همان یک صیحه ، باز می یابند .
تعبیر به « زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ » با توجه به محتوای این دو کلمه ، اشاره به سرعت و ناگهانی

بودن رستاخیز و سهولت آن در برابر قدرت خدا است که با یک فریاد آمرانه «فرشته رستاخیز» همه چیز روبه راه می شود .

﴿۲۰﴾ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ

و می گویند : ای وای بر ما این روز جزا است ؟

آری هنگامی که چشمشان به دادگاه عدل الهی و شهود و قضات این دادگاه و علایم و نشانه های مجازات می افتد ، بی اختیار ناله و فریاد سر می دهند و با تمام وجود اعتراف به حقانیت رستاخیز می کنند ، اعترافی که نمی تواند هیچ مشکلی را برای آنها حل کند و یا کمترین تخفیف در مجازات آنها ایجاد نماید .

﴿۲۱﴾ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

(آری) این همان روز جدایی است که شما آن را تکذیب می کردید (جدایی حق از باطل) .

این جا است که از ناحیه خداوند یا فرشتگان او به آنها خطاب می شود : « (آری) امروز همان روز جدایی است که آن را تکذیب می کردید » جدایی حق از باطل ، جدایی صفوف بدکاران

از نیکوکاران و روز داوری پروردگار بزرگ .
 نظیر همین تعبیر در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد که از روز قیامت به
 « یَوْمُ الْفُضْلِ » یا روز جدایی تعبیر شده ، چه تعبیر عجیب و گویا و وحشتناکی !^(۱)
 قابل توجه این که کافران که در قیامت درباره آن روز سخن می گویند ، تعبیر
 به روز جزا می کنند (یَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ) .

ولی خداوند به عنوان « یَوْمُ الْفُضْلِ » از آن یاد می نماید (هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ) .
 این تفاوت تعبیر ممکن است از این نظر باشد که مجرمان تنها به کفر و مجازات خود
 می اندیشند ، ولی خداوند به معنی گسترده تری اشاره می کند که مسأله مجازات ، یکی از
 ابعاد آن است و آن این که روز قیامت ، روز جدایی ها است ، آری روز جدایی صفوف

۱- ۴۰ / دخان ، ۱۳ و ۱۴ و ۳۸ / مرسلات و ۱۷ / نبأ .

زشتکاران از نیکوکاران .

﴿ ۲۲ ﴾ اَحْشُرُوا الَّذِیْنَ ظَلَمُوا وَ اَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا یَعْبُدُونَ

(در این هنگام به فرشتگان دستور داده می شود :) ظالمان و همدیفان آنها و آنچه را

می پرستیدند ...

﴿ ۲۳ ﴾ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ اِلٰی صِرَاطِ الْجَحِیْمِ

(آری آنچه را) جز خدا می پرستیدند ، جمع کنید و به سوی راه دوزخ ،

هدایتشان نمایید .

« اَحْشُرُوا » از ماده « حَشَرَ » به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی خارج کردن گروهی ،

از مقر خود و گسیل داشتن آنها به میدان جنگ و مانند آن است .

این واژه در بسیاری از موارد به معنی جمع کردن نیز آمده است .

« اَزْوَاج » در این جا یا اشاره به همسران مجرم و بت پرست آنها است و یا همفکران و

همکاران و همشکلان آنها ، زیرا این کلمه به هر دو معنی آمده است ، چنانکه در آیه ۷

سورة واقعه می خوانیم : « وَ كُنْتُمْ اَزْوَاجاً ثَلَاثَةً : شما روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوید » . جمله « مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ » اشاره به معبودهای مشرکان ، اعم از بت ها و شیاطین و انسان های جباری مانند فراعنه و نمرودان است و تعبیر به « مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ » (چیزهایی را که می پرستیدند) ممکن است به خاطر این باشد که اغلب معبودهای آن ها موجودات بی جان و غیرعقل بوده و این تعبیر به اصطلاح به خاطر « تغلیب » است .

« جَحیم » به معنی دوزخ ، از ماده « جَحَمَة » به معنی شدت برافروختگی آتش گرفته شده است . جالب این که تعبیر می کند که آن ها را به « صِرَاطِ الْجَحِيمِ » هدایت کنید ، چه عبارت عجیبی ، یک روز به سوی « صراط مستقیم » هدایت شدند ، ولی پذیرا نگشتند اما امروز باید به « صراط جحیم » هدایت شوند و مجبورند که بپذیرند ، این سرزنشی است گرانبار که اعماق روح آن ها را می سوزاند .

﴿ ۲۴ ﴾ وَقَفُّوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

آن ها را متوقف سازید که باید بازپرسی شوند .

گفتگوی رهبران و پیروان گمراه در دوزخ

«وَقَفُّوهُمْ» از ماده «وَقَف» گاه به معنی متعدی استعمال می شود (نگه داشتن و حبس کردن) و گاه به معنی لازم (توقف کردن و ایستادن) ، مصدر اولی «وَقَف» است و مصدر دومی «وُقُوف» .

به طوری که در آیات گذشته دانستیم ، فرشتگان ، مجازات ظالمان و همفکران آن ها را به ضمیمه بت ها و معبودان دروغین یک جا کوچ می دهند و به سوی جاده جهنم هدایت می کنند . در ادامه این سخن قرآن می گوید : در این هنگام خطاب صادر می شود : «آن ها را متوقف سازید چون باید مورد بازپرسی قرار گیرند» .

در قیامت از ولایت علی علیه السلام نیز سؤال می شود

در روایت معروفی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده ، آمده است که ؛ «از ولایت علی علیه السلام سؤال می شود» .

«شیخ طوسی» در «امالی» از «انس بن مالک» از پیغمبر گرامی اسلام نقل می کند :

« هنگامی که روز قیامت می شود و صراط بر روی جهنم نصب می گردد، هیچ کس نمی تواند از روی آن عبور کند، مگر این که جوازی در دست داشته باشد که در آن ولایت علی علیه السلام باشد و این همان است که خداوند می گوید: "وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ" ^(۱).

در بسیاری از کتب اهل سنت نیز تفسیر این آیه به سؤال شدن از ولایت «علی بن ابی طالب» علیه السلام، از «ابن عباس» و «ابوسعید خدری» از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است، از جمله کسانی که این حدیث را نقل کرده اند، این دانشمندان هستند؛ «عبدالرزاق حنبلی» (طبق نقل «کشف الغمه»، صفحه ۹۲). «آلوسی» در «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث و گروهی دیگر. این گونه روایات، مفهوم گسترده آیات را محدود نمی سازد، بلکه در حقیقت

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۴۰۱.

مصادق‌های روشن آیات را منعکس می‌کند ، بنابراین هیچ مانعی ندارد که سؤال از همه عقاید شود ، ولی از آن‌جا که مسأله ولایت ، موقعیت خاصی در بحث عقاید دارد ، به‌خصوص روی آن تکیه شده است .

این نکته نیز شایان توجه است که ولایت به معنی یک دوستی ساده و یا اعتقاد خشک نیست ، بلکه هدف قبول رهبری علی علیه السلام در مسائل اعتقادی و عملی و اخلاقی و اجتماعی بعد از پیغمبر گرامی اسلام است ، مسائلی که نمونه‌هایی از آن در خطبه‌های غزاء نهج البلاغه و کلمات منقول از آن حضرت علیه السلام منعکس است ، مسائلی که ایمان به آن و هماهنگ ساختن اعمال با آن‌ها وسیله مؤثری برای خروج از صف دوزخیان و قرارگرفتن در صراط مستقیم پروردگار است .

البته این تفاسیر با هم منافاتی ندارد ، چرا که در آن روز از همه چیز سؤال می‌شود ؛ از عقاید ، توحید ، ولایت ، از گفتار و کردار و از نعمت‌ها و مواهبی که خدا در اختیار انسان گذارده است .

در این جا این سؤال پیش می آید که چگونه نخست آنها را به سوی راه دوزخ می برند و سپس آنها را برای بازپرسی متوقف می سازند؟ آیا نباید بازپرسی و دادرسی، مقدم بر این کار صورت گیرد؟

این سؤال را از دو طریق می توان پاسخ گفت: نخست این که جهنمی بودن این گروه، بر همه واضح است، حتی بر خودشان و بازپرسی و سؤال برای این است که حد و حدود و میزان جرمشان را برای آنها روشن سازد. دیگر این که این سؤال ها برای داوری نیست، بلکه یک نوع سرزنش و مجازات روانی می باشد.

﴿۲۵﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ

شما چرا از هم یاری نمی طلبید؟

این دوزخیان بینوا، هنگامی که به مسیر جهنم، هدایت می شوند دستشان از همه جا بریده و کوتاه می گردد، به آنها گفته می شود: شما که در دنیا، در مشکلات، به هم پناه می بردید و از یکدیگر کمک می گرفتید، «چرا در این جا از هم یاری نمی طلبید»؟

آری تمام تکیه گاه‌هایی که در دنیا برای خود می‌پنداشتید ، همه در این جا ویران گشته است ، نه از یکدیگر می‌توانید کمک بگیرید و نه معبودهایتان به یاری شما می‌شایند که آن‌ها خود نیز بیچاره و گرفتارند .

﴿ ۲۶ ﴾ بَلْ هُمْ إِلَى يَوْمٍ مُّسْتَسْلِمُونَ

ولی آن‌ها در آن روز تسلیم قدرت خداوند هستند .

« اِسْتِسْلَام » از ماده « سلامت » به مقتضای باب استفعال ، به معنی طلب سلامت کردن است که معمولاً به هنگام قرار گرفتن در برابر یک قدرت بزرگ ، با انقیاد و خضوع توأم می‌باشد .

﴿ ۲۷ ﴾ وَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

(و در این حال) آن‌ها رو به یکدیگر کرده و از هم سؤال می‌کنند ...

این جا است که آن‌ها به سرزنش یکدیگر برمی‌خیزند و هریک اصرار دارد گناه خویش را به گردن دیگری بیندازد ؛ دنباله روان ، رؤسا و پیشوایان خود را مقصر می‌شمردند و پیشوایان هم پیروان خود را .

﴿ ۲۸ ﴾ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ

گروهی می‌گویند: (شماره‌بران گمراه ما) از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید (۱۸۱)
جز مکر و فریب چیزی در کارتان نبود.

به هر حال این یک فرهنگ عمومی است که عضو راست و طرف راست را شریف و
چپ را غیرشریف می‌شمردند و همین سبب شده که یمن در نیکی‌ها و خیرات به کار می‌رود.
واژه «يَمِين» که به معنی دست راست یا سمت راست است، در میان عرب‌گاهی کنایه
از خیر و برکت و نصیحت می‌آید و اصولاً عرب‌ها آن‌چه را از طرف راست به آن‌ها
می‌رسید، به «فال نیک» می‌گرفتند.

پیروان گمراهی به پیشوایان گمراه‌کننده خود می‌گویند: ما که به حکم فطرت، طالب
نیکی‌ها و پاکی‌ها و سعادت‌ها بودیم، دعوت شما را لیبیک گفتیم، بی‌خبر از این‌که در پشت
این چهره خیرخواهانه، چهره دیوسیرتی نهفته است که ما را به پرتگاه بدبختی می‌کشاند،
آری تمام گناهان ما به گردن شما است، ما جز حسن نیت و پاکدلی، سرمایه‌ای نداشتیم و

شما دیوسیرتان دروغگو نیز جز فریب و نیرنگ چیزی در بساط نداشتید .

﴿۲۹﴾ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

(آنها در جواب) می گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید (تفسیر ما چیست؟) .

اگر مزاج شما آماده انحراف نبود ، اگر شما خود طالب شر و شیطنت نبودید ، کجا به سراغ ما می آمدید ؟ چرا به دعوت نیکان و پاکان پاسخ نگفتید ؟ و همین که ما یک اشارت کردیم ، با سر دویدید ؟ پس معلوم می شود عیب در خود شما است ، بروید و خودتان را ملامت کنید و هرچه لعن و نفرین دارید ، بر خود بفرستید .

﴿۳۰﴾ وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ

ما هیچ گونه سلطه ای بر شما نداشتیم ، بلکه شما خود قومی طغیانگر بودید . چه دردناک است که انسان ببیند رهبر و پیشوای او که یک عمر دل به او بسته بود ، موجبات بدبختی او را فراهم کرده ، سپس این گونه از او بیزاری می جوید و تمام گناه را به گردن او می اندازد و خویش را به کلی تبرئه می کند ؟

حقیقت این است که هرکدام از این دو گروه ، از جهتی راست می گویند ، نه این ها بی گناهند و نه آن ها ، از آن ها اغواگری و شیطنت بود و از این ها اغواپذیری و تسلیم .

﴿ ۳۱ ﴾ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ

اکنون فرمان خدا بر همه ما مسلم شده و همگی از عذاب او می چشیم .

﴿ ۳۲ ﴾ فَأَعْوَيْنَاكُمُ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ

(آری) ما شما را گمراه کردیم ، همان گونه که خود گمراه بودیم .

توجه به معنی دقیق «إِعْوَاء» که از ماده «غَى» است ، مطلب را روشن تر می سازد ، زیرا «غَى» به گفته «راغب» در « مفردات » به معنی جهلی است که از اعتقاد فاسد ، سرچشمه می گیرد ، این پیشوایان گمراه از حقایق هستی و زندگی بی خبر ماندند و این جهل و اعتقاد فاسد را به پیروان خود که روح طغیان در برابر فرمان خدا داشتند ، منتقل نمودند .

﴿ ۳۳ ﴾ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ

همه آن ها (پیشوایان و پیروان گمراه) در آن روز در عذاب الهی مشترکند .

﴿۳۴﴾ اِنَّكَ ذٰلِكَ نَفَعَلُ بِالْمُجْرِمِيْنَ

(آری) ما این گونه با مجرمان رفتار می کنیم .

اشتراک آن‌ها در اصل عذاب، مانع تفاوت‌ها و اختلاف درکات آن‌ها در دوزخ و عذاب الهی نیست، چرا که مسلماً کسی که مایه انحراف هزاران انسان شده است، هرگز در مجازات همسان یک فرد عادی گمراه نخواهد بود.

﴿۳۵﴾ اِنَّهُمْ كَانُوْا اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ يَسْتَكْبِرُوْنَ

چرا که وقتی به آن‌ها «لا اله الا الله» گفته می شد، استکبار می کردند. آری ریشه تمام انحرافات آن‌ها، تکبر و خودبرتربینی و زیربار حق نرفتن و بر سر سنت‌های غلط و تقالید باطل، اصرار و لجاجت ورزیدن و به همه چیز غیر از آن با دیده تحقیر نگریستن بود.

﴿۳۶﴾ وَ يَقُوْلُوْنَ اِنَّا لَتَارِكُوْا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُوْنٍ

و پیوسته می گفتند: آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعر دیوانه‌ای رها کنیم؟

شاعرش می‌نامیدند ، چون سخنانش آن‌چنان در دل‌ها نفوذ داشت و عواطف انسان‌ها را همراه خود می‌برد که گویی موزون‌ترین اشعار را می‌سراید ، درحالی‌که گفتارش ابداً شعر نبود ، و معنویتش می‌خواندند ، به خاطر این‌که رنگ محیط به خود نمی‌گرفت و در برابر عقاید خرافی انبوه متعصبان لجوج ، ایستاده بود ، کاری که از نظر توده‌های گمراه ، یک نوع انتحار و خودکشی جنون‌آمیز است ، درحالی‌که بزرگ‌ترین افتخار پیغمبر گرامی اسلام همین بود که تسلیم این شرایط نشد .

﴿ ۳۷ ﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ

چنین نیست ، او حق آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است .
محتوای سخنان او از یک سو و هماهنگی آن با دعوت انبیاء ، از سوی دیگر ،
دلیل صدق گفتار او است .

﴿ ۳۸ ﴾ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ

اما شما (مستکبران کوردل) به طور مسلم عذاب دردناک (الهی) را خواهید چشید .

﴿ ۳۹ ﴾ وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و جز به اعمالی که انجام می دادید ، جزا داده نمی شوید .
در حقیقت همان اعمال شما است که در برابر شما مجسم می شود و با شما می ماند و شما را شکنجه و آزار می دهد ، کیفر شما همان عمل خودتان است ، همان استکبار و کفر و بی ایمانی ، همان تهمت شعر و جنون به آیات الهی و پیامبرش بستن ، همان ظلم و بیدادگری ها و زشتکاری ها .

﴿ ۴۰ ﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ

جز بندگان مخلص پروردگار (که از همه این مجازات ها برکنارند) .

پاداش مخلصان

دقت در آیه فوق نشان می دهد که «مُخْلَصٌ» (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است و هنوز به تکامل لازم نرسیده ، ولی «مُخْلَصٌ» (به فتح لام) به مرحله ای گویند که انسان بعد از جهاد بانفس و طی مراحل معرفت و ایمان ، به مقامی

می‌رسد که از نفوذ وسوسه‌های شیاطین ، مصونیت می‌یابد، چنان‌که قرآن از قول ابلیس نقل می‌کند: « فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ : به عزت سوگند که همه آن‌ها را جز بندگان مخلصت ، گمراه خواهم کرد » (۸۲ و ۸۳ / ص).

این مقام کسانی است که در « جهاد اکبر » پیروز می‌شوند و دست لطف پروردگار، تمام ناخالصی‌ها را از وجودشان برمی‌چیند و در کوره حوادث ، آن‌چنان ذوب می‌شوند که جز طلای معرفت خالص در آن‌ها چیزی نمی‌ماند .

و این‌جا است که پاداش آن‌ها به معیار عمل داده نمی‌شود ، بلکه پاداششان به معیار فضل و رحمت خدا است .

﴿ ۴۱ ﴾ اُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّغْلُومٌ

برای آن‌ها (بندگان مخلص) روزی معین و ویژه‌ای است .

گوشه‌ای از نعمت‌های بهشتی

نخستین نعمت از نعمت‌های هفت‌گانه که در آیات ۴۱ تا ۴۹ آمده ، مواهب معنوی و

لذات روحانی و درک جلوه‌های ذات پاک حق و سرمست شدن از بادهٔ طهور عشق او است ، همان لذّاتی که تا کس نبیند ، نمی‌داند .

و این‌که مواهب مادی بهشت در آیات قرآن به تفصیل آمده ، اما مواهب معنوی و لذات روحانی ، به صورت سریسته بیان شده ، به خاطر همین است که اولی قابل توصیف است و دومی غیر قابل توصیف .

﴿۴۲﴾ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ

میوه‌های گوناگون پرارزش و آن‌ها مورد احترامند .

نه همچون حیواناتی که آذوقه در مقابل آن‌ها می‌ریزند ، بلکه به صورت میهمان‌های عزیزی که بانهایت احترام از آن‌ها پذیرایی می‌شود .

﴿۴۳﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

در باغ‌های پر نعمت بهشت .

هر نعمتی بخواهند ، در آن‌جا هست و هر چه اراده کنند ، در برابر آن‌ها حاضر است .

﴿ ۴۴ ﴾ عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ

بر تخت‌ها رو بروی یکدیگر تکیه زده‌اند .

« سُرُر » جمع « سَرِیر » به تخت‌هایی گفته می‌شود که در مجلس سرور و انس بر آن قرار می‌گیرند. در آن‌جا بهشتیان از هر دری سخن می‌گویند ، گاه از گذشته خویش در دنیا و زمانی از نعمت‌های عظیم پروردگار در آخرت ، گاه از صفات جمال و جلال خدا سخن می‌گویند و گاه از مقامات اولیاء و کرامات آن‌ها و از مسائل دیگری که آگاهی بر آن‌ها برای ما زندانیان این دنیا ، قابل درک نیست .

﴿ ۴۵ ﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ

گرداگرد آن‌ها قدح‌های لبریز از شراب طهور را می‌گردانند .
« كَأْس » (بر وزن رأس) نزد اهل لغت به ظرفی گفته می‌شود که پر و لبریز باشد و اگر خالی باشد ، معمولاً به آن « قَدَح » می‌گویند . « راغب » در « مفردات » می‌گوید : کأس ، به معنی ظرفی است که پر از نوشیدنی باشد .

«مَعِين» از ماده «مَعَن» به معنی جاری است ، اشاره به این که در آن جا چشمه‌هایی از شراب طهور ، در جریان است که هر لحظه پیمانه‌ها را از آن پر می‌کنند و گرداگرد بهشتیان می‌گردانند ، چنان نیست که این شراب طهور پایان گیرد و یا برای آن نیاز به زحمت و درد و رنجی باشد یا کهنه و خراب و فاسد شود . این ظرف‌ها در گوشه‌ای قرار نگرفته که آن‌ها تقاضای جامی از آن کنند ، بلکه به مقتضای تعبیر «يُطَافُ عَلَيْهِمْ» ، گرد آن‌ها می‌گردانند و هر لحظه اراده کنند ، از آن سیراب می‌شوند و در عالمی از نشاط و معنویت فرو می‌روند .

﴿ ۴۶ ﴾ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ

شرابی که سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان است .

«بَيْضَاء» صفت برای خود «شراب طهور» است ، یعنی این شراب همچون شراب‌های خوش‌رنگ دنیا نیست ، شرابی است پاک ، سفید و شفاف و خالی از رنگ‌های شیطانی .

﴿ ۴۷ ﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ

شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است ، نه موجب مستی می‌گردد .

« غَوْل » در اصل به معنی فسادى است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می‌کند و این که به قتل‌های مخفی و ترور در ادبیات عرب ، « غِیْلَة » گفته می‌شود ، از همین نظر است . « يُنَزِّفُونَ » در اصل از ماده « نَزَف » به معنی از بین بردن چیزی به صورت تدریجی است و منظور از آن در آیه مورد بحث ، از بین رفتن تدریجی عقل و رسیدن به حد سكرات است که در مورد شراب طهور بهشت ، مطلقاً وجود ندارد، نه از عقل می‌کاهد و نه فساد تولید می‌کند . این دو تعبیر به طور ضمنی بیان بسیار ظریف و دقیقی است در مورد شراب‌های دنیا و مواد الکلی که به صورت تدریجی و مخفیانه در وجود انسان نفوذ می‌کند و فساد و تباهی می‌آفریند ، نه تنها عقل و سلسله اعصاب را به ویرانی می‌کشد ، بلکه در تمام دستگاه‌های بدن انسان از قلب گرفته تا عروق و از معده تا کلیه‌ها و کبد ، تأثیر مخرب غیر قابل انکاری دارد ، گویی انسان را « ترور » می‌کند و نابود می‌سازد . و نیز عقل و هوش انسان را همانند آب چاه تدریجاً می‌کشد تا آن را خشک و خالی کند . ولی شراب طهور الهی در قیامت ، از همه این صفات ، خالی است .

﴿ ۴۸ ﴾ وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ

و نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند و چشمانی درشت (و زیبا) دارند.

«طَرْف» در اصل به معنی پلک چشم‌ها است و از آن‌جا که به هنگام نگاه کردن، پلک‌ها به حرکت درمی‌آیند، این کلمه کنایه از نگاه کردن است، بنابراین تعبیر به «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» به معنی زنانی است که نگاهی کوتاه دارند و در تفسیر آن احتمالات متعددی داده شده که در عین حال قابل جمع است.

نخست این‌که؛ آن‌ها تنها به همسران خود نگاه می‌کنند، چشم خود را از همه چیز برگرفته و به آنان می‌نگرند.

دیگر این‌که؛ این تعبیر کنایه از این است که آن‌ها فقط به همسرانشان عشق می‌ورزند و جز مهر آن‌ها، مهر دیگری را در دل ندارند که این خود یکی از بزرگ‌ترین امتیازات یک همسر است که جز به همسرش نیندیشد و جز به او عشق نرورد.

تفسیر دیگر این که : آن‌ها چشمانی خمار دارند ، همان حالت مخصوصی که در بسیاری از اشعار شعراء به عنوان یک توصیف زیبا از چشم مطرح است .^(۱)

« عین » جمع « عیناء » به معنی زن درشت چشم است .

﴿ ۴۹ ﴾ كَانَتْهُنَّ يُبْضُ مَكْنُونٌ

گویی (از لطافت و سفیدی) همچون تخم مرغ‌هایی هستند که (در زیر بال و پر مرغ) پنهان مانده (و دست انسانی هرگز آن را لمس نکرده است) .

« بُبْضُ » جمع « بَيْضَة » به معنی تخم مرغ است (از هر نوع مرغ) و « مَكْنُونٌ » از ماده « كَنَ » به معنی پوشیده و مستور است .

این تشبیه قرآن هنگامی به درستی روشن می‌شود که انسان در لحظاتی که تخم از مرغ

۱- «روح المعانی» ، جلد ۳۳ ، صفحه ۸۱ .

جدا می‌شود و هنوز دست انسانی به آن نرسیده و زیر بال و پر مرغ قرار دارد ، آن را از نزدیک بنگرد که شفافیت و صفای عجیبی دارد .

نعمت‌های هفت‌گانه در آیات ۴۱ تا ۴۹ سوره صافات

مواهب گوناگونی که درباره بهشتیان در آیات ۴۱ تا ۴۹ ذکر شد ، مجموعه‌ای از مواهب مادی و معنوی است .

نخستین موهبت که از جمله سر بسته « اُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّغْلُومٌ » استفاده می‌شود ، مربوط به

مواهب معنوی و روحانی است که با هیچ زبانی قابل شرح نمی‌باشد .

و اما شش قسمت دیگر که میوه‌های بهشتی ، مشروب طهور ، همسران خوب ، احترام

کافی ، مسکن پاک و همنشینان شایسته و لایق است ، ابعاد مختلفی از نعمت‌های بهشتی را

بازگو می‌کند که غالباً آمیخته‌ای از مواهب مادی و معنوی است .

﴿ ۵۰ ﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

(در حالی که آن‌ها غرق گفتگو هستند) و بعضی رو به بعضی دیگر کرده ، سؤال می‌کنند ...

جستجو از دوست جهنمی

بندگان مخلص پروردگار که طبق آیات گذشته غرق انواع نعمت‌های معنوی و مادی بهشتند ، انواع میوه‌های بهشتی در یکسو و حوریان بهشتی در سوی دیگر ، جام‌های شراب طهور ، گرداگرد آنها در حرکت و بر تخت‌های بهشتی تکیه داده و با دوستان باصفا به راز و نیاز مشغولند ، ناگهان بعضی از آنها به فکر گذشته خود و دوستان دنیا می‌افتند ، همان دوستانی که راه خود را جدا کردند و جای آنها در میان بهشتیان ، خالی است ، می‌خواهند بدانند سرنوشت آنها به کجا رسید .

﴿۵۱﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ

یکی از آنها می‌گوید : من همشینی داشتم .

ناگهان یکی از آنها خاطراتی در نظرش مجسم می‌شود ، رو به سوی دیگران کرده و می‌گوید : « من دوست و همشینی در دنیا داشتم » .

﴿۵۲﴾ يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ

که پیوسته می گفت: آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده ای؟ ...

﴿۵۳﴾ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنََّّا لَمَدِينُونَ

که وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم (بار دیگر) زنده می شویم و جزا داده خواهیم شد؟

«مَدِينُونَ» از ماده «دین» به معنی جزا است، یعنی آیا به ما جزا داده خواهد شد؟ اما متأسفانه او به انحراف کشیده شده و در خط منکران رستاخیز قرار گرفت، «او پیوسته به من می گفت: آیا تو این سخن را باور کرده و تصدیق می کنی؟» «که وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، (بار دیگر) زنده می شویم و به پای حساب و کتاب می آییم و در برابر اعمالمان، مجازات و کیفر خواهیم شد»، من که این سخنان را باور ندارم.

ای دوستان! کاش می دانستم الآن او کجا و در چه شرایطی است؟ آه جای او در میان ما خالی است!

﴿۵۴﴾ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطْلِعُونَ

(سپس) می گوید: آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟

«مُطْلِعُونَ» از ماده «اطلاع» به معنی سرکشیدن و جستجو کردن و بر چیزی مشرف شدن و آگاهی گرفتن است.

﴿۵۵﴾ فَأَطَّلِعَ قَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ

این جا است که به جستجو برمی خیزد و نگاهی می کند، ناگهان او را در وسط جهنم می بیند.

﴿۵۶﴾ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَتُزْدِينَ

می گوید: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز به هلاکت بکشانای.

﴿۵۷﴾ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ

و هرگاه نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضارشدگان در دوزخ بودم.

«سَوَاء» به معنی وسط می باشد و «تُزْدِينَ» از ماده «ازدء» به معنی سقوط از بلندی

است که معمولاً توأم با هلاکت است .

چیزی نمانده بود که وسوسه‌های تو در قلب صاف من اثر بگذارد و مرا به همان خط انحرافی که در آن بودی ، وارد کنی «اگر لطف الهی یار من نشده بود و نعمت پروردگارم به کمک من نمی‌شتافت ، من نیز با تو در آتش دوزخ ، احضار می‌شدم» .
این توفیق الهی بود که رفیق راه من شد و این دست لطف هدایتش بود که مرا نوازش داد و رهبری کرد .

﴿۵۸﴾ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ

(ای دوستان!) آیا ما هرگز نمی‌میریم (و در بهشت جاودانه خواهیم بود)؟

﴿۵۹﴾ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

و جز همان مرگ اول ، مرگی به سراغ ما نخواهد آمد و ما هرگز مجازات نخواهیم شد (چه نعمتی ای خدای من!) .

در این جا به دوست جهنمی‌اش رو می‌کند و این سخن را به عنوان سرزنش به یاد او

می آورد و می گوید : آیا تو نبودی که در دنیا می گفתי : « ما هرگز نمی میریم ، جز همان یک مرگ اول در دنیا و بعد از آن نه حیات مجددی است و نه ما هرگز مجازات خواهیم شد » . اکنون بنگر و ببین چه اشتباه بزرگی کردی ، بعد از مرگ ، چنین حیاتی و چنین ثواب و جزا و کیفری بود ، اکنون همه حقایق بر تو آشکار شده است ، ولی چه سود که راه بازگشتی وجود ندارد. طبق این تفسیر ، دو آیه اخیر از گفتار این فرد بهشتی با رفیق دوزخی اش می باشد که گفته های او را در زمینه انکار معاد به خاطرش می آورد .

﴿ ۶۰ ﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

راستی این پیروزی بزرگی است .

چه پیروزی و رستگاری از این برتر که انسان غرق نعمت جاودانی و حیات ابدی و مشمول انواع الطاف الهی باشد ؟ از این برتر و بالاتر چه چیزی تصوّر می شود ؟

﴿ ۶۱ ﴾ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ

آری برای مثل این پاداش ، تلاشگران باید بکوشند .

تلاشگران باید برای مواهب "ماندگار" تلاش کنند

آیا سزاوار است انسان ، سرمایه گرانتهای عمر و استعدادهای خلاق خداداد را در اموری مصرف کند که همانند حباب بر روی آب ، ناپایدار است ؟ متاعی است کم ارزش و بی دوام ، پرافت و پردردسر . یا این نیروهای پرارزش را در مسیری به کار گیرد که نتیجه آن حیات جاویدان و مواهب بی پایان و خشنودی پروردگار است ؟

قرآن در آیات فوق چه تعبیر زیبایی دارد ، می گوید : تلاشگران برای این چنین هدفی ، باید تلاش کنند ، برای بهشتی مملو از لذات روحانی و پر از نعمت های جسمانی که شراب طهورش ، انسان را در نشئه ای ملکوتی فرومی برد و همنشینی دوستان باصفایش ، غمی بر دل نمی گذارد ، نه محدودیتی در آن است و نه ممنوعیتی ، نه اندوه زوال در آن راه دارد و نه دردسر حفظ و نگهداری . آری برای مثل این باید سعی و عمل کرد .

ارتباط بهشتیان با دوزخ

از آیات فوق برمی آید که گاه نوعی ارتباط میان بهشتیان و دوزخیان برقرار می شود ،

گویی بهشتیان که در بالا قرار دارند ، به دوزخیان که در پایین هستند ، می‌نگرند و وضع و حال آن‌ها را می‌بینند (این معنی از تعبیر « فَاَطَّلَعَ » که به معنی اشراف از بالا است ، استفاده می‌شود) . البته این دلیل بر آن نیست که فاصله بهشت و دوزخ ، کم است ، بلکه در آن شرایط ، قدرت دید فوق‌العاده‌ای به آن‌ها داده می‌شود که مسأله فاصله و مکان در برابر آن مطرح نیست . در بعضی از کلمات مفسران آمده است که در بهشت روزنه‌ای وجود دارد که از آن می‌توان جهنم را دید .

﴿ ۶۲ ﴾ اَذٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا اَمْ شَجَرَةُ الزَّقٰوْمِ

آیا این (نعمت‌های جاویدان بهشت) بهتر است یا درخت (نفرت‌انگیز) زَقْوَم ؟

گوشه‌ای از عذاب‌های جانکاه دوزخیان

« نَزْلٌ » به چیزی گفته می‌شود که برای پذیرایی میهمانان آماده می‌کنند و بعضی گفته‌اند : نخستین چیزی است که با آن از میهمان تازه‌وارد ، پذیرایی می‌کنند ، نشان می‌دهد که بهشتیان همچون میهمان‌های عزیز و محترم پذیرایی می‌شوند .

«زَقُوم» به گفته اهل لغت، اسم گیاهی است تلخ و بدبو و بدطعم^(۱) و به گفته بعضی از مفسران، اسم گیاهی است که دارای برگ‌های کوچک و تلخ و بدبو است و در سرزمین «تهامة» می‌روید و مشرکان با آن آشنا بودند.^(۲)

و در تفسیر «روح المعانی» اضافه می‌کند این گیاه، شیرهای دارد که وقتی به بدن انسان می‌رسد، ورم می‌کند.^(۳)

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: زَقُوم هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان است. «شَجَرَة» همیشه به معنی درخت نیست، گاه به معنی گیاه نیز می‌آید و قرائن نشان می‌دهد که منظور از آن در این جا، گیاه است.

۱- «مجمع البحرین»، ماده «زقم». ۲- «روح البیان»، جلد ۷، صفحه ۴۶۴.

۳- «روح المعانی»، جلد ۲۳، صفحه ۱۵.

﴿ ۶۳ ﴾ اِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ

ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم .

« فِتْنَة » ممکن است به معنی رنج و عذاب باشد و ممکن است به معنی آزمایش ، همان گونه که در غالب موارد در قرآن ، به این معنی آمده است ، اشاره به این که کفار پس از نزول این آیه ، هنگامی که نام « زقوم » را شنیدند ، به سخریه و استهزاء پرداختند و از این رو وسیله ای برای آزمایش این ستمگران شد .

﴿ ۶۴ ﴾ اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِيْ اَصْلِ الْجَحِيْمِ

درختی است که از قعر جهنم می روید .

ولی این ظالمان مغرور به سخریه ادامه دادند و گفتند : مگر ممکن است گیاه یا درختی از قعر جهنم بروید ؟ آتش کجا و درخت و گیاه کجا ؟ بنابراین شنیدن نام این گیاه و اوصاف آن ، مایه آزمایش آن ها در این دنیا و خود آن در آخرت ، مایه درد و رنج آن ها است .

﴿ ۶۵ ﴾ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ

شکوفه آن مانند کله‌های شیاطین است .

« طَلْع » معمولاً به شکوفه خرما گفته می‌شود که دارای پوسته سبز رنگی است و در درون آن رشته‌های سفیدی است که بعداً تبدیل به خوشه خرما می‌شود ، واژه « طَلْع » از ماده « طلوع » به این مناسبت می‌باشد که نخستین میوه‌ای است که بر درخت ظاهر می‌شود و طلوع می‌کند .

در این جا این سؤال پیش می‌آید که مگر مردم کله‌های شیاطین را دیده بودند که قرآن شکوفه‌های « زَقُوم » را به آن تشبیه می‌کند ؟

پاسخ این است که این توصیف برای بیان نهایت زشتی و چهره تنفرآمیز آن است ، زیرا انسان از چیزی که متنفر باشد ، در ذهن خود برای آن ، قیافه‌ای زشت و وحشتناک ترسیم می‌کند و به هرچه علاقه‌مند است ، برای آن قیافه‌ای زیبا و دوست‌داشتنی .
لذا در عکس‌هایی که مردم برای فرشتگان می‌کشند ، زیباترین چهره‌ها را ترسیم می‌کنند

و به عکس برای شیاطین و دیوان ، بدترین چهره‌ها را ، درحالی‌که نه فرشته را دیده‌اند و نه دیو را. در تعبیرات روزمره بسیار دیده‌می‌شود که می‌گویند: «فلان‌کس مانند عفریت است» یا «قیافه دیو دارد» .

این‌ها همه تشبیهاتی است بر اساس انعکاسات ذهنی انسان‌ها از مفاهیم مختلف ، تشبیهاتی است لطیف و گویا .

﴿۶۶﴾ فَإِنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا فَمَا لِيُونِ مِنْهَا الْبُطُونَ

آنها (مجرمان) از آن می‌خورند و شکم خود را از آن پُر می‌کنند .

این همان فتنه و عذابی است که در آیات قبل به آن اشاره شد ، خوردن از این گیاه دوزخی با آن بوی بد و طعم تلخ ، با آن شیرهای که تماسش با بدن ، مایه سوزندگی و تورم است ، آن هم خوردن به مقدار زیاد ، عذابی است دردناک .

﴿۶۷﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ

سپس روی آن ، آب داغ متعفنی می‌نوشند .

« شَوْبُ » به معنی چیزی است که با شیء دیگر مخلوط شود و « حَمِيمٌ » به معنی آب داغ و سوزان است، بنابراین حتی آب داغی که آن‌ها می‌نوشتند ، خالص نیست ، بلکه آلوده است ، آن غذای دوزخیان و این هم نوشابه آنان .

﴿ ۶۸ ﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ

سپس بازگشت آن‌ها به سوی جهنم است .

بعضی از مفسران از این تعبیر چنین استفاده کرده‌اند که این آب داغ آلوده ، از چشمه‌ای در بیرون دوزخ است ، دوزخیان را قبلاً برای نوشیدن آن ، همچون حیواناتی که به آب‌گاه می‌برند ، به آن‌جا می‌خوانند و بعد از نوشیدن از آن ، بار دیگر بازگشتشان به سوی دوزخ است .

﴿ ۶۹ ﴾ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ

چرا که آن‌ها پدران خود را گمراه یافتند .

﴿ ۷۰ ﴾ فَهُمْ عَلَىٰ أَثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ

با این حال با سرعت به دنبال آنان می‌دوند .

« يُهْرَعُونَ » به صورت « صِغَةُ مَجْهُول » از ماده « اِهْرَاع » به معنی با سرعت دویدن آمده ، اشاره به این که چنان دل و دین به تقلید نیاکان باخته اند که گویی آن ها را به سرعت و بی اختیار به دنبالشان می دوانند ، گویی از خود اراده ای ندارند و این اشاره به نهایت تعصب و شیفتگی آن ها به خرافات نیاکان است .

﴿ ۷۱ ﴾ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ

قبل از آن ها اکثر پیشینیان (نیز) گمراه شدند .

تنها مشرکین مکه نیستند که به تقلید نیاکانشان در گمراهی عمیقی گرفتارند ، بلکه پیش از آن ها نیز اکثر اقوام گذشته به چنین سرنوشتی گرفتار شدند و مؤمنان آن ها در برابر گمراهان آن ها اندک بودند و این تسلی خاطری است برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین در آن زمان که در مکه بودند و از هرسو در محاصره دشمن .

﴿ ۷۲ ﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُّذَرِّبِينَ

ما در میان آن ها اندازکنندگان فرستادیم .

پیامبرانی که آنها را از شرک و کفر و ظلم و بیدادگری و تقلید کورکورانه از دیگران بیم می‌دادند و آنها را به مسئولیت‌هایشان آشنا می‌ساختند . درست است که پیامبران در یک دست، نامه‌انذار و در دست دیگر نامه‌ بشارت داشتند ، ولی چون رکن اعظم تبلیغ آنها مخصوصاً نسبت به چنین اقوام گمراه و سرکش همان انذار بود ، در این جا تنها روی آن تکیه شده است .

﴿ ۷۳ ﴾ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ

بنگر عاقبت انذارشوندگان چگونه بود؟

مخاطب در جمله « فَأَنْظُرْ » (۱) کون بنگر) ممکن است شخص پیامبر باشد و یا هر فرد عاقل و بیدار. در حقیقت این جمله اشاره به پایان کار اقوامی است که در آیات بعد شرح حال آنان خواهد آمد .

﴿ ۷۴ ﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ

مگر بندگان مخلص ما.

در حقیقت این جمله اشاره به آن است که عاقبت این اقوام را بنگر که چگونه آن‌ها را به عذاب دردناکی گرفتار کردیم و هلاک نمودیم ، جز بندگان باایمان و مخلص که از این مهلکه جان سالم به در بردند. شیطان از نفوذ در آن‌ها عاجز و مأیوس است و از روز نخست در برابر آن‌ها سپر انداخته و اظهار عجز کرده است. غوغای محیط ، وسوسه‌های اغواگران ، تقلید نیاکان و فرهنگ‌های غلط و طاغوتی هرگز نمی‌تواند آن‌ها را از مسیرشان منحرف سازد. این در واقع پیامی است الهام‌بخش برای مؤمنان مقاوم آن روز در مکه و برای ما مسلمانان در دنیای پرغوغای امروز که از انبوه دشمنان نهراسیم و بکوشیم در صف عباد الله مخلصین جای گیریم .

﴿۷۵﴾ وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُوْنَ

نوح ما را ندا کرد (و ما دعای او را اجابت کردیم) و چه خوب اجابت‌کننده‌ای هستیم .

﴿۷۶﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَآهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ

و او و خاندانش را از اندوه بزرگ ، رهایی بخشیدیم .

«كَزَّبَ» طبق گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی اندوه شدید است و توصیف به «عَظِيم» در این جا، تأکید بیشتری بر این معنا است.

این اندوه بزرگ، کدام اندوه بوده است که نوح را سخت رنج می‌داده؟ ممکن است اشاره به سخریه‌های قوم کافر و مغرور و آزارهای زبانی آن‌ها و هتاک‌ی و توهین نسبت به او و پیروانش باشد و یا اشاره به تکذیب‌های پی‌درپی این قوم لجوج. به هر حال مجموعه‌ای از این حوادث ناگوار و زخم زبان‌های شدید، قلب پاک او را سخت می‌فشرد، تا این‌که طوفان فرارسید و خداوند او را از چنگال این قوم ستمگر و آن کرب عظیم و اندوه بزرگ، رهایی بخشید.

﴿۷۷﴾ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ

و فرزندانش را بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم.

آیا مردم روی زمین، همه از دودمان نوحند؟

جمعی از بزرگان مفسرین، از عبارت «وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ» (ما فرزندان نوح را

بازماندگان در زمین قرار دادیم) چنین استفاده کرده‌اند که تمام نسل بشر بعد از نوح، از دودمان او به وجود آمدند و هم اکنون همه از فرزندان نوحند.

در حدیثی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه فوق نقل شده، چنین می‌خوانیم: «منظور خداوند از این آیه (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ) این است که حق و نبوت و کتاب آسمانی و ایمان در دودمان نوح باقی ماند، ولی تمام کسانی که از فرزندان آدم در روی زمین زندگی می‌کنند، از اولاد نوح نیستند ...»^(۱) و به این ترتیب آنچه درباره متهمی شدن تمام نژادهای روی زمین به فرزندان نوح، مشهور است، ثابت نیست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾
و نام‌نیک او را در میان امت‌های بعد باقی‌گذاریم.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۴۰۵.

از او به عنوان یک پیامبر مقاوم و شجاع و صبور و دلسوز و مهربان یاد می‌کنند و او را «شیخ الانبیاء» می‌نامند.

تاریخ او اسطوره مقاومت و ایستادگی است و برنامه او الهام‌بخش برای همه رهروان راه حق در برابر کارشکنی‌های سخت دشمنان و نابخردی‌های آن‌ها.

﴿۷۹﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ

سلام باد بر نوح ، در میان جهانیان .

چه افتخاری از این برتر و بالاتر که خداوند بر او سلام می‌فرستد ، سلامی که در میان جهان و جهانیان باقی می‌ماند و تا دامنه قیامت گسترده می‌شود ، سلام خدا توأم با ثناء جمیل و ذکر خیر بندگان.

جالب این‌که کمتر سلامی در قرآن به این گستردگی و وسعت درباره کسی دیده می‌شود ، به‌خصوص این‌که «الْعَالَمِينَ» (به مقتضای این‌که جمع است و توأم با الف و لام) آن‌چنان معنی وسیعی دارد که نه تنها همه انسان‌ها ، بلکه عوالم فرشتگان و

ملکوتیان را نیز ممکن است در برگیرد .

﴿۸۰﴾ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ

ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .

﴿۸۱﴾ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ

چرا که او از بندگان با ایمان ما بود .

در حقیقت مقام عبودیت و بندگی و همچنین ایمان توأم با احسان و نیکوکاری که در دو آیه اخیر آمده ، دلیل اصلی لطف خداوند نسبت به نوح و نجاتش از اندوه بزرگ و سلام و درود الهی بر او بود که اگر این برنامه از ناحیه دیگران نیز تعقیب شود ، مشمول همان رحمت و لطفند که نوح بود ، چرا که معیارهای الطاف پروردگار ، تخلفناپذیر است و جنبه شخصی و خصوصی ندارد .

﴿۸۲﴾ ثُمَّ اَغْرَقْنٰ الْاٰخَرِيْنَ

سپس دیگران (دشمنان او) را غرق کردیم .

از آسمان سیلاب آمد و از زمین آب جوشید و سرتاسر کره زمین به اقیانوس پرتلاطمی مبدل شد. کاخ‌های بیدادگران را درهم‌کوبید و جسدهای بی‌جانشان بر صفحه آب، باقی ماند. جالب این‌که الطاف خود را با نوح، ضمن چندین آیه بیان می‌کند، اما عذاب آن قوم سرکش را در یک جمله کوتاه توأم با تحقیر و بی‌اعتنایی، چراکه مقام بیان افتخارات و پیروزی‌های مؤمنان و یاری خداوند نسبت به آن‌ها، مقام توضیح است و مقام بیان حال سرکشان، مقام بی‌اعتنایی.

﴿۸۳﴾ **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ**

و از پیروان او (نوح) ابراهیم بود.

او در همان خط توحید و عدل، در همان مسیر تقوا و اخلاص که سنت نوح بود، گام برمی‌داشت که انبیاء همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاهند و هرکدام برنامه دیگری را تداوم می‌بخشند و تکمیل می‌کنند.

چه تعبیر جالبی، ابراهیم از شیعیان نوح بود، با این‌که فاصله زمانی زیادی، آن دو را از

هم جدا می‌کرد (حدود ۲۶۰۰ سال ، به گفته بعضی از مفسران) ولی می‌دانیم در پیوند مکتبی ، زمان کمترین تأثیری ندارد .

﴿ ۸۴ ﴾ اِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

به خاطر بیاور هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد .
 « سلیم » از ماده « سلامت » است و هنگامی که « سلامت » به طور مطلق مطرح باشد ، از این کلمه استفاده می‌گردد ، آن هم سلامتی از هرگونه بیماری اخلاقی و اعتقادی .
 جالب‌ترین تفسیر برای « قَلْبُ سَلِيمٍ » را امام صادق علیه السلام بیان فرموده در آن‌جا که می‌خوانیم : « الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يُلْقَى رَبُّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ : قلب سلیم ، قلبی است که خدا را ملاقات‌کند، در حالی که هیچ‌کس جز او در آن نباشد » . (۱)

و این تعبیر ، جامع همه اوصاف گذشته است .
و همچنین در روایت دیگری از همان امام علیه السلام آمده است که فرمودند : « صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ ، لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَذْكُورَاتِ تُخْلِصُ النَّيَّةَ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا : كَسَى كَيْفَ نَيْتٌ صَادِقٌ دَارِدٌ ، صَاحِبُ قَلْبٍ سَلِيمٍ ، لِأَنَّ سَلَامَةَ قَلْبٍ مِنْ شَرِّكَ وَ شَكْ ، نَيْتٌ رَادِرٌ هَمِّهِ خَالِصٌ مِي كُنْدُ » . (۱)
درباره اهمیت قلب سلیم، همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت ، شمرده، چنان که در آیات ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء از زبان همین پیامبر بزرگ، ابراهیم علیه السلام ، می خوانیم: « يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ : روزی که اموال و فرزندان ، سودی به حال انسان نمی بخشند ، جز کسی که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند حضور یابد » .

۱- « صَافِي » ، ذیل ۱۹ / شعراء .

﴿۸۵﴾ اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ

هنگامی که به پدر و قومش گفت: این ها چه چیز است که می پرستید؟
آری ابراهیم، با قلب سلیم و روح پاک و اراده نیرومند و عزم راسخ، مأمور مبارزه با بت پرستان شد و از پدر (عمو) و قوم خودش آغاز کرد.

﴿۸۶﴾ أَيْفُكَا إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ

آیا غیر از خدا، به سراغ این معبودان دروغین می روید؟
از آن جاکه «اِفْک» به معنی دروغ بزرگ و یا زشت ترین دروغ ها است، قاطعیت سخن ابراهیم درباره بت ها روشن تر می شود.

﴿۸۷﴾ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

شما درباره پروردگار عالمیان، چه گمان می برید؟
روزی اورا می خورید و مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده، با این حال موجودات بی ارزشی را هم ردیف او قرار داده اید، با این حال باز انتظار دارید به شما رحم

کند و شما را با اشد مجازات کیفر ندهد؟ چه اشتباه بزرگی، چه گمراهی خطرناکی! تعبیر به «رَبِّ الْعَالَمِينَ» اشاره به این است که تمام عالم در سایه ربوبیت او اداره می‌شوند، شما او را رها ساخته به سراغ یک مشت پندار و اوهامی که هیچ منشأ اثر نیست، رفته‌اید.

﴿۸۸﴾ فَتَنَّا نَظْرَهُ فِي النُّجُومِ

(سپس) او نگاهی به ستارگان افکند.

﴿۸۹﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ

و گفت: من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی‌آیم).

﴿۹۰﴾ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ

آن‌ها از او روی برتافته و به‌او پشت‌کردند (و به سرعت دور شدند).

طرح جالب بت‌شکنی ابراهیم علیه السلام

در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت پرستان بابل هر سال مراسم عید مخصوصی داشتند، غذاهایی در بتخانه آماده می‌کردند و در آن‌جا می‌چیدند، به این پندار که غذاها

متبرک شود ، سپس دستجمعی به بیرون شهر می‌رفتند و در پایان روز بازمی‌گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بتخانه می‌آمدند .

آن روز شهر خالی شد و فرصت خوبی برای درهم کوبیدن بت‌ها به‌دست ابراهیم افتاد . فرصتی که ابراهیم مدت‌ها انتظار آن را می‌کشید و مایل نبود به آسانی از دست برود . لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شرکت در این مراسم کردند ، «او نگاهی به ستارگان افکند و گفت : من بیمارم» و به این ترتیب عذر خود را خواست . «آنها به او پشت کرده و به سرعت از او دور شدند» و به‌دنبال مراسم خود شتافتند .
در این‌جا دو سؤال مطرح است :

نخست این‌که : چرا ابراهیم به ستارگان نگاه کرد ، هدفش از این نگاه چه بود ؟ دیگر این‌که آیا به راستی بیمار بود که گفت بیمارم ، چه بیماری داشت ؟
پاسخ سؤال اول با توجه به اعتقادات مردم بابل و رسوم و عادات آنها روشن است ، آنها در علم نجوم مطالعاتی داشتند و حتی می‌گویند بت‌های آنها نیز «هیاکل» ستارگان بود

و به این خاطر به آنها احترام می‌گذاشتند که سمبل ستارگان بودند . البته درکنار اطلاعات نجومی ، خرافات بسیار نیز در این زمینه در میان آنها شایع بود ، از جمله این‌که ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانستند و از آنها خیر و برکت می‌طلبیدند و از وضع آنها بر حوادث آینده استدلال می‌کردند . ابراهیم علیه السلام برای متقاعد کردن آنها، طبق رسوم آنها نگاهی به ستارگان آسمان افکند تا چنان تصور کنند که پیش‌بینی بیماری خود را از مطالعه اوضاع کواکب کرده است و قانع شوند . در مورد سؤال دوم ، پاسخ‌های متعددی داده‌اند . از جمله این‌که او واقعاً بیمار بود ، هرچند اگر سالم هم بود ، هرگز در مراسم جشن بت‌ها شرکت نمی‌کرد ، ولی بیماریش بهانه خوبی برای عدم شرکت در آن مراسم و استفاده از فرصت طلایی برای درهم کوبیدن بت‌ها بود و دلیلی ندارد که ما بگوییم او در این جا توریه کرده ، چرا که توریه برای انبیاء مناسب نیست . بعضی دیگر گفته‌اند که : ابراهیم علیه السلام واقعاً بیماری جسمی نداشت ، اما روحش بر اثر

اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود ، بنابراین او واقعی را بیان کرد ، هر چند آن‌ها طور دیگری فکر کردند و او را از نظر جسمی بیمار پنداشتند .

﴿ ۹۱ ﴾ فَرَاغَ إِلَى إِلَهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ

(او وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودان آن‌ها کرد و از روی تمسخر گفت :

چرا از این غذاها نمی‌خورید؟

« زَاغ » از ماده « رَوَّغ » به معنی توجه و تمایل به چیزی و به صورت پنهانی و مخفیانه ، یا

به صورت توطئه و تخریب است .

به این ترتیب ابراهیم علیه السلام تنها در شهر ماند و بت پرستان شهر را خالی کرده و بیرون رفتند ، ابراهیم نگاهی به اطراف خود کرد ، برق شوق در چشمانش نمایان گشت ، لحظاتی را که از مدت‌ها قبل انتظارش را می‌کشید ، فرارسید ، باید یک تنه برخیزد و به جنگ بت‌ها برود و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد ، ضربه‌ای که مغزهای خفته بت پرستان را تکان دهد و بیدار کند .

قرآن می‌گوید: «او به سراغ خدایان آنها آمد، نگاهی به آنها و ظروف غذایی که در اطر افشان بود، افکند و از روی تمسخر صدا زد: آیا از این غذاها نمی‌خورید؟ این غذا را عبادت‌کنندگان فراهم کرده‌اند، غذاهای چرب و شیرین و متنوع و رنگین است، چرا میل نمی‌کنید؟

﴿۹۲﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ

(اصلاً) چرا سخن نمی‌گویید؟

و به این ترتیب تمام معتقدات خرافی آنها را به سخریه کشید، بدون شک او به خوبی می‌دانست نه آنها غذا می‌خورند و نه سخن می‌گویند، موجودات بی‌جانی بیش نیستند، اما درحقیقت می‌خواست دلیل برنامه بت‌شکنی خود را به این صورت زیبا و لطیف ارائه داده باشد.

﴿۹۳﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ

سپس ضربه‌ای محکم بآدمت راست و باتوجه بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ، درهم شکست).

منظور از «یَمین» یا واقعاً همان دست راست است که انسان غالب کارهای خود را با آن

انجام می‌دهد و یا کنایه از قدرت و قوت است (هر دو معنی نیز باهم قابل جمع است).
 به هر حال چیزی نگذشت که از آن بت‌خانه آباد و زیبا ویرانه‌ای وحشتناک ساخت ،
 بت‌ها همه لت و پار شدند و دست و پا شکسته ، هر کدام به گوشه‌ای افتادند و به راستی
 برای بت‌پرستان منظره‌ای دلخراش و اسفبار و غم‌انگیز پیدا کردند .
 ابراهیم علیه السلام کار خود را کرد و مطمئن و آرام از بت‌کده بیرون آمد و به سراغ خانه خود
 رفت ، در حالی که خود را برای حوادث آینده آماده می‌ساخت .
 او می‌دانست انفجار عظیمی در شهر ، بلکه در سراسر کشور بابل ایجاد کرده که صدای
 آن بعداً بلند خواهد شد ، طوفانی از خشم و غضب به راه می‌افتد که او در میان طوفان
 تنها است ، اما او خدا را دارد و همین او را کافی است .

﴿ ۹۴ ﴾ فَأَقْبِلْهُ إِلَىٰ يَزُفُونَ

آنها به سرعت به سراغ او آمدند .

« يَزُفُونَ » از ماده « زَفَ » دراصل در مورد وزش باد و حرکت سریع شترمرغ که

مخلوطی از راه رفتن و پریدن است ، به کار رفته ، سپس این کلمه به طور کنایه در مورد «زفاف عروس» یعنی بردن عروس به خانه داماد استعمال شده است . به هر حال منظور این است که بت پرستان با سرعت به سوی ابراهیم آمدند . بت پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بتخانه آمدند ، چه منظره وحشتناک و بهت آوری ، گویی بر سر جایشان خشکشان زده ، لحظاتی چند رشته افکارشان از دست رفت و مات و مبهوت ، خیره خیره به آن ویرانه نگاه کردند و بت هایی را که پناه روز بی پناهی خود می پنداشتند ، بی پناه در آن جا دیدند. سپس سکوت جای خود را به خروش و نعره و فریاد داد ... چه کسی این کار را کرده ؟ کدام ستمگر ؟ و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود دارد ، به نام ابراهیم که بت ها را به باد استهزاء می گرفت و تهدید کرده بود من نقشه خطرناکی برای بت های شما کشیده ام ، معلوم می شود کار ، کار او است .

﴿ ۹۵ ﴾ قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ

او (ابراهیم) گفت : آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید ؟

نقشه‌های مشرکان شکست می‌خورد

سرانجام بعد از ماجرای بت‌شکنی، ابراهیم علیه السلام را به همین اتهام به دادگاه کشاندند. او را مورد سؤال قرار داده و از خواستند توضیح دهد که حادثه وحشتناک بتخانه به دست چه کسی انجام یافته؟ قرآن شرح این ماجرا را در سورة انبیاء بیان کرده و در آیات مورد بحث تنها به یک فراز حساس قناعت می‌کند و آن آخرین سخن ابراهیم علیه السلام با آنان در زمینه باطل بودن بت‌پرستی است.

﴿۹۶﴾ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ

با این که خداوند هم شما را آفریده و هم بت‌هایی را که می‌سازید. آسمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از او است، باید سر بر آستان چنین خالق‌ی نهاد و او را پرستش و نیایش کرد. این دلیلی است بسیار قوی و دندان‌شکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند.

﴿ ۹۷ ﴾ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ

آن‌ها گفتند: بنای مرتفعی برای او بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید. ولی می‌دانیم زورگویان و قلدران هرگز بامنطق و استدلال آشنا نبوده‌اند، به همین دلیل این برهان گویا و نیرومند ابراهیم علیه السلام در قلب سردمداران نظام جبار بابل اثر نگذاشت، هرچند گروهی از توده مردم مستضعف را بیدار کرد، اما مستکبران که پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم منافع خویش می‌دیدند، با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند، منطقی که هرگز جز آن را نمی‌فهمند، تکیه بر قدرت خویش کردند «و فریاد زدند: برای او بنای مرتفعی بسازید و در میان آن آتش بیفروزید و او را در جهنمی سوزان بیفکنید». از این تعبیر استفاده می‌شود که قبلاً دستور داده شد: چهاردیواری بزرگی ساختند، سپس در درون آن آتش افروختند، شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنده شدن و خطرات احتمالی مهار کنند و هم دوزخی را که ابراهیم علیه السلام، بت‌پرستان را با آن تهدید می‌کرد، عملاً به وجود آورند.

درست است که برای سوزاندن انسانی همچون ابراهیم یک بار کوچک هیزم کافی بود ، ولی برای این که سوز دل خود را از شکستن بت ها فروبشانند و به اصطلاح انتقام خویش را به حد اعلیٰ بگیرند و در ضمن شکوه و عظمتی به بت ها بخشند که آبروی بر باد رفته آن ها شاید برگردد و نیز زهرچشمی از همه مخالفان خود بگیرند که این حادثه دیگر در تاریخ بابل تکرار نگردد ، این دریای آتش را به وجود آوردند (توجه داشته باشید « جَحِيم » در لغت به معنی آتشی است که روی هم متراکم شده است) .

﴿ ۹۸ ﴾ فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ

آنها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند ، ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم . « کَیْد » در اصل به معنی هرگونه چاره اندیشی است ، خواه در طریق صحیح باشد یا غلط ، هرچند غالباً در موارد مذموم استعمال می شود و با توجه به این که در این جا به صورت « نکره » آمده ، نکره ای که دلالت بر عظمت و اهمیت می کند ، اشاره به نقشه وسیع و گسترده ای است که آنها برای نابود ساختن ابراهیم علیه السلام و برچیدن اثرات

تبلیغ قوی و عملی او طرح کرده بودند .

آری خداوند آنها را « اَسْفَلَ » و پایین قرار داد و ابراهیم را در « مرتبة اعلیٰ » ، همان‌گونه که منطقش برتری داشت ، در حادثه آتش‌سوزی نیز خدا او را برتر قرار داد و دشمنان نیرومندش را به سقوط کشانید ، آتش را بر او سرد و سالم ساخت و بی‌آنکه حتی یک تار موی او بسوزد ، از آن دریای آتش سالم به در آمد .

یک‌روز نوح را از « غَرَقَ » نجات می‌دهد و روز دیگر ابراهیم را از « حَرَقَ » ، تا روشن کند « آب » و « آتش » سر بر فرمان او دارند و « آنچه می‌گوید ، خدا آن می‌کند » .

﴿ ۹۹ ﴾ **وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ**

(او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد) و گفت : من به سوی پروردگارم

می‌روم ، او مرا هدایت خواهد کرد .

ابراهیم علیه السلام از این حادثه هولناک و توطئه خطرناکی که دشمن برای او چیده بود ، سالم و سربلند بیرون آمد و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می‌دید ،

تصمیم بر مهاجرت به اراضی مقدّس «شام» گرفت .
 بدیهی است خداوند مکانی ندارد ، اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک ،
 مهاجرت به سوی خدا است .

مهاجرت به سرزمین انبیاء و اولیاء و کانون‌های وحی الهی ، مهاجرت به سوی خدا
 است ، همان‌گونه که سفر به مکه «سفر الی الله» نامیده می‌شود .
 به‌علاوه مهاجرت برای انجام وظیفه و رسالت الهی ، سفر به سوی دوست محسوب
 می‌گردد و در این سفر ، هادی و راهنما در همه‌جا خدا است .

﴿۱۰۰﴾ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ

پروردگارا ۱۱۰ به من از (فرزندان) صالح ببخش .
 و در این‌جا نخستین تقاضایش از خدا که در آیات فوق منعکس است ، تقاضای
 فرزند صالح بود ، فرزندی که بتواند خط رسالت او را تداوم بخشد و برنامه‌های
 نیمه تمامش را به پایان برساند .

چه تعبیر جالبی «فرزند صالح و شایسته»، شایسته از نظر اعتقاد و ایمان، شایسته از نظر گفتار و عمل و شایسته از تمام جهات.

قابل توجه این که یک جا ابراهیم خودش تقاضا می کند که در زمره صالحان باشد، چنان که قرآن از قول او نقل می کند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ: پروردگارا! به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن» (۸۳ / شعراء). و در این جا تقاضا می کند که فرزندان صالح به من مرحمت فرما، چرا که «صالح» وصفی است جامع که تمام شایستگی های یک انسان کامل در آن جمع است. خداوند نیز این دعا را مستجاب کرد و فرزندان صالحی همچون «اسماعیل» و «اسحاق» به او مرحمت فرمود، چنان که در آیات بعد همین سوره می خوانیم: «وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ: ما او را بشارت دادیم به تولد اسحق پیامبری از صالحان».

﴿۱۰۱﴾ فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ

ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و پر استقامت بشارت دادیم.

واژه « غُلام » به عقیده بعضی به هر کودکی قبل از رسیدن به سن جوانی گفته می شود و بعضی آن را به کودکی که از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده است ، اطلاق کرده اند . از تعبیرات مختلفی که در لغت عرب آمده ، می توان استفاده کرد که « غلام » حدفاصل میان « طفل » (کودک) و « شاب » (جوان) است که در زبان فارسی از آن تعبیر به « نوجوان » می کنیم .

در تفسیر « حلیم » گفته اند کسی است که در عین توانایی ، در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی کند و در کیفر مجرمان عجله ای به خرج نمی دهد ، روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است .

« راغب » در « مفردات » می گوید : « حِلْمٌ » به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آن جاکه این حالت از عقل و خرد ناشی می شود ، گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته و گرنه معنی حقیقی « حلم » همان است که در اول گفته شد ، ضمناً از این توصیف استفاده می شود که خداوند بشارت بقای این فرزندان را تا زمانی که به سنی برسد که

قابل توصیف به حلم باشد ، داده است و چنانکه در آیات بعد خواهیم دید ، او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای « ذبح » نشان داد ، همانگونه که ابراهیم نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام و هم در موقع آتش سوزی آشکار ساخت .

در آیات گذشته به این جا رسیدیم که ابراهیم بعد از ادای رسالت خویش در بابل ، از آن جا هجرت کرد و نخستین تقاضایش از پروردگار ، این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید ، زیرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود .

آیه مورد بحث سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان می آورد .

در واقع سه بشارت در این آیه جمع شده است : بشارت تولد فرزندی پسر ، بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی و بشارت به صفت والای حلم .

﴿ ۱۰۲ ﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا

تَرَىٰ قَالَا إِنَّا أَتَيْنَا بِكَ الْكَلْبَ الْمَذْمُومَ قَالَا إِنَّكَ عَلَىٰ شَيْءٍ مُّشِيرٍ قَالَا تَرَىٰ قَالَا إِنَّا أَتَيْنَا بِكَ الْكَلْبَ الْمَذْمُومَ قَالَا إِنَّكَ عَلَىٰ شَيْءٍ مُّشِيرٍ قَالَا تَرَىٰ قَالَا إِنَّا أَتَيْنَا بِكَ الْكَلْبَ الْمَذْمُومَ قَالَا إِنَّكَ عَلَىٰ شَيْءٍ مُّشِيرٍ

هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید ، گفت : فرزندم من در خواب دیدم که

باید تو را ذبح کنم، بنگر نظر تو چیست؟ گفت: پدرم هر چه دستور داری، اجرا کن،
به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

ابراهیم علیه السلام در قربانگاه

بعضی «سَعَى» را در این جا به معنی عبادت و کار برای خدا دانسته اند، البته «سَعَى»،
مفهوم وسیعی دارد که این معنی را نیز شامل می شود، ولی منحصر به آن نیست و تعبیر «مَعَهُ»
(با پدرش) نشان می دهد که منظور معاونت پدر، در امور زندگی است.
سرانجام فرزند موعود ابراهیم علیه السلام طبق بشارت الهی متولد شد و قلب پدر را که در
انتظار فرزندی صالح، سال ها چشم به راه بود، روشن ساخت، دوران طفولیت را پشت سر
گذاشت و به سن نوجوانی رسید.

به گفته جمعی از مفسران، فرزندش در آن وقت ۱۳ ساله بود که ابراهیم علیه السلام خواب
عجیب و شگفت انگیزی می بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ دیگر در مورد این
پیامبر عظیم الشأن است، در خواب می بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا

فرزند یگانه‌اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد .
 ابراهیم علیه السلام وحشت‌زده از خواب بیدار شد ، می‌دانست که خواب پیامبران ، واقعیت دارد و از وسوسه‌های شیطانی دور است ، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن .
 می‌گویند : نخستین بار در شب « ترویه » (شب هشتم ماه ذی‌الحجه) این خواب را دید و در شب‌های « عرفه » و شب « عید قربان » (نهم و دهم ذی‌الحجه) خواب تکرار گردید ، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خدا است .
 ابراهیم علیه السلام که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرفراز بیرون آمده بود ، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد و فرزندش را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است ، با دست خود سر ببرد .
 ولی باید قبل از هرچیز فرزند را آماده این کار کند ، رو به سوی او کرد و گفت : « فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم ، بنگر نظر تو چیست ؟ »

فرزندش که نسخه‌ای از وجود پدر ایتارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود، با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد و با صراحت و قاطعیت «گفت: پدرم! هر دستوری به تو داده شده است، اجرا کن» و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که «به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

این تعبیرات و سخنان پدر و پسر، چه قدر پرمعنی است و چه ریزه‌کاری‌هایی در آن نهفته است.

از یک سو پدر با صراحت مسأله ذبح را با فرزند ۱۳ ساله مطرح کرده و از او نظرخواهی می‌کند، برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قائل می‌شود، او هرگز نمی‌خواهد فرزندش را بفریبد و کورکورانه به این میدان بزرگ امتحان دعوت کند، او می‌خواهد فرزند نیز در این پیکار بزرگ با نفس، شرکت جوید و لذت تسلیم و رضا را همچون پدر بچشد. از سوی دیگر فرزند هم می‌خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد، نمی‌گوید: مرا

ذبح کن ، بلکه می‌گوید : هر مأموریتی داری ، انجام ده ، من تسلیم امر و فرمان او هستم و مخصوصاً پدر را با خطاب « یا أَبَتِ » (ای پدر) مخاطب می‌سازد تا نشان دهد این مسأله از عواطف فرزندی و پدری ، سر سوزنی نمی‌کاهد که فرمان خدا حاکم بر همه چیز است . و از سوی سوم مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار ، به عالی‌ترین وجهی نگه می‌دارد ، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی‌کند ، بلکه بر مشیت خدا و اراده او تکیه می‌نماید و با این عبارت از او توفیق پایمردی و استقامت می‌طلبد . و به این ترتیب هم پدر و هم پسر ، نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می‌گذرانند .

﴿۱۰۳﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِجَبِينِ

هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد ... در این میان چه‌ها گذشت ؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده و تنها روی نقطه حساس این ماجرای عجیب انگشت می‌گذارد .

بعضی نوشته‌اند: فرزند فداکار برای این‌که پدر را در انجام این مأموریت، کمک کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد، هنگامی که او را در قربانگاه در میان کوه‌های خشک و سوزان سرزمین «مِئِی» آورد، به پدر گفت: «پدرم! ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی، دست و پاترنم، می‌ترسم از پاداشم کاسته شود، پدر جان! کارد را تیز کن و با سرعت بر گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسان‌تر باشد، پدرم! قبلاً پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود، چراکه بیم دارم چون مادرم آن را ببیند، عنان صبر از کفش بیرون رود».

آن‌گاه افزود: «سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی، پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است، چراکه بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و هرگاه دل‌تنگ شود، آن را در آغوش می‌فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد».

لحظه‌های حساس، فرارسید، فرمان الهی باید اجرا می‌شد، ابراهیم علیه السلام که مقام تسلیم فرزند را دید، او را در آغوش کشید و گونه‌هایش را بوسه داد و هر دو در این لحظه به گریه افتادند، گریه‌ای که بیانگر عواطف و مقدمه شوق لقای خدا بود.

قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پرمعنی می‌گوید: «هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم، جبین فرزند را بر خاک نهاد ...» (فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ). باز قرآن این‌جا را به اختصار برگزار کرده و به شنونده اجازه می‌دهد تا با امواج عواطفش، قصه را همچنان دنبال کند.

«تَلَّهُ» از ماده «تَلَّ» و در اصل به معنی مکان مرتفع است و «جَبین» به معنی یک طرف صورت است و دو طرف را «جَبینان» می‌گویند و «تَلَّهُ لِلْجَبینِ» مفهومی است که او را بر مکان مرتفعی به یک طرف صورت بر زمین افکند.

ابراهیم علیه السلام صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت درآورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد، درحالی‌که روحش در هیجان فرو رفته بود و تنها عشق خدا بود که او را در مسیرش بی‌تردید پیش می‌برد.

اما کارد بُرنده در گلوی فرزندش کمترین اثری نگذارد ...!

ابراهیم علیه السلام در حیرت فرو رفت، بار دیگر کارد را به حرکت درآورد، ولی باز کارگر

نیفتاد ، آری ابراهیم «خلیل» ﷺ می گوید : بَیْر ! اما خداوند «جلیل» فرمان می دهد : نَبْر ! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد .

﴿۱۰۴﴾ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ

او را ندا دادیم که ای ابراهیم !

﴿۱۰۵﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

آن چه را در خواب مأموریت یافتی ، انجام دادی ، ما این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم .

این جا است که قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی به همه انتظارها پایان داده و می گوید : «در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم ! آن چه را در خواب مأموریت یافتی ، انجام دادی ، ما این گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم» .

هم به آن ها توفیق پیروزی در امتحان می دهیم و هم نمی گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود ، آری کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حدّ اعلا رسانده ،

جز این پاداشی نخواهد داشت .

﴿۱۰۶﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ

این مسلمانمتحان مهم و آشکاری است .

ذبح کردن فرزند با دست خود ، آن هم فرزندی برومند و لایق برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده ، کار ساده و آسانی نیست ، چگونه می توان دل از چنین فرزندی برکند و از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا بی آن که خم به ابرو آورد ، به امثال این فرمان بشتابد و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد ، به طوری که از نظر آمادگی های روانی و عملی ، چیزی فروگذار نکند ؟

و از آن عجیب تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت .
لذا در بعضی از روایات آمده : هنگامی که این کار انجام گرفت ، جبرئیل (از روی اعجاب) صدا زد : « اَللَّهُ اَكْبَرُ ، اَللَّهُ اَكْبَرُ » ... !

و فرزند صدا زد : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ » ...!
 و پدر قهرمان فداکار نیز گفت : « اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ » ...! (۱)
 و این شبیه تکیراتی است که ما در روز عید قربان می‌گوییم .

﴿ ۱۰۷ ﴾ وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ

ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم .

« قَدَيْنَاهُ » از ماده « فِداء » در اصل به معنی قرار دادن چیزی به عنوان بلاگردان و دفع ضرر از شخص یا چیز دیگر است ، لذا مالی را که برای آزاد کردن اسیر می‌دهند ، « فِدْيَةٌ » می‌گویند و نیز كفاره‌ای را که بعضی از بیماران به جای روزه می‌دهند، به این نام نامیده می‌شود .
 اما برای این‌که برنامه ابراهیم عليه السلام ناتمام نماند و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و

۱- « تفسیر قرطبی » و « روح البیان » .

آرزوی ابراهیم علیه السلام برآورده شود ، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند ، قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم «حج» و سرزمین «منی» از خود بگذارد . در این که عظمت این ذبح از چه نظر بوده ، از نظر جسمانی و ظاهری و یا از جهت این که فدای فرزند ابراهیم شد و یا از نظر این که برای خدا و در راه خدا بود و یا از این نظر که این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم علیه السلام فرستاده شد ؟

مفسران گفتگوهای فراوانی دارند ، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در «ذبح عظیم» جمع و از دیدگاه‌های مختلف دارای عظمت باشد .

یکی از نشانه‌های عظمت این ذبح ، آن است که باگذشت زمان سال به سال وسعت بیشتری یافته و الآن هر سال بیش از یک میلیون نفر به یاد آن ذبح عظیم ، ذبح می‌کنند و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارند .

در این که این قوچ بزرگ چگونه به ابراهیم علیه السلام داده شد ، بسیاری معتقدند : جبرئیل آورد ، بعضی نیز گفته‌اند : از دامنه کوه‌های «منی» سرازیر شد ، هرچه بود ،

به فرمان خدا و به اراده او بود .

﴿ ۱۰۸ ﴾ وَ تَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ

و نام نیک او را در امت های بعد باقی گذاردیم .

او «اسوه» ای شد برای همه آیندگان و «قدوه» ای برای تمام پاکبازان و عاشقان دلدادۀ کوی دوست و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده و تا پایان جهان ، جاودان نمودیم ، او پدر پیامبران بزرگ ، پدر امت اسلام و پیامبر گرامی اسلام بود .

﴿ ۱۰۹ ﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

سلام بر ابراهیم باد .

﴿ ۱۱۰ ﴾ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .

پاداشی به عظمت دنیا ، پاداشی جاودان در سراسر زمان ، پاداشی درخور سلام و درود خداوند بزرگ .

چگونه خواب ابراهیم علیه السلام می توانست حجت باشد؟

در مورد «خواب» و «خواب دیدن»، سخن بسیار است که در جلد ۹، تفسیر نمونه، ذیل آیه ۴ سوره یوسف، صفحه ۳۱۱ به بعد، شرح مبسوطی از آن آورده شده است. آنچه در این جا لازم است به آن توجه شود، این است که چگونه ابراهیم علیه السلام، خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟ در پاسخ این سؤال گاه گفته می شود که خواب های انبیاء، هرگز خواب های شیطانی یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست، بلکه گوشه ای از برنامه نبوت و وحی آنها است.

و به تعبیر دیگر ارتباط انبیاء با مصدر وحی، گاهی به صورت القاء به قلب است. و گاه از طریق دیدن فرشته وحی.

و گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده.

و گاه از طریق خواب است.

و به این ترتیب خواب های آنها هیچ گونه خطا و اشتباهی رخ نمی دهد و آنچه در

خواب می بینند ، درست همانند چیزی است که در بیداری می بینند .
و گاه گفته می شود : که ابراهیم علیه السلام در حال بیداری ، از طریق وحی ، آگاهی یافت که
باید به خوابی که در زمینه « ذبح » می بیند ، عمل کند .
و گاه گفته می شود : قرائن مختلفی که در این خواب بود و از جمله این که در سه شب
متوالی عیناً تکرار شد ، برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یک مأموریت
الهی است و نه غیر آن .
به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی باهم ندارد و مخالف
ظواهر آیات نیز نمی باشد .

وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت

از آن جاکه امتحان ابراهیم علیه السلام یکی از بزرگ ترین امتحانات در طول تاریخ بود ،
امتحانی که هدفش این بود که قلب او را از مهر و عشق غیر خدا تهی کند و عشق الهی را در
سراسر قلب او پرتوافکن سازد ، طبق بعضی از روایات ، شیطان به دست و پا افتاد کاری

کند که ابراهیم علیه السلام از این میدان پیروزمند بیرون نیاید ، گاه به سراغ مادرش « هاجر » آمد و به او گفت : می دانی ابراهیم ، چه در نظر دارد ؟ می خواهد فرزندش را امروز سر ببرد . هاجر گفت : برو سخن محال نگو که او مهربان تر از این است که فرزند خود را بکشد ، اصولاً مگر در دنیا انسانی پیدا می شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند ؟ شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت : او مدّعی است خدا دستور داده . هاجر گفت : اگر خدا دستورش داده ، پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم ، راهی نیست . گاهی به سراغ « فرزند » آمد و به وسوسه او مشغول شد ، از آن هم نتیجه ای نگرفت ، چون اسماعیل را یکپارچه تسلیم و رضا یافت .

سرانجام به سراغ « پدر » آمد و به او گفت : ابراهیم خوابی را که دیدی ، خواب شیطانی است ، اطاعت شیطان مکن .

﴿ ۱۱۱ ﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

او (ابراهیم) از بندگان باایمان ما است .

ابراهيم عليه السلام بنده مؤمن خدا

در حقیقت این جمله دلیلی است بر آن چه گذشت و این واقعیت را بیان می کند که اگر ابراهیم عليه السلام همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را یک جا در طبق اخلاص گذارد و فدای راه معبود خویش کرد ، به خاطر ایمان عمیق و قویش بود . آری همه این ها از جلوه های ایمان است و ایمان چه جلوه های عجیبی دارد . در ضمن این تعبیر به ماجرای ابراهیم و فرزندش ، گسترش و تعمیم می دهد و آن را از صورت یک واقعه شخصی و خصوصی بیرون می آورد و نشان می دهد هر کجا ایمان است ، ایثار و عشق و فداکاری و گذشت است . ابراهیم عليه السلام همان را می پسندید که خدا می پسندید و همان را می خواست که خدا می خواست و هر مؤمنی می تواند چنین باشد .

﴿ ۱۱۲ ﴾ وَبَشِّرْناهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ

ما او را به اسحاق ، پیامبری صالح ، بشارت دادیم .

در این جا بار دیگر به عظمت مقام صالحان برخورد می کنیم که در توصیف اسحاق

می‌فرماید: «می‌بایست پیامبر شود و از صالحان گردد» و چه والا است مقام صالحان در پیشگاه خداوند بزرگ .

﴿۱۱۳﴾ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ
ما به «او» و «اسحاق» برکت دادیم و از دودمان آن‌ها افرادی نیکوکار به وجود آمدند و افرادی که آشکارا به خود ستم کردند .

«بَرَكَت» در اصل از «بَرَكَ» به معنی سینه شتر است و هنگامی که شتر ، سینه خود را بر زمین می‌افکند ، همین ماده در مورد او به کار می‌رود (بَرَكَ الْبَعِیْرُ) .

و تدریجاً این ماده در معنی ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است ، برکه آب را نیز از آن جهت «بِرْكَه» گویند که آب در آن ثابت است و «مُبَارَك» را از این نظر «مُبَارَك» می‌گویند که خیر آن باقی و برقرار است .

از این جا روشن می‌شود که آیه مورد بحث اشاره به ثبوت و دوام نعمت‌های الهی بر ابراهیم و اسحاق (و خاندانشان) می‌باشد و یکی از برکاتی که خداوند بر ابراهیم و اسحاق

داد ، این بود که تمام انبیای بنی اسرائیل از دودمان اسحاق به وجود آمدند ، درحالی که پیامبر بزرگ اسلام از دودمان اسماعیل است .

اما برای این که توهم نشود که این برکت در خاندان ابراهیم ، جنبه نَسَب و قبیله دارد ، بلکه در ارتباط با مذهب و مکتب و ایمان است ، در آخر آیه می افزاید : « از دودمان این دو ، افرادی نیکوکار به وجود آمدند و هم افرادی که به خاطر عدم ایمان ، آشکارا به خود ستم کردند » (مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ) .

« مُحْسِنٌ » در این جا به معنی مؤمن و مطیع فرمان خدا است و چه احسان و نیکوکاری از این برتر تصور می شود ؟ و « ظالِمٌ » به معنی کافر و گنهگار است و تعبیر به « لِنَفْسِهِ » اشاره به این است که کفر و گناه در درجه اول ، ظلم بر خویشتن است ، آن هم ظلمی واضح و آشکار . و به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می کردند ما از فرزندان انبیاء هستیم ، پاسخ می گوید : که پیوند خویشاوندی به تنهایی افتخار نیست ، مگر این که در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد .

﴿ ۱۱۴ ﴾ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ

ما به موسی و هارون ، نعمت بخشیدیم .

مواهب الهی بر موسی و هارون

« مَنَّت » در اصل از « مَنَّ » به معنی سنگی است که با آن وزن می‌شود ، سپس به نعمت‌های بزرگ و سنگین اطلاق شده است که اگر جنبه عملی داشته ، زیبا و پسندیده است و اگر با لفظ و سخن باشد، زشت و بدنما است ، گرچه مَنَّت در استعمالات روزمره بیشتر به معنی دوم گفته می‌شود و همین موضوع سبب تداعی نامطلوبی به هنگام مطالعه آیاتی همچون آیات مورد بحث می‌شود ، ولی باید توجه داشت « مَنَّت » در لغت و استعمالات قرآن معنی گسترده‌ای دارد که مفهوم اول (بخشیدن نعمت‌های سنگین) را نیز شامل می‌شود .

به‌هرحال خداوند در این آیه به‌طور سربسته خبر از نعمت‌های پُرورنی می‌دهد که به این دو برادر ارزانی داشت و در آیات بعد ، هفت مورد از این نعمت‌ها را شرح می‌دهد

که هر کدام از دیگری گران قدرتر است .

﴿۱۱۵﴾ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ

آنها و قومشان را از اندوه بزرگ ، نجات دادیم .

چه اندوهی از این بزرگ تر که بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان جبار و خون خوار گرفتار بودند ؟ پسرانشان را سر می بریدند و زنانشان را به خدمتکاری و مردان را به بردگی و بیگاری وامی داشتند .

آری ازدست دادن حریت و آزادی و گرفتاری در چنگال سلطان بی رحمی که نه بر صغیر رحم می کرد و نه بر کبیر و حتی نوامیس قوم و ملتی را به بازیچه می گرفت ، کرب عظیم و اندوه بزرگی بود و این نخستین ممتی است که خدا بر قوم بنی اسرائیل نهاد .

﴿۱۱۶﴾ وَ نَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ

و آنها را یاری کردیم تا بردشمنان خود پیروز شدند .

در آن روز که لشکر خون خوار فرعونی با قدرت و نیروی عظیم و در پیشاپیش آنها

شخص فرعون به حرکت درآمد ، بنی اسرائیل قومی ضعیف و ناتوان و فاقد مردان جنگی و سلاح کافی بودند ، اما دست لطف خدا به یاری آنها آمد ، فرعونیان را در میان امواج دفن کرد و آنها را از غرقاب ، رهایی بخشید و کاخ ها و ثروت ها و باغ ها و گنج های فرعونیان را به آنها سپرد .

﴿ ۱۱۷ ﴾ وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ

ما به آنها کتاب (آسمانی) دادیم .

آری «تورات» ، کتاب مُستَبین یعنی کتاب روشنگر بود و به تمام نیازمندی های دین و دنیای بنی اسرائیل در آن روز پاسخ می گفت .

﴿ ۱۱۸ ﴾ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

و آنها را به راه راست هدایت کردیم .

همان راه راست و خالی از هرگونه کجی و اعوجاج که راه انبیاء و اولیاء است و خطر انحراف و گمراهی و سقوط در آن وجود ندارد .

جالب این که در سورة حمد که در همه نمازها می خوانیم ، وقتی که از خدا تقاضای هدایت به « صراط مستقیم » می کنیم ، می گوئیم: راه کسانی که آنها را مشمول نعمت های خود قرار دادی ، نه راه مغضوبین و گمراهان و این همان راه انبیاء و اولیاء است .

﴿ ۱۱۹ ﴾ وَ تَرْكُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ

و ذکر خیر آنها را در اقوام بعد باقی گذاردیم .

این همان تعبیری است که در آیات گذشته درباره « ابراهیم » و « نوح » آمده بود ، اصولاً همه مردان خدا و رهروان بزرگ راه حق ، تاریخ و نامشان جاویدان است و باید چنین باشد که آنها متعلق به قوم و ملتی نیستند ، بلکه تعلق به تمام جهان انسانیت دارند .

﴿ ۱۲۰ ﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ

سلام بر موسی و هارون .

سلامی از ناحیه پروردگار بزرگ و مهربان .

سلامی که رمز سلامت در دین و ایمان ، در اعتقاد و مکتب و در خط و مذهب است .

سلامی که بیانگر نجات و امنیت از مجازات و عذاب این جهان و آن جهان است .

﴿ ۱۲۱ ﴾ اِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .

اگر آن‌ها به این افتخارات نایل شدند ، بی دلیل نبود ، آن‌ها مُحْسِن بودند ، مؤمن و مخلص و فداکار و نیکوکار و چنین کسانی باید مشمول این همه پاداش شوند . قابل توجه این‌که عین این عبارت « اِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ » در همین سوره در مورد نوح و ابراهیم و موسی و هارون و الیاس آمده است .

و تعبیری شبیه آن در مورد یوسف علیه السلام (۲۲ / یوسف) و گروهی دیگر از انبیاء (۸۴ / انعام) نیز به چشم می خورد و همگی گواهی می دهد که برای بهره مند شدن از الطاف الهی ، باید نخست در زمرة « مُحْسِنِينَ » قرار گرفت که به دنبال آن برکات الهی قطعی است .

﴿ ۱۲۲ ﴾ اِنَّهُمْ مِّنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

آن‌ها از بندگان مؤمن ما بودند .

ایمان است که روح انسان را چنان روشن و نیرومند می‌سازد که به سراغ احسان و نیکوکاری و پاکی و تقوا می‌رود ، احسانی که درهای رحمت الهی را به روی انسان می‌گشاید و انواع نعمت‌هایش را بر انسان نازل می‌کند .

﴿۱۲۳﴾ وَ إِنَّ الْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

و الیاس از رسولان مابود .

الیاس کیست ؟

نام این پیامبر در دو آیه از قرآن مجید آمده است ؛ یکی در همین سورة «صافات» و دیگری در سورة «انعام» همراه گروه دیگری از پیامبران ، آن‌جا که می‌فرماید : « وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ الضَّالِّينَ » (۸۵ / انعام) . ولی در این‌که الیاس ، نام دیگر یکی از پیامبرانی است که در قرآن نامشان آمده یا مستقلاً نام پیغمبری است و ویژگی‌های او کدام است ، مفسران نظرات گوناگونی داده‌اند ، اما آن‌چه با ظاهر آیات قرآن ، هماهنگ است ، این است که این کلمه مستقلاً نام یکی از

پیامبران است غیر از آنها که نامشان در قرآن آمده که برای هدایت یک قوم بت پرست مأمور گردید و اکثریت آن قوم به تکذیب او برخاستند، اما گروهی از مؤمنان مخلص به او گرویدند .

﴿۱۲۴﴾ **إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ**

به خاطر بیاور هنگامی که به قومش گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟
تقوای الهی و پرهیز از شرک و بت پرستی، از گناه و ظلم و فساد و از آنچه انسانیّت را به تباهی می‌کشاند .

﴿۱۲۵﴾ **أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ**

آیا بت بعل را می‌خوانید و بهترین خالق‌ها را می‌سازید؟

از این جا روشن می‌شود که آنها بت معروفی به نام «بعل» داشتند که در مقابل آن سجده می‌کردند، «الیاس» آنها را از این عمل زشت بازداشت و به‌سوی آفریدگار بزرگ جهان و توحید خالص دعوت کرد .

تعبیر به "بهترین خالق"، با این‌که آفریننده واقعی در عالم، جز خدا نیست، ظاهراً

اشاره به مصنوعاتى است كه انسان با تغيير شكل دادن به مواد طبيعى ، درست مى كند و از اين نظر خالق بر او اطلاق مى گردد ، هرچند خالق مجازى است .

﴿ ۱۲۶ ﴾ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ اَبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ

خدایى كه پروردگار شما و پروردگار نیاكان شما است .

مالک و مربی همه شما او بوده و هست ، هر نعمتى داريد ، از او است و حل هر مشکلى با دست قدرت او ميسر است ، غير از او نه سرچشمه خیر و برکتى وجود دارد و نه دفع کننده شر و آفتى .

گويا بت پرستان زمان « الیاس » همانند بت پرستان عصر پیامبر اسلام برای توجیه کار خود ، تکیه بر سنت نیاکان و پیشینیان می کردند كه الیاس در پاسخ آن ها می گوید : « الله ، رب شما و رب پدران شما است » .

تعبیر به « رَب » (مالک و مربی) بهترین محرک برای تفکر و اندیشه است ، چراكه مهم ترین مسأله در زندگی انسان ، این است كه بداند از ناحیه چه كسى آفریده شده و امروز

صاحب اختیار و مربی و ولی نعمت او کیست ؟

﴿۱۲۷﴾ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ

اما آن‌ها او را تکذیب کردند ولی مسلماً همگی در دادگاه عدل الهی ، احضار می شوند .
اما این قوم خیره سر و خودخواه ، گوش به اندرزهای مستدل و هدایت‌های روشن این
پیامبر بزرگ الهی فراندادند « و به تکذیب او برخاستند » .

خداوند هم آن‌ها در دوزخ به کیفر اعمال زشت و شوم خود خواهد رساند .

﴿۱۲۸﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ

مگر بندگان مخلص خدا .

ظاهراً گروه اندکی از پاکان نیکان و خالصان به الیاس ایمان آوردند برای آنکه حق آن‌ها
فراموش نگردد ، بلافاصله می فرماید : « مگر بندگان مخلص خدا » .

﴿۱۲۹﴾ وَتَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ

ما نام نیک او (الیاس) را در میان امت‌های بعد برقرار ساختیم .

امت‌های دیگر زحمات این انبیاء بزرگ را که در پاسداری خط توحید و آبیاری بذر ایمان منتهای تلاش و کوشش را به عمل آوردند ، هرگز فراموش نخواهند کرد و تا دنیا برقرار است ، یاد و مکتب این بزرگمردان و فداکار زنده و جاویدان است .

﴿۱۳۰﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ

سلام بر الیاسین .

« الیاسین » چه کسانی هستند ؟

مفسران و مورخان در مورد « الیاسین » نظرات متفاوتی دارند ، اما قرائن روشنی در خود قرآن است که تأیید می‌کند که منظور از « الیاسین » ، همان « الیاس » است ، زیرا بعد از آیه «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ» ، به فاصله یک آیه می‌گوید: « إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ » (او از بندگان مؤمن ما بود) ، بازگشت ضمیر مفرد به « الیاسین » اشاره بر این است که او یک نفر بیشتر نبوده ، یعنی همان الیاس .

﴿۱۳۱﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

ما این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم .

منظور نیکوکاری و احسان به معنی وسیع کلمه است که عمل به تمام آیین و دستورات او را شامل می‌شود ، سپس مبارزه با هرگونه شرک و انحراف و گناه و فساد .

﴿ ۱۳۲ ﴾ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

او از بندگان مؤمن ما بود .

« ایمان » و « عبودیت » ، سرچشمه احسان و « احسان » عامل قرار گرفتن در صف

مخلصین و مشمول سلام خدا شدن است .

﴿ ۱۳۳ ﴾ وَاِنْ لُّوْطًا لِّمَنِ الْمُرْسَلِينَ

لوط از رسولان ما بود .

پنجمین پیامبری که در این سوره نامش به میان آمده و فشرده‌ای از تاریخ او به‌عنوان یک درس آموزنده بازگو شده ، لوط است که طبق صریح قرآن ، همزمان و معاصر با ابراهیم علیه السلام بوده و از پیامبران بزرگ خدا است (۲۶ / عنکبوت و ۷۴ / هود) .

﴿۱۳۴﴾ اِذْ نَجَّيْنَاهُ وَاهْلَهُ اَجْمَعِينَ

به خاطر بیاور زمانی را که او و خاندانش ، همگی را نجات دادیم .

﴿۱۳۵﴾ اِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ

مگر پیرزنی که در میان آن قوم باقی ماند (و به سرنوشت آنها گرفتار شد) .

﴿۱۳۶﴾ ثُمَّ دَمَرْنَاهُ الْاٰخِرِينَ

سپس بقیه را نابود کردیم .

واژه « غابِر » از ماده « غُبِر » و به معنی باقی مانده چیزی است و هرگاه جمعیتی ، از نقطه ای حرکت کند و کسی جا بماند ، به او « غابِر » گفته می شود و نیز به همین جهت باقی مانده خاک را « غُبَار » می نامند و باقی مانده شیر در پستان را « غُبْرَة » گفته اند . « لوط » همچون سایر انبیاء نخست دعوت خود را از توحید شروع کرد ، سپس به مبارزه شدید با مفسد محیط پرداخت ، مخصوصاً همان انحراف معروف اخلاقی و همجنس گرایی آنها که رسوایی آن در تمام تواریخ منعکس است .

این پیامبر بزرگ ، مرارت‌ها کشید و خون جگرها خورد و آنچه در توان داشت ، برای اصلاح این قوم منحرف و زشت‌سیرت و زشت‌صورت و جلوگیری آنان از اعمال ننگینشان به کار بست ، اما نتیجه‌ای نگرفت و اگر افراد اندکی به او ایمان آوردند ، به زودی خود را از آن محیط آلوده ، نجات بخشیدند. سرانجام نوح از آنها نومید شد و در مقام دعا برآمد و از خداوند تقاضای نجات خود و خاندانش را کرد ، خداوند دعای او را اجابت کرد و آن گروه اندک را همگی نجات داد ، جز همسرش همان پیرزنی که نه تنها از تعلیمات او پیروی نمی‌کرد ، بلکه گاه به دشمنان او نیز کمک می‌نمود .

خداوند سخت‌ترین مجازات را برای قوم قائل شد ، نخست شهرهای آنها را زیرورو کرد و بعد بارانی از سنگریزه متراکم بر آنها فرو بارید ، به گونه‌ای که همگی نابود شدند ، حتی اجسادشان محو شد .

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ ﴿۱۳۷﴾

و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه‌های شهرهای) آنها عبور می‌کنید ...

و بِاللَّيْلِ أَقْلًا تَعْقِلُونَ ﴿۱۳۸﴾

و شبانگاه ، آیا نمی اندیشید؟

سرزمین بلزده قوم لوط در برابر شما است ، از آن عبرت بگیرید

این تعبیر به خاطر آن است که شهرهای قوم لوط در مسیر کاروانهای مردم حجاز به سوی شام قرار داشت و اینها در سفرهای روزانه و شبانه خود از کنار آن عبور می کردند ، اگر گوش جانی داشتند ، فریاد دلخراش و جانکاه این قوم گنهکار بلادیده را می شنیدند ، چراکه ویرانه های شهرهای آنها با زبان بی زبانی به همه عابران درس می دهد و از گرفتار شدن در چنگال حوادث مشابهی برحذر می دارد .
آری درس عبرت بسیار است اما عبرت گیرندگان کم هستند .^(۱)

۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار ، کلمه ۲۹۷ .

﴿۱۳۹﴾ وَ إِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ

و یونس از رسولان مابود .

یونس در بوتۀ امتحان

این ششمین و آخرین سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین در این سوره است ، سرگذشت « یونس » و قوم توبه کارش و جالب این که در پنج سرگذشت پیشین که از قوم « نوح » ، « ابراهیم » ، « موسی » و « هارون » ، « الیاس » و « لوط » سخن می گفت ، همه به این جا منتهی می شد که این اقوام هرگز بیدار نشدند و به عذاب الهی گرفتار شدند و خدا این پیامبران بزرگ را از میان آنها نجات داد .

اما در این داستان پایان قضیه به عکس آنها است ، قوم کافر یونس با مشاهده نشانه ای از عذاب الهی بیدار شدند و توبه کردند و خدا آنها را مشمول الطاف خویش قرار داد و از برکات مادی و معنوی بهره مند نمود ، حتی یونس را به خاطر ترک اولایی که به خاطر تعجیل در مهاجرت از میان این قوم انجام داد ، گرفتار مشکلات و ناراحتی کرد و حتی

در مورد او به «أَبَقَ» که معمولاً دربارهٔ بندگان فراری، ذکر می‌شود، تعبیر نمود. اشاره به این‌که شما مشرکان عرب و شما انسان‌ها در طول تاریخ، آیا می‌خواهید همانند آن اقوام پنجگانه باشید یا همانند قوم یونس؟ آیا آن عاقبت شوم و دردناک را طلب می‌کنید، یا این پایان خیر و سعادت؟ بسته به تصمیم خود شما است.

یونس علیه السلام همانند سایر انبیاء، دعوت خود را از توحید و مبارزه با بت‌پرستی شروع کرد و سپس با مفاسدی که در محیط رایج بود، به مبارزه پرداخت.

اما آن قوم متعصب که چشم و گوش بسته از نیاکان خود تقلید می‌کردند، در برابر دعوت او تسلیم نشدند.

یونس علیه السلام همچنان از روی دلسوزی و خیرخواهی مانند پدری مهربان، آن قوم گمراه را اندرز می‌داد، ولی در برابر این منطق حکیمانه، چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نمی‌شنید.

تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز کردند («عابد» و «عالمی») به او ایمان آوردند.

یونس علیه السلام آن قدر تبلیغ کرد که تقریباً از آن‌ها مأیوس شد، در بعضی از روایات آمده که

به پیشنهاد مرد عابد (و با ملاحظه اوضاع و احوال قوم گمراه) تصمیم گرفت به آنها نفرین کند. (۱)
این برنامه تحقق یافت و یونس علیه السلام به آنها نفرین کرد، به او وحی آمد که در فلان
زمان عذاب الهی نازل می شود، هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام همراه
مرد عابد از میان آنها بیرون رفت، در حالی که خشمگین بود، تا به ساحل
دریا رسید، در آنجا یک کشتی پر از جمعیت و بار را مشاهده کرد و از آنها خواهش
نمود که او را نیز همراه خود ببرند.

﴿۱۴۰﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ

به خاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی مملو (از جمعیت و بار) فرار کرد.
تعبیر به «أَبَقَ» از ماده «إَبَقَ» به معنی فرار کردن بنده از مولای خود، در این جا تعبیر

عجیبی است و نشان می‌دهد که ترک اولای بسیار کوچک تا چه حد در مورد پیامبران عالی‌مقام از سوی خداوند ، مورد سخت‌گیری و عتاب واقع می‌شود تا آن‌جا که پیامبرش را بنده فراری می‌نامد .

بدون شک یونس پیامبر معصوم بود و هرگز مرتکب گناهی نشد ، ولی بهتر این بود که باز هم تحمل به خرج می‌داد و تا آخرین لحظات قبل از نزول عذاب در میان قوم می‌ماند ، شاید بیدار می‌شدند .

درست است که طبق بعضی از روایات ، چهل سال تبلیغ کرد ، ولی باز بهتر بود چند روز یا چند ساعتی هم بر آن می‌افزود ، چون چنین نکرد ، تشبیه به بنده فراری شد .

﴿۱۴۱﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

و با آن‌ها قرعه افکند (و قرعه به نام او اصابت کرد و) مغلوب شد .
«سَاهَمَ» از ماده «سَهَم» در اصل به معنی تیر و «سَاهَمَةً» به معنی قرعه‌کشی آمده است ، زیرا به هنگام قرعه‌کشی ، نام‌ها را بر چوبه‌های تیر می‌نوشتند و باهم مخلوط می‌کردند ،

سپس یک چوبه تیر از آن بیرون می‌آوردند و به نام هرکس اصابت می‌کرد، مشمول قرعه می‌شد. «مُدْحَض» از ماده «إِدْحَاض» به معنی باطل کردن و زایل نمودن و مغلوب کردن است و در این‌جا منظور این است که قرعه به نام او اصابت کرد.

به‌هرحال یونس علیه السلام سوار کشتی شد، طبق روایات ماهی عظیمی سر راه را بر کشتی گرفت، دهان باز کرد، گویی غذایی می‌طلبید، سرنشینان کشتی گفتند: به نظر می‌رسد گناهکاری در میان ما است (که باید طعمه این ماهی شود و چاره‌ای جز استفاده از قرعه نیست) در این‌جا قرعه افکندند، قرعه به نام یونس علیه السلام درآمد. طبق روایتی قرعه را سه بار تکرار کردند و هر بار به نام یونس علیه السلام درآمد، ناچار یونس را گرفتند و در دهان ماهی عظیم پرتاب کردند. این تفسیر نیز گفته شده که دریا، طوفانی شد و بار کشتی، سنگین بود و هر لحظه خطر غرق شدن، سرنشینان کشتی را تهدید می‌کرد و چاره‌ای جز این نبود که برای سبک شدن کشتی، بعضی از افراد را به دریا بیفکنند و قرعه به نام یونس درآمد، او را به دریا افکندند و درست در همین هنگام نهنگی فرارسید و او را در کام خود فرو برد.

« قرعه » و مشروعیت آن در اسلام

در روایات مربوط به قرعه و مشروعیت آن ، آمده است که : امام صادق علیه السلام فرمود :
 «أَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنَ الْقُرْعَةِ إِذَا فُوضَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، يَقُولُ : " قَسَاهُمْ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ " : کدام داوری از قرعه عادلانه تر است (هنگامی که کارها به بن بست رسد) و موضوع به خدا
 واگذار شود ، مگر خداوند (در قرآن مجید درباره یونس) نمی گوید : " یونس با سر نشینان کشتی قرعه
 افکند و قرعه به نام او درآمد و محکوم شد " . (۱)
 اشاره به این که قرعه ، به هنگامی که کار مشکل شود و راه حل دیگری وجود نداشته
 باشد و کار را به خدا واگذار کنند ، به راستی راه گشا است ، چنان که در داستان
 یونس ، درست منطبق بر واقعیت شد .

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۳۷ ، حدیث ۶ .

این معنی در حدیث دیگری باصراحت بیشتر از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: «لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ تَنَازَعُوا (تَفَارَعُوا) ثُمَّ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ: هیچ قومی اقدام به قرعه (به هنگام بن بست کامل) نکردند، در حالی که کار خود را به خدا واگذار کرده باشند، مگر این که قرعه به واقعیت اصابت می کند و حق آشکار می شود»^(۱).

﴿۱۴۲﴾ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ

(او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحق ملامت بود. تعبیر «الْتَقَمَهُ» از ماده «التقام» و به معنی بلعیدن می باشد. «مُلِيمٌ» در اصل از ماده «لوم» به معنی ملامت است (و هنگامی که به باب افعال می رود، معنی استحقاق ملامت را می دهد).

۱- «وسائل»، جلد ۱۸، کتاب القضاء، باب «الْحُكْمُ بِالْقُرْعَةِ فِي الْقَضَايَا الْمُسْكَلَةِ» (باب ۱۳)، حدیث ۵.

مسلم است این ملامت و سرزنش ، به خاطر ارتکاب گناه کبیره یا صغیره ای نبود ، بلکه علت آن تنها ترک اولایی بود که از او سر زد و آن عجله در ترک قوم خویش و هجرت از آنان بود . اما خدایی که آتش را در دل آب و شیشه را در کنار سنگ ، سالم نگه می دارد ، به این حیوان عظیم فرمان تکوینی داد که کمترین آزاری به بنده اش « یونس » نرساند ، او باید یک دوران زندان بی سابقه را طی کند و متوجه ترک اولای خود شود و در مقام جبران برآید . در روایتی آمده است : « أَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْخُوتِ لَا تَخْسِرُ مِنْهُ عِظَاماً وَ لَا تَقْطَعُ لَهُ وَصْلاً : خداوند به آن ماهی ، وحی فرستاد که هیچ استخوانی از او را مشکن و هیچ پیوندی از او را قطع مکن » . (۱)

﴿۱۴۳﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ
و اگر او از تسبیح کنندگان نبود ...

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٢٤﴾

تاروز قیامت در شکم ماهی می ماند .

یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد و با تمام وجودش رو به درگاه خدا آورد و از ترک اولای خویش استغفار کرد و از پیشگاه مقدّسش تقاضای عفو نمود .
در این جا ذکر معروف و پرمحتوایی از قول یونس نقل شده که در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده و در میان اهل عرفان به ذکر « یونسیه » معروف است : « فَتَادِي فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ : او در میان ظلمت های متراکم فریاد زد که معبودی جز تو نیست ، منزهی تو ، من از ظالمان و ستمکاران بودم » .

بر خویشتن ستم کردم و از درگاهت دور افتادم و به عتاب و سرزنش تو که جهنم آتش سوزانی برای من است ، گرفتار شدم .

این اعتراف خالصانه و این تسبیح توأم با ندامت ، کار خود را کرد و همان گونه که در آیه ۸۸ سوره انبیاء آمده : « فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ : ما

دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه نجاتش دادیم و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم .
 در این که آیا ماندن یونس در شکم ماهی تا روز رستاخیز (به فرض ترک تسبیح و توبه به درگاه الهی) به صورت زنده یا مرده بوده است ، بعضی از مفسران ، احتمالاتی ذکر کرده اند ، ولی تفسیر مناسب تر این است که یونس و ماهی ، هردو می مردند و شکم ماهی ، قبر یونس می شد و زمین ، قبر ماهی ، او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شدند .
 ولی فراموش نکنیم که این ها همه در صورتی تحقق می یافت که او تسبیح و توبه را ترک می گفت ، ولی چنین نشد ، او در سایه تسبیح پروردگار مشمول عفو خاص شد .
چگونه یونس در شکم ماهی زنده ماند ؟

دلیل روشنی در دست نیست که یونس چه مدتی در شکم ماهی ماند ؟ چند ساعت ، یا چند روز و یا چند هفته ، در بعضی روایات ۹ ساعت و بعضی ۳ روز و بعضی بیشتر و حتی تا ۴۰ روز گفته اند ولی مدرک مسلمی بر هیچ یک از این اقوال وجود ندارد ، تنها در تفسیر «علی بن ابراهیم» در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام توقف یونس در

شکم ماهی ، ۹ ساعت ذکر شده است .^(۱)

بعضی از مفسران اهل سنت ، مدت آن را یک ساعت هم ذکر کرده اند .^(۲)

ولی هرچه باشد ، بدون شک این توقف یک امر عادی نیست ، انسان نمی تواند بیش از چند دقیقه در محیطی که هوا وجود ندارد ، زنده بماند و اگر می بینیم جنین در شکم مادر ، ماه ها زنده می ماند ، به خاطر این است که هنوز دستگاه تنفس او به کار نیفتاده و اکسیژن لازم را تنها از طریق خون مادر دریافت می کند .

بنابراین ماجرای یونس بدون شک یک اعجاز است و این نخستین اعجازی نیست که در قرآن با آن روبرو می شویم ، همان خدایی که ابراهیم علیه السلام را در دل آتش ، سالم نگه داشت و موسی و بنی اسرائیل را با ایجاد جاده های خشک در وسط دریا از غرقاب نجات داد و

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۴۳۶ . ۲- «قرطبی» ، جلد ۸ ، صفحه ۵۵۶۷ .

نوح عليه السلام را به وسیله کشتی ساده‌ای ، از آن طوفان عظیم و گسترده ، رهایی بخشید و سالم به زمین فرود آورد ، همان خداوند قدرت دارد که بنده‌ای از بندگان خاصش را مدتی در شکم ماهی عظیمی سالم نگه دارد .

البته وجود چنین ماهی‌های بزرگ در گذشته و امروز ، مطلب عجیبی نیست ، هم‌اکنون ماهی‌های عظیمی به نام «بالن» موجود است که بیش از ۳۰ متر طول دارد و بزرگ‌ترین حیوان روی زمین است و جگر او بالغ بر یک تن می‌شود .

﴿ ۱۴۵ ﴾ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ

(به هر حال ما او را رهایی بخشیدیم و) او را در یک سرزمین خشک خالی از گیاه افکندیم ، در حالی که بیمار بود .

ماهی عظیم در کنار ساحل خشک و بی‌گیاهی آمد و به فرمان خدا ، لقمه‌ای را که از او زیاد بود ، بیرون افکند ، اما پیدا است این زندان عجیب ، سلامت جسم یونس را برهم زده بود ، بیمار و ناتوان از این زندان آزاد شد .

درست نمی‌دانیم یونس چه مدت در شکم ماهی بود ، ولی مسلّم است هرچه بود ، نمی‌توانست از عوارض آن برکنار ماند ، درست است که فرمان الهی صادر شده بود که یونس هضم و جذب بدن ماهی نشود ، اما این بدان معنی نبود که آثاری از این زندان را به همراه نیاورد ، لذا جمعی از مفسران نوشته‌اند که او به صورت جوجه نوزاد و ضعیف و بی‌بال و پر از شکم ماهی بیرون آمد ، به طوری که توان حرکت نداشت .

﴿۱۴۶﴾ **وَ اَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِیْنٍ**

و کدوئی براو رویانیدیم (تا در سایه برگ‌های پهن و مرطوبش آرامش یابد).

« یَقْطِیْن » هر گیاهی است که ساقه ندارد و دارای برگ‌های پهن است ، مانند بوته خربزه و کدو و خیار و هندوانه و امثال آن ، ولی بسیاری از مفسران و روات حدیث در این جا تصریح کرده‌اند که منظور خصوص کدوین است ، باید توجه داشت که « شَجَرَة » در لغت عرب هم به نباتاتی گفته می‌شود که دارای ساقه و شاخه است و هم بدون ساقه و شاخه و به تعبیر دیگر اعم از درخت و گیاه است ، حتی در این جا حدیثی از پیامبر گرامی اسلام

نقل کرده‌اند که شخصی به آن حضرت عرض کرد: «إِنَّكَ تُحِبُّ الْقَرْعَ: شما کدو را دوست دارید؟» فرمود: «أَجَلْ هِيَ شَجَرَةُ أَخِي يُونُسَ: آری آن گیاه برادر من یونس است.» (۱)

می‌گویند: کدو بن، علاوه بر این که برگ‌های پهن و پرآبی دارد و می‌توان از آن سایبان خوبی تهیه کرد، مگس نیز بر برگ‌های آن نمی‌نشیند و یونس به خاطر توقف در شکم ماهی، پوست تنش آن قدر نازک و حساس شده بود که از نشستن حشرات بر آن، رنج می‌برد، او اندام خود را با این کدو بن پوشانید تا هم از سوزش آفتاب در امان باشد و هم از حشرات. شاید خداوند می‌خواهد درسی را که به یونس در شکم ماهی داده است، در این مرحله تکمیل کند، او باید تابش آفتاب و حرارتش را بر پوست نازک تنش احساس کند، تا در آینده در مقام رهبری برای نجات امتش از آتش سوزان جهنم، تلاش و کوشش بیشتری به

۱- «روح البیان»، جلد ۷، صفحه ۴۱۹.

خرج دهد ، همین مضمون در بعضی از روایات اسلامی وارد شده است .^(۱)

﴿۱۴۷﴾ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ

و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم .

﴿۱۴۸﴾ فَأَمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ

آن‌ها ایمان آوردند و تا مدت معلومی آنان را از مواهب زندگی بهره‌مند ساختیم .

هنگامی که یونس علیه السلام با حالت خشم و غضب قوم را رها کرد و مقدمات خشم الهی نیز

بر آن‌ها ظاهر شد ، تکان سختی خوردند و به خود آمدند ، اطراف عالم و دانشمندی

که در میان آن‌ها بود ، را گرفتند و با رهبری او در مقام توبه برآمدند .

در بعضی از روایات آمده است که آن‌ها دستجمعی به سوی بیابان حرکت کردند و بین

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۴۳۶ ، حدیث ۱۱۶ .

زنان و فرزندان و حیوانات و بچه‌های آنها ، جدایی افکندند ، سپس گریه را سر دادند و صدای ناله خود را بلند کردند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصیراتی که درباره پیامبر خدا یونس داشتند ، توبه کردند . در این جا پرده‌های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوه‌ها ریخت و جمعیت مؤمن توبه‌کار به لطف الهی نجات یافتند .^(۱)

یونس بعد از این ماجرا به سراغ قومش آمد تا ببیند عذاب بر سر آنها چه آورده است ؟ هنگامی که آمد ، در تعجب فرو رفت که چگونه آنها در روز هجرتش همه بت‌پرست بودند ، اما اکنون خداپرست شده‌اند ؟!

پاسخ به یک سؤال در مورد عذاب استیصال

در این جا سؤالی مطرح می‌شود و آن این‌که ؛ در بیان سرگذشت‌های اقوام دیگر در

۱- در « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۳۵ ، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .

آیات قرآن آمده است که به هنگام نزول عذاب (عذاب استیصال که برای نابودی اقوام سرکش نازل می شده) توبه و انابه بی اثر بوده است ، چگونه این مسأله در مورد قوم یونس ، استثناء پذیرفت؟

در برابر این سؤال ، دو پاسخ می توان گفت :

نخست این که عذاب هنوز نازل نشده بود ، تنها علایم مختصری که از قبیل هشدارها است ، به چشم می خورد که آن ها به موقع از این هشدارها استفاده کردند و پیش از نزول عذاب ، توبه نموده و ایمان آوردند .

دیگر این که این عذاب ، «عذاب استیصال» نبوده و از قبیل گوش مالی هایی بوده که قبل از نزول عذاب بنیان کن ، به اقوام مختلف می داده تا قبل از فوت فرصت ، بیدار شوند و راه تقوا پیش گیرند ، مانند مجازات های مختلف قوم فرعون قبل از غرقاب .

﴿۱۴۹﴾ فَاسْتَفْتِهِمُ الرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ

از آن ها پرس : آیا پروردگار تو دخترانی دارد و پسران از آن ها است ؟!

تهمت‌های زشت و رسوای مشرکین نسبت به خدا

«إِسْتَفْتِهِمْ» از ماده «إِسْتَفْتَاء» در اصل از «فَتَّوْا» گرفته شده که به معنی جواب مسائل مشکل است .

جمعی از مشرکان عرب به خاطر انحطاط فکری و نداشتن هیچ‌گونه علم و دانش ، خدا را با خود قیاس می‌کردند و برای او فرزند و گاهی همسر قائل بودند .

این پندارهای بی‌اساس و خرافی ، آن‌ها را به کلی از راه حق منحرف ساخته بود ، به گونه‌ای که آثار توحید و یگانگی خدا از بین آن‌ها برچیده شده بود .

در حدیث آمده است که «مورچه ، گمان می‌کند که پروردگارش مانند او دو شاخک دارد» .

آری فکر کوتاه انسان را به مقایسه می‌کشاند ، مقایسه خالق با مخلوق و این مقایسه ، بدترین عامل گمراهی در شناخت خدا است .

به‌هرحال قرآن نخست به سراغ آن‌ها می‌رود که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و از سه طریق «تجربی» و «عقلی» و «نقلی» به آن‌ها پاسخ می‌دهد و می‌گوید: چگونه آن‌چه را

برای خود نمی‌پسندید، برای خدا قائل هستید (این سخن طبق عقیده باطل آن‌ها است که از دختر سخت متنفر بودند و به پسر، سخت علاقمند، چراکه پسران در زندگی آن‌ها در جنگ‌ها و غارتگری‌هاشان، نقش موثری داشتند، درحالی‌که دختران، کمکی به آن‌ها نمی‌کردند). بدون شک پسر و دختر از نظر انسانی و در پیشگاه خدا از نظر ارزش، یکسانند و معیار شخصیت هردو، پاکی و تقوا است، ولی استدلال قرآن در این‌جا به اصطلاح از باب «ذکر مسلمات خصم» است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او بازگردانند.

﴿۱۵۰﴾ اَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ

آیا ما فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم و آن‌ها ناظر بودند؟

در این‌آیه به دلیل حسی مسأله پرداخته، بدون شک جواب آن‌ها در این زمینه منفی بود، چه این‌که هیچ کدام نمی‌توانستند حضور خود را به هنگام خلقت فرشتگان، ادعا کنند.

﴿۱۵۱﴾ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكِهْمُ لَيَقُولُونَ

بدانید آن‌ها با این تهمت بزرگشان می‌گویند:

در این آیه بار دیگر به دلیل عقلی که از مسلمات ذهنی آنها گرفته شده ، باز می گردد .

﴿۱۵۲﴾ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

خداوند فرزندی آورده ، ولی آنها قطعاً دروغ می گویند .

﴿۱۵۳﴾ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ

آیا دختران را بر پسران ترجیح داده ؟

﴿۱۵۴﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

شما چگونه حکم می کنید ؟ (و هیچ می فهمید چه می گوید ؟) .

﴿۱۵۵﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا متذکر نمی شوید ؟

این سخنان به قدری باطل و بی پایه است که اگر آدمی یک ذره عقل و درایت داشته باشد و اندیشه کند ، باطل بودن آن را درک می نماید .

﴿۱۵۶﴾ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ

آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟

در این آیه بعد از ابطال ادعای خرافی آن‌ها با یک دلیل حسی و یک دلیل عقلی ، به سؤمین دلیل می پردازد که دلیل نقلی است .

﴿۱۵۷﴾ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

کتابتان را بیاورید ، اگر راست می گویید !

در کدام کتاب ؟ در کدام نوشته ؟ و در کدام وحی آسمانی ، چنین چیزی آمده و بر کدام پیامبر نازل شده است ؟

نه ، این‌ها چکیده کتب آسمانی نیست ، این‌ها خرافاتی است که از نسلی به نسل دیگر و از جاهلانی به جاهلان دیگر ، منتقل شده و هیچ مبنا و مأخذ خردپسندی ندارد .

﴿۱۵۸﴾ وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا وَ لَقَدْ عَلِمَتْ الْجَنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ

آن‌ها میان او و جن (خویشتاوندی و) نسبتی قائل شدند، درحالی که جَنّان به خوبی

می دانستند که این بت پرستان در دادگاه الهی احضار می شوند .
 منظور از « نَسَب » ، هرگونه نسبت و رابطه است ، هرچند جنبه خویشاوندی نداشته باشد و می دانیم که جمعی از مشرکان عرب ، جن را می پرستیدند و آنها را شریک خدا می پنداشتند و به این ترتیب رابطه ای میان آنها و خداوند قائل بودند .
 قرآن مجید این عقیده خرافی را سخت انکار کرده و می گوید : « جَنَائِي كَمَا بَتَّ يُرْسِتَانِ خَرَأْفِي ،
 آنها را معبود خود می پندارند ، یا رابطه خویشاوندی با خدا برای آنها قائلند ، آری همان جنیان ، به خوبی می دانستند که این بت پرستان خرافی ، در دادگاه عدل الهی برای حساب و مجازات ، احضار می شوند » .

﴿ ۱۵۹ ﴾ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ

منزه است خداوند از توصیفی که آنها می کنند .

﴿ ۱۶۰ ﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ

مگر بندگان مخلص خدا .

به این ترتیب هرگونه توصیفی که مردم درباره خدا می کنند ، نادرست است و خداوند از

آن پاک و منزّه است ، جز توصیفی که بندگان مخلص از او دارند ، بندگان که از هرگونه شرک و هوای نفس و جهل و گمراهی میرا هستند و خدا را جز به آنچه خودش اجازه داده ، توصیف نمی‌کنند .

آری برای شناخت خدا نباید دنبال خرافاتی افتاد که از اقوام جاهلی باقی مانده و انسان از بیان آن‌ها شرم دارد ، باید به سراغ بندگان مخلصی رفت که گفتار آن‌ها، روح انسان را به اوج آسمان‌ها پرواز می‌دهد و در نور وحدانیت او محو می‌سازد ، هرگونه شائبه شرک را از دل می‌شوید و هرگونه « تجسم » و « تشبیه » را از فکر می‌زداید . باید به سراغ سخنان پیامبر و خطبه‌های نهج البلاغه علی علیه السلام و دعا‌های پرمغز امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجاده رفت و در پرتو توصیف‌های این بندگان خدا ، خدا را شناخت.

﴿ ۱۶۱ ﴾ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ

شما و آنچه پرستش می‌کنید ،

﴿۱۶۲﴾ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ

هرگز نمی توانید کسی را (با آن) فریب دهید .

«فَاتِنٌ» اسم فاعل از «فَتَنَ» به معنی فتنه گر و اغوا کننده است .

وسوسه های شما بت پرستان در دل های پاکان و نیکان اثری ندارد و تنها قلوب آلوده و ارواح دوزخی و متمایل به فساد شما است که خود را تسلیم این وسوسه ها می سازد .

﴿۱۶۳﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ ضَالِّ الْجَحِيمِ

مگر آن ها که می خواهند در آتش دوزخ بسوزند .

واژه «ضالی» از ماده «ضَلَّ» به معنی آتش افروختن و داخل شدن در آتش و یا سوختن

و برشته شدن به وسیله آن است .

این سه آیه برخلاف آنچه طرفداران مسلک جبر پنداشته اند ، دلیلی است بر ضد این مکتب و اشاره ای به این حقیقت است که هیچ کس نمی تواند خود را در برابر انحرافات ، معذور بداند و ادعا کند مرا فریب داده و به بت پرستی کشانده اند ، می گوید : شما بت پرستان

توانایی بر «فتنه» و فریب اشخاص ندارید، مگر آن‌ها که با اراده خود، راه دوزخ را پیش گیرند. شاهد این سخن، تعبیر «ضالّ الجحیم» است، زیرا در اصل «ضالی» به صورت اسم فاعل بوده و معمولاً هنگامی که صیغه اسم فاعل را در مورد موجود عاقلی به کار می‌برند، مفهومش انجام کاری از روی اراده و اختیار است، مانند «قاتل»، «جالس» و «ضارب»، لذا «ضالّ الجحیم» یعنی کسی که مایل است خود را به آتش دوزخ بسوزاند و به این ترتیب راه عذر را بر همه منحرّفان می‌بندد.

تعجب از بعضی از مفسران معروف است که آیه را چنین معنی کرده‌اند؛ «شما نمی‌توانید کسی را بفریبید، مگر آن‌ها که مقدر شده جهنمی باشند».

به راستی اگر معنی آیه این است، پیامبران برای چه می‌آیند؟ کتاب‌های آسمانی برای چه منظور نازل شده؟ حساب و کتاب و ملامت و سرزنش بت پرستان در آیات قرآن، چه مفهومی دارد؟ و عدالت خدا کجا خواهد رفت؟ آری باید قبول کرد که اعتراف به مکتب جبر، اصالت مکتب انبیاء را به کلی مخدوش

می‌کند ، همه مفاهیم آن را مسخ می‌نماید و تمام ارزش‌های الهی و انسانی را به نابودی می‌کشاند .

﴿۱۶۴﴾ وَمَا مِنَّا إِلَّاهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ

هریک از ما مقام معلومی داریم .

﴿۱۶۵﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ

و ما همگی (برای اطاعت فرمان خداوند) به صف ایستاده‌ایم .

﴿۱۶۶﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ

و ما همگی تسبیح او می‌گوییم .

آری ما بندگانیم که جان و دل بر کف داریم ، همواره چشم بر امر ، و گوش بر فرمانش سپرده‌ایم ، ما کجا و فرزندى خدا کجا ؟ ما او را از این نسبت‌های زشت و دروغین منزّه می‌شمیریم و از این خرافات و اوهام مشرکان متنفر و بیزاریم .
در حقیقت آیات سه‌گانه فوق به سه قسمت از صفات فرشتگان اشاره می‌کند ؛
نخست این‌که هرکدام رتبه و منزلتی دارند که از آن تجاوز نمی‌کنند .

دیگر این که آن‌ها دائماً آمادۀ اطاعت فرمان خدا در عرصۀ آفرینش و اجرای اوامر و دستورات او در پهنۀ عالم هستی هستند. سوم این که آن‌ها پیوسته تسبیح خدا می‌گویند و او را از آن چه لایق مقامش نیست، منزّه می‌شمرند.

﴿۱۶۷﴾ **وَإِنْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ**

آن‌ها پیوسته می‌گفتند:

﴿۱۶۸﴾ **لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ**

اگر یکی از کتب پیشینان نزد ما بود،

﴿۱۶۹﴾ **لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ**

ما از بندگان مخلص خدا بودیم.

این همه از بندگان مخلص و آنان که خدایشان خالص کرده است، سخن مگوی و پیامبران بزرگی همچون نوح و ابراهیم و موسی و غیر آن‌ها را به رخ ما مکش، ما هم اگر مشمول لطف خدا شده بودیم و یکی از کتب آسمانی بر ما نازل می‌شد،

در زمره این بندگان مخلص بودیم .

این درست به گفتار شاگردان عقب افتاده و رفوزه ای می ماند که برای سرپوش نهادن بر تنبلی خود ، می گویند : ما هم اگر معلم و استاد خوبی داشتیم ، از شاگردان ردیف اول بودیم .

﴿۱۷۰﴾ فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

(اما هنگامی که این کتاب بزرگ آسمانی بر آنها نازل شد) آنها به آن کافر شدند، ولی به زودی نتیجه کار خود را خواهند دانست .

این همه لاف و گزاف نگویند و خود را شایسته قرار گرفتن در صف بندگان مخلص خدا بشمارید ، دروغ شما آشکار شد و ادعاهایتان تو خالی از آب درآمد ، کتابی بهتر از قرآن ، تصور نمی شود و مکتبی بهتر از مکتب تربیتی اسلام نیست ، ولی ببینید چگونه با این کتاب آسمانی برخورد کردید ؟ منتظر عواقب دردناک کفر و بی ایمانی خود باشید .

﴿۱۷۱﴾ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ

و عده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده .

﴿۱۷۲﴾ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ

که آنها یاری می‌شوند .

﴿۱۷۳﴾ وَ اِنْ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

و لشکر ما (در تمام صحنه‌ها) پیروزند .

حزب الله پیروز است

آری پیروزی لشکر حق بر باطل و غلبه جند الله و یاری خداوند نسبت به بندگان مرسل و مخلص ، از وعده‌های مسلم او و از سنت‌های قطعی است که در آیات فوق به عنوان «سَبَقْتُ كَلِمَتُنَا» (این وعده و سنت ما از آغاز بوده) مطرح شده است .
 نظیر این مطلب در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید آمده است ؛ در آیه ۴۷ سوره روم می‌خوانیم : « وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ : یاری کردن مؤمنان ، حقی است مسلم بر ما » .
 در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است : « وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ : هر کس را که به یاری آیین او برخیزد ، یاریش می‌کند » .

و در آیه ۵۱ سورة غافر می خوانیم : « إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ : ما رسولان خود و افراد بالیمان را در زندگی دنیا و در (روز رستاخیز) آن روز که شاهدان به حق قیام می کنند ، یاری می دهیم » .

بدیهی است خداوندی که بر همه چیز توانا است و در وعده های او هرگز تخلف نبوده و نیست ، می تواند به این وعده بزرگ خود ، جامه عمل بپوشاند و همانند سنت های تخلف ناپذیر عالم هستی ، بی کم و کاست مردان حق را پیروز گرداند . این وعده الهی یکی از مهم ترین مسائلی است که رهروان راه حق به آن دلگرمند و از آن روح و جان می گیرند ، هر زمان خسته شوند ، با آن نفس تازه می کنند و خون جدیدی در عروقشان جاری می شود .

﴿ ۱۷۴ ﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ

از آن ها روی بگردان تا زمان معینی (تا زمانی که فرمان جهاد صادر شود) .
این آیه تهدیدی پرمعنی و هول انگیز است که از اطمینان به پیروزی نهایی سرچشمه

می‌گیرد، به خصوص این‌که تعبیر « حَتَّى حِينٍ » (تا مدتی) به صورت سر بسته اداء شده است ، اما تا چه مدت ؟ تا زمان هجرت ؟ تا موقع جنگ بدر ؟ تا فتح مکه ؟ و یا زمانی که شرایط قیام نهایی و عمومی مسلمانان بر ضدّ این کوردلان فراهم گردد ؟ دقیقاً معلوم نیست .

﴿ ۱۷۵ ﴾ **وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ**

و وضع آنها را بنگر (چه بی‌محتواست) اما به زودی آنها (محصول اعمال خود را) می‌بینند .

به زودی پیروزی تو و مؤمنان و شکست ذلّت‌بار خود را در این دنیا و مجازات الهی را در جهان دیگر خواهند دید .

﴿ ۱۷۶ ﴾ **أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ**

آیا آنها برای عذاب ما عجله می‌کنند ؟

﴿ ۱۷۷ ﴾ **فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ**

اما هنگامی که عذاب مادر صحن خانه‌هاشان فرود آید، صبحگاهان بدی خواهند داشت.

تعبیر به «سَخَاة» (صحن خانه و فضای میان خانه‌ها) برای این است که نزول عذاب را در متن زندگی آن‌ها مجسم کند و مبدل شدن کانون آرامش آن‌ها به کانونی از وحشت و اضطراب را نشان دهد. تعبیر به «صَبَاحُ الْمُتَذَرِّينَ» (صبح انذارشدگان) ممکن است اشاره به این باشد که عذاب الهی بر این قوم لجوج و ستمگر – همانند بسیاری از اقوام پیشین – صبحگاهان فرود می‌آید. و یا به این معنی است که مردم همگی در انتظار این هستند که صبحشان با خیر و نیکی شروع شود، اما این‌ها صبحگاهانی بد و تیره و تار در پیش دارند. و یا این که صبح، موقع بیداری است، این‌ها نیز زمانی بیدار می‌شوند که راه نجاتی باقی نمانده و کار از کار گذشته است.

﴿١٧٨﴾ وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ

از آن‌ها روی برگردان تا زمان معینی.

﴿١٧٩﴾ وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ

و وضع کارشان را ببین، آن‌ها نیز به زودی (محصول اعمال خود را) می‌بینند.

دو آیه بالا همان است که قبلاً هم آمده بود، و بار دیگر برای تأکید در این جا تکرار می شود.

﴿۱۸۰﴾ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ

منزه است پروردگار، پروردگار عزّت (و قدرت) از توصیف هایی که آنها می کنند.

﴿۱۸۱﴾ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

و سلام بر رسولان.

﴿۱۸۲﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است.

آن چه در پایان هر کار باید به آن اندیشید

در روایات متعددی که گاه از شخص پیامبر اسلام و گاه از امیر مؤمنان علیه السلام و گاه

از امام باقر علیه السلام نقل شده، می خوانیم: «کسی که می خواهد در روز قیامت اجر و پاداش او با پیمانۀ

بزرگ و کامل داده شود، باید آخرین سخنش در هر مجلسی که می نشیند، این بوده باشد؛ "سُبْحَانَ رَبِّكَ

رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ، وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " . (۱)

آری مجلس خود را با تنزیه ذات خدا و درود فرستادن بر پیامبران او و حمد و شکر در برابر نعمت‌های پروردگار پایان دهد تا اگر کاری نادرست یا سخنی ناروا در آن مجلس از او سر زده ، جبران گردد .

پروردگارا! خودت قول داده‌ای که رسولانت را یاری کرده و جنودت را پیروز گردانی ، ما را در خط رسولان و در صفوف جنودت قرارده و بر دشمنان خون‌خواری که از شرق و غرب عالم برای نابودی و خاموش کردن نور قرآن برخاسته‌اند، پیروز فرما .

پایان سورة صافات

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

سورة ص

فضیلت تلاوت سورة «ص»

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است : « کسی که سورة "ص" را بخواند ، به اندازه هر کوهی که خدا مسخر داوود فرموده بود ، "حسنة" به او می دهد و از آلوده شدن و اصرار بر گناه صغیره و کبیره حفظ می نماید » . (۱)

امام باقر علیه السلام نیز فرموده اند : « کسی که سورة "ص" را در شب جمعه بخواند ، از خیر دنیا و آخرت آن قدر (از سوی خداوند) به او بخشیده می شود که به هیچ کس داده نشده ، جز پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب ، و خدا او و تمام کسانی که از خانواده اش مورد علاقه او هستند ، وارد بهشت می کند ، حتی خدمتگزاری که به او خدمت می کرده است » . (۲)

نام گذاری این سوره ، به سبب آغاز آن می باشد .

۱ و ۲- « مجمع البیان » ، جلد ۸ ، صفحه ۴۶۳ ، آغاز سورة ص .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِنَامِ خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ

ص ، سوگند به قرآنی که متضمن ذکر است (که این کتاب اعجاز الهی است) .
 در نخستین آیه این سوره به حرف "ص" که یکی از حروف مقطعه است ، برخورد می‌کنیم و همان گفتگوهای پیشین در تفسیر این حروف مقطعه مطرح می‌شود که آیا این‌ها اشاره به عظمت قرآن مجید است که از مواد ساده‌ای همچون حروف الفبا تشکیل شده با محتوایی که جهان انسانیت را دگرگون می‌سازد ؟ و این قدرت‌نمایی عجیب خدا است که از آن مواد ساده ، چنین ترکیب شگرفی به وجود آورده است .
 شرح بیشتر پیرامون تفسیر حروف مقطعه را می‌توانید در آغاز سوره‌های بقره ، آل‌عمران و اعراف (در جلد‌های اول و دوم و ششم تفسیر نمونه) مطالعه فرمایید .
 قرآن هم خودش ذکر است و دارای ذکر . «ذِکْر» به معنی یادآوری و زدودن زنگار

غفلت از صفحه دل ، یاد خدا ، یاد نعمت های او ، یاد دادگاه بزرگ رستاخیز و یاد هدف خلقت انسان. آری عامل مهم بدبختی انسان ها ، فراموشی و غفلت است و قرآن مجید آن را زایل می کند . آری بلای بزرگ گمراهان و گنهکاران ، همان فراموشی است ، تا آن جاکه حتی خویشتن و ارزش های وجودی خویش را فراموش می کنند ، چنان که در آیه ۱۹ سوره حشر آمده : « وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند ، خداوند خودشان را نیز از یادشان برد ، آن ها فاسقاند » .

و قرآن وسیله ای برای شکافتن این پرده های نسیان و نوری برای برطرف ساختن ظلمات غفلت و فراموش کاری است ، آیاتش انسان را به یاد خدا و معاد می اندازد و جمله هایش ، انسان را به ارزش های وجودی خویش آشنا می سازد .

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ ﴿٢﴾

ولی کافران گرفتار غرور و اختلافند .

« عِزَّة » به گفته « راغب » در « مفردات » حالتی است که مانع مغلوب شدن انسان می گردد

(حالت شکست‌ناپذیری) و در اصل از «عَزَّاز» به معنی سرزمین صلب و محکم و نفوذناپذیر گرفته شده است ... و آن بر دو گونه است ؛ گاه «عزت ممدوح» و شایسته است ، چنان‌که ذات پاک خدا را به «عزیز» توصیف می‌کنیم و گاه «عزت مذموم» و آن نفوذناپذیری در مقابل حق و تکبر از پذیرش واقعیات می‌باشد و این عزت ، درحقیقت ذلت است . « شِقَاق » از ماده « شَقَّ » در اصل به معنی شکاف است ، سپس به معنی اختلاف نیز به کار رفته ، زیرا اختلاف ، سبب می‌شود که هر گروهی در شَقِّ قرار گیرد .

قرآن در این جا مسأله نفوذناپذیری و کبر و غرور و پیمودن راه جدایی و شکاف و تفرقه را عامل بدبختی کفار شمرده ، آری این‌ها صفات زشت و شومی است که روی چشم و گوش انسان پرده می‌افکند و حس تشخیص را از انسان می‌گیرد و چه دردناک است که چشم و گوش ، باز باشد اما آدمی کور و کر باشد.

﴿ ۳ ﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرُونٍ فَتَنَّاوَا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ

چه بسیار اقوامی را که پیش از آن‌ها هلاک کردیم و به هنگام نزول عذاب ، فریاد

می‌زدند، ولی وقت نجات گذشته بود.

واژه «لأت» برای نفی است و در اصل از «لاء نافی» بوده و «تاء تأنیث» برای تأکید بر آن افزوده شده است.

«مَنَاص» از ماده «نَوَص» به معنی پناهگاه و فریادرس است، می‌گویند: عرب هنگامی که حادثه سخت و وحشتناکی رخ می‌داده مخصوصاً در جنگ‌ها، این کلمه را تکرار می‌کرد و می‌گفت: «مَنَاص، مَنَاص: پناهگاه کجا است؟ پناهگاه کجا است؟» و چون این مفهوم با فرار مقارن است، گاهی به معنی محل فرار نیز آمده است.

از تجارب دیگران استفاده کنید

آن روز که پیامبران الهی و اولیای حق، آن‌ها را اندرز دادند و از عاقبت شوم اعمالشان برحذر داشتند، نه تنها گوش شنوا نداشتند، بلکه به استهزاء و سخریه و آزار مؤمنان و حتی قتل آن‌ها پرداختند و فرصت‌ها ازدست رفت و پل‌های پشت‌سر ویران گشت و درحالی عذاب استیصال برای نابودی آن‌ها نازل شد که درهای توبه و بازگشت همه بسته شده بود و

فریادهای استغاثه آنها به جایی نرسید .

به هر حال این غافلان مغرور تا فرصت در دست داشتند که به آغوش پرمهر لطف خدا پناه برند، از آن استفاده نکردند و به هنگامی که فرصت‌ها از دست رفت و عذاب استیصال^(۱) نازل شد، این فریادهای استغاثه و تلاش برای پیدا کردن راه فرار و پناهگاه به جایی نمی‌رسد . این سنت پروردگار در همه اقوام پیشین بوده و در آینده نیز ادامه خواهد داشت، چراکه برای سنت او تغییر و تبدیلی نیست .

افسوس که بسیاری از مردم حاضر نیستند از تجارب دیگران استفاده کنند، باید خودشان بار دیگر تجربه‌های تلخ را بیازمایند، تجربه‌هایی که گاه در طول عمر انسان تنها یک بار رخ می‌دهد و نوبت به بار دوم نمی‌رسد و به اصطلاح اول و آخر آن یکی است .

۱- "عذاب استیصال"، عذابیه است که اهل آن را از بیخ و بن برکنند و نابود سازد .

﴿ ۴ ﴾ وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالِ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ

آنها تعجب کردند که چرا پیامبر انذارکننده‌ای از میان آنها برخاسته و کافران گفتند : این ساحر دروغگویی است .

تعجب آنها از این بود که محمد یک نفر از خود آنها است ، چرا فرشته‌ای از آسمان نازل نشده ؟ آنها این نقطه بزرگ قوت را نقطه ضعف می‌پنداشتند ، کسی که از میان توده مردم برخاسته بود ، از نیازها و دردهای آنها باخبر بود و با مشکلات و مسائل زندگی آنان آشنایی داشت ، می‌توانست در همه چیز الگو و اسوه باشد ، آنها این امتیاز بزرگ را به عنوان یک نقطه تاریک در دعوت پیامبر تلقی می‌کردند و از آن تعجب داشتند .

گاه از این مرحله نیز فراتر رفته و گفتند : این ساحر دروغگویی است . نسبت دادن سحر به پیامبر ، به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق‌العاده او در افکار بود و نسبت دادن کذب به او ، به خاطر این بود که برخلاف سنت‌های خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمانات آن محیط محسوب می‌شد ، قیام کرد و

برضد آن سخن می‌گفت و دعوی رسالت از سوی خدا داشت .

﴿ ۵ ﴾ أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ

آیا او به جای این همه خدایان ، خدای واحدی قرار داده؟ این راستی چیز عجیبی است .

آیا به جای این همه خدا ، یک خدا را بپذیریم ؟

واژه «عُجَاب» معنی مبالغه را می‌رساند و به امور بسیار عجیب گفته می‌شود . این سبک مغزان فکر می‌کردند هر قدر تعداد معبودهای آن‌ها بیشتر شود ، قدرت و اعتبار نفوذ آن‌ها بیشتر خواهد بود و به همین دلیل خدای یکتا ، چیز کمی به نظر آن‌ها می‌رسید ، درحالی که می‌دانیم اشیاء متعدد از نظر فلسفی همیشه محدودند و وجود نامحدود ، یکی بیشتر نیست ، به همین دلیل تمام مطالعات در خداشناسی به خط «توحید» منتهی می‌شود .

﴿ ۶ ﴾ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى الْهَيْكَمِ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ

سرکردگان آن‌ها بیرون آمدند و گفتند : بروید و خدایانتان را محکم بچسبید که

می خواهند مارا به سوی بدبختی بکشانند.

«إِنْطَلَقَ» از ماده «إِنْطِلَاقَ» به معنی بیرون رفتن با سرعت و توأم با رهاساختن کار قبلی است و در این جا اشاره به رهاساختن مجلس ابوطالب با قهر و خشم است. «مَالًا» اشاره به اشراف و سرشناسان قریش است که به سراغ ابوطالب آمدند که بعد از بیرون آمدن از آن مجلس، به یکدیگر و یا به پیروان خود می گفتند: «دست از بت‌ها برندارید و معبودهایتان را محکم بچسبید».

جمله «لَشَيْءٍ يُزَادُ» مفهومی این است که: این مسأله، چیزی است خواسته شده و چون جمله سربسته‌ای است، مفسران تفسیرهای بسیاری برای آن ذکر کرده‌اند، که تفسیر مناسب‌تر این است که جمله مذکور، اشاره به دعوت پیامبر اسلام است و منظور این است که این دعوت، توطئه‌ای است که هدفش ماییم، ظاهر آن دعوت به سوی الله و باطنش حکومت بر ما و سیادت و ریاست بر عرب است و این‌ها همه بهانه‌ای است برای این مطلب، شما مردم بروید و محکم بر آیین خود بایستید و تحلیل درباره این توطئه را به ما

سران قوم واگذارید .

این چیزی است که سردمداران باطل همیشه برای خاموش کردن صدای رهروان راه حق مطرح می‌کردند ، آن را توطئه می‌نامیدند ، توطئه‌ای که باید سیاستمداران آن را به دقت تحلیل کرده و برای مبارزه با آن برنامه تنظیم کنند و اما توده مردم باید بی‌اعتنا از کنار آن بگذرند و به آن‌چه در دست دارند ، سخت بچسبند .

به‌رحال سران بت‌پرستان می‌خواستند با این سخن ، روحیه متزلزل پیروان خود را تقویت کنند و از سقوط هرچه بیشتر اعتقاداتشان جلوگیری به‌عمل آورند ، اما چه تلاش بیهوده‌ای .

﴿ ۷ ﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا خِتِلَافٌ

ما هرگز چنین چیزی از پدران خود نشنیده‌ایم ، این فقط یک دروغ است .

تعبیر به « الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ » ممکن است اشاره به جمعیت پدرانشان باشد که نسبت به آن‌ها آخرین ملت بودند .

« اِخْتِلَافٌ » از ماده « خَلَقَ » در اصل به‌معنی ابداع چیزی بدون سابقه است ، سپس این

کلمه به "دروغ" نیز اطلاق شده ، چراکه دروغگو در بسیاری از مواقع مطالب بی سابقه‌ای را مطرح می‌کند، بنابراین منظور از «إِخْتِلَاقُ» در آیه مورد بحث این است که ادعای توحید ، ادعای نوظهور و بی سابقه‌ای است که محمد آن را مطرح کرده و در میان ما و پیشینیانمان کاملاً ناشناخته بوده است و این خود دلیل بر بطلان آن است .

﴿ ۸ 〉 **ءَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ**

آیا از میان همه ما، قرآن تنها بر او (محمد) نازل شده؟ آن‌ها در حقیقت در اصل وحی من تردید دارند ، بلکه آن‌ها هنوز عذاب الهی را نچشیده‌اند (که این چنین گستاخانه سخن می‌گویند).

مشرکین مکه می‌گفتند : از میان این همه پیرمردان پارس و سن و سال ، این همه افراد ثروتمند و سرشناس ، آیا کسی پیدا نشد که خدا ، قرآنش را بر او نازل کند ، جز محمد یتیم تهیدست ؟ این منطق منحصر به آن زمان نبود که در عصر و زمان ما نیز هرگاه مسئولیت مهمی به کسی واگذار شود، روح حسادت شعله‌ور می‌گردد ، چشم‌ها خیره و گوش‌ها تیز می‌شود ،

نقزدها و بهانه گیری ها آغاز می گردد و می گویند: آدم پیدا نمی شد که این کار به فلان کس که از خانواده گمنام و فقیری است، واگذار شده ؟

بدیهی است این تعجب ها و انکارها که علاوه بر حسد و حب دنیا، سرچشمه دیگری یعنی اشتباه در «تشخیص ارزش ها» داشت، هرگز نمی توانست معیار منطقی برای قضاوت باشد، مگر شخصیت انسان در اسم و آوازه پول و مقام و سن و سال او است ؟ مگر رحمت الهی بر این معیارها تقسیم می شود ؟

لذا در دنباله آیه می فرماید: درد آنها چیز دیگری است « آنها در حقیقت در اصل وحی و ذکر من شک و تردید دارند » (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي) .

ایراد به شخص محمد بهانه ای بیش نیست و این شک و تردید آنها در مسأله نه به خاطر وجود ابهام در قرآن مجید است، بلکه سرچشمه آن هوا و هوس ها و حب دنیا و حسادت ها است .

و سرانجام در فرار پایانی آیه، آنها را به عذاب تهدید می کند، آری همیشه گروهی

وجود دارند که گوششان بدهکار منطق و حرف حساب نیست و چیزی جز تازیانه‌های عذاب، آنان را از مرکب غرورشان پیاده نمی‌کند، باید مجازات شوند که درمانشان تنها عذاب الهی است.

﴿۹﴾ اَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ
مگر خزائن رحمت پروردگار قادر و بخشنده‌ات نزد آنها است (تا به هرکس میل دارند، بدهند)؟

خداوند به مقتضای این‌که «رَبِّ» است (و پروردگار و مالک و مربی عالم هستی و جهان انسانیت است) کسی را برای رسالتش برمی‌گزیند که بتواند مردم را در مسیر تکامل و تربیت، رهبری کند و به مقتضای «عَزِيز» بودنش، مغلوب خواسته هیچ‌کس نیست، تا مقام رسالت را به فرد نالایقی واگذارد و اصولاً مقام نبوت مقامی است پس عظیم که تنها خدا قدرت دارد آن‌را به کسی بدهد و به مقتضای «وَهَّاب» بودنش، هرچه را بخواهد و به هرکس صلاح بداند، می‌بخشد.

« وَهَابٌ » صیغهٔ مبالغه و به معنی بسیار بخشنده است ، اشاره به این که نبوت ، تنها یک موهبت نیست ، بلکه موهبت های متعددی است که دست به دست هم می دهد تا کسی بتواند عهده دار آن منصب گردد، موهبت علم و تقوا و عصمت و شجاعت و شهامت .
 ﴿۱۰﴾ اَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلَيَرْتَقُوْا فِی الْاَسْبَابِ
 یا این که مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو است ، از آن آنهاست ؟ (اگر چنین است) به آسمان ها بروند (و جلوی نزول وحی بر قلب پاک محمد را بگیرند) .

این سخن در حقیقت تکمیلی است بر بحث گذشته ، در آن جا که می گفت : « خزائن رحمت پروردگار در دست شما نیست که به هر کس که با تمایلات هوس آلودتان هماهنگ است ، ببخشید » .

حال می گوید : « اکنون که این خزائن به دست شما نیست و فقط در اختیار خدا است ، تنها راهی که در پیش دارید ، این است که به آسمان ها بروید و مانع نزول وحی او شوید ، و

خود می‌دانید که از این کار نیز سخت عاجز و ناتوانید .

بنابراین نه «مقتضی» در اختیار شما است و نه قدرت بر ایجاد «مانع» دارید ، با این حال چه کاری از دست شما ساخته است ؟ از حسد بمیرید و هرکار از دستتان ساخته است ، انجام دهید .

﴿ ۱۱ ﴾ جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ

(آری) این‌ها لشکر کوچک شکست‌خورده‌ای از احزابند .

دشمنان سرسخت اسلام ، لشکر کوچک شکست‌خورده هستند

« هُنَالِكَ » به معنی آن‌جا و برای اشاره به بعید است ، به همین دلیل جمعی آن را اشاره به شکست مشرکان در جنگ « بدر » می‌دانند که در نقطه نسبتاً دوردستی از مکه واقع شده است . تعبیر به « أَحْزَاب » ظاهراً اشاره به تمام گروه‌هایی است که بر ضد پیامبران قیام کردند و خداوند آن‌ها را درهم کوبید ، این جمعیت مشرکان ، گروهک کوچکی از آن گروه‌ها هستند که به سرنوشت آن‌ها گرفتار خواهند شد (شاهد این سخن ، آیات آینده است که به این

مسأله تصریح کرده).

فراموش نکنیم که این سوره، مکی است و این سخن را قرآن زمانی می‌گوید که مسلمانان در اقلیت شدیدی بودند، آن‌چنان که ممکن بود مشرکان آن‌ها را همچون یک لقمه بربایند؛ «تَخَافُونَ أَنْ يَخْطَفَكُمْ النَّاسُ: می‌ترسید که مردم شما را بربایند» (۲۶ / انفال). آن روز هیچ نشانه‌ای از پیروزی برای مسلمانان به چشم نمی‌خورد. آن روز پیروزی‌های «بدر» و «احزاب» و «حنین» پیش نیامده بود، ولی قرآن با قاطعیت گفت: «این دشمنان سرسخت، لشکر کوچکی هستند که دچار شکست خواهند شد». امروز هم قرآن همین بشارت را به مسلمانان جهان که از هر سو در محاصره قدرت‌های متجاوز و ستمگر قرار گرفته‌اند، می‌دهد که اگر همچون مسلمانان نخستین بر سر عهد و پیمان خدا بایستند، او نیز وعده خودش را در زمینه شکست جنود احزاب تحقق خواهد بخشید.

﴿۱۲﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَارِ
 قبل از آن‌ها قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند.

﴿۱۳﴾ وَ تَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْآيَةِ الْأُولَى الْأَحْزَابُ

و قوم تمود و لوط و اصحاب الایکه (قوم شعیب)، اینها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند).

احزاب شگانه جاهلیت و عذاب خاص هر کدام از آنها

اینها شش گروه از احزاب جاهلی و بت پرست بودند که برضد پیامبران بزرگی قیام کردند و آنچه در توان داشتند، در تکذیب و آزار پیامبران و مؤمنان به کار گرفتند، اما سرانجام عذاب الهی دامانشان را گرفت و همچون مزرعه خشک شده، آنها را درو کرد.

- ✍ قوم «نوح» در برابر این پیامبر عظیم الشان: آنها با طوفان و بارانهای سیلابی نابود شدند.
- ✍ قوم عاد در مقابل حضرت «هود»؛ این قوم با تندبادی کوبنده از بین رفتند.
- ✍ فرعون در برابر «موسی» و «هارون»؛ آنها با امواج رود نیل منهدم شدند.
- ✍ قوم تمود در برابر «صالح»؛ این قوم با صاعقه ای عظیم (صیحه ای آسمانی) نابود شدند.
- ✍ قوم لوط در برابر حضرت «لوط»؛ آنها با زلزله ای وحشتناک توأم با بارانی از

سنگ‌های آسمانی ازین رفتند .

و اصحاب الایکه در برابر «شعیب» ؛ این‌ها با صاعقه‌ای مرگبار منهدم شدند .
ترتیب «آب» و «باد» و «خاک» و «آتش» که وسایل اصلی زندگی انسان را تشکیل
می‌دهند، مأمور مرگ آن‌ها شدند و چنان طومار عمر این سرکشان یاغی را درهم نوردیدند
که اثری از آن‌ها باقی نماند .

این مشرکان مکه باید بیندیشند نسبت به این اقوام ، گروه کوچکی بیش نیستند ، چرا از
خواب غفلت بیدار نمی‌شوند ؟

توصیف فرعون به «ذوالاوتاد» (صاحب میخ‌های محکم) که در آیات فوق صریح‌تر و در
آیه ۱۰ سورة فجر آمده است ، کنایه از استحکام قدرت فرعون و فرعونیان است ، این
تعبیر در سخنان روزمره نیز به معنی استحکام به کار می‌رود ، گفته می‌شود :
«فلان‌کس میخ‌هایش محکم است» یا « میخ‌های این کار، کوبیده شده» و یا «چهار میخ
شده است» چراکه همیشه برای استحکام بنا یا خیمه‌ها ، از انواع میخ‌ها استفاده می‌کنند .

« أَئِکَّةَ » به معنی درخت و « أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ » همان قوم حضرت شعیب هستند که در سرزمینی پرآب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می‌کردند. (در جلد ۱۱ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۷۸ سوره حجر، در مورد این مسأله به طور مشروح سخن گفته شده است).

﴿۱۴﴾ **إِنْ كُلُّ الْكَاذِبِ الرُّسُلِ فَحَقَّ عِقَابُ**

هریک از این گروه‌ها رسولان را تکذیب کردند و عذاب الهی درباره آن‌ها تحقق یافت. تاریخ نشان می‌دهد که چگونه هر گروهی از آن‌ها به بلایی جان سپردند و در مدت کوتاهی شهر و دیارشان به ویرانه‌ای تبدیل شد و نفراتشان به جسد‌هایی بی‌روح. ﴿۱۵﴾ **وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهُمْ مِنْ فَوَاقٍ** این‌ها (با این اعمالشان) انتظاری جز این نمی‌کشند که یک صیحه آسمانی فرود آید، صیحه‌ای که در آن بازگشت نیست (و همگی را نابود سازد). «فَوَاقٍ» به طوری که بسیاری از اهل لغت و تفسیر گفته‌اند، در اصل به معنی فاصله‌ای است که در میان دو مرتبه نوشیدن شیر از پستان می‌باشد، زیرا هنگامی که شیر

به طور کامل دوشیده شود ، کمی باید صبر کرد تا مجدداً شیر در پستان جمع شود .
و نیز از آنجاکه این فاصله برای بازگشت شیر به پستان است ، این تعبیر به معنی بازگشت
و رجوع نیز آمده است و از همین جهت بهبودی مریض را «إفاقه» می گویند ، چراکه سلامت
و تندرستی به او بازمی گردد .

آیا این مشرکان مکه با این کارهای خود ، سرنوشتی بهتر از آن اقوام گذشته می توانند
داشته باشند ؟ در حالی که اعمال آنها همان اعمال است و سنت خداوند همان سنت ؟
این بی خبران با تکذیب و انکار آیات الهی و نسبت های ناروا درباره پیامبر اسلام
و اصرار و لجاجت بر بت پرستی ، ظلم و فساد ، گویی در انتظار عذاب الهی نشسته اند ،
عذابی که خرمن عمر آنها را بسوزاند و یا صیحه ای که به عمر جهان پایان دهد و آنها را به
راهی غیر قابل بازگشت ببرد .

این صیحه وحشتناک هیچ گونه بازگشت و راحت و آرامش و سکونی در آن نیست و
هنگامی که تحقق یافت ، همه درها به روی انسان بسته می شود ، نه پشیمانی سودی دارد ، نه

امکان جبران موجود است و نه فریادها به جایی می‌رسد .

﴿ ۱۶ ﴾ **وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ**

آنها (از روی خیره‌سری) گفتند: پروردگارا! نصیب ما را از عذابت هر چه زودتر قبل از روز حساب به ما ده .

« قِط » در اصل به معنی چیزی است که از عرض بریده می‌شود و « قَدْ » به معنی چیزی است که از طول بریده می‌شود و از آن‌جا که نصیب و سهمیه معین هر کس ، گویی چیزی مقطوع و بریده شده است ، این واژه در معنی سهم نیز به کار رفته است . این کوردلان مغرور آن‌چنان مست باده غرور بودند که حتی عذاب الهی و دادگاه عدلش را به باد مسخره گرفتند و می‌گفتند : چرا سهمیه عذاب ما تأخیر کرد ؟ چرا خدا زودتر سهمیه ما را نمی‌دهد ؟

در میان اقوام پیشین این چنین سبک‌مغزان از خودراضی نیز کم نبودند ، اما در لحظه گرفتاری در چنگال عذاب الهی ، مانند حیوانات نعره می‌کشیدند و کسی به فریادشان نمی‌رسید .

«جهل» و «غرور» دو صفت بسیار زشت و مذموم است که غالباً از یکدیگر جدانمی شود؛ جاهلان، مغرورند و مغروران، جاهل و آثار این دو در مشرکان عصر جاهلیت فراوان به چشم می خورد.

﴿۱۷﴾ **إِصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ**
در برابر آنچه می گویند، شکیا باش و به خاطر یاور بنده ما داوود صاحب قدرت و توبه کار را.

از زندگی داوود درس بیاموز

«أَیَّد» جمع «یَد» به معنی دست می باشد، سپس به مناسبت این که دست، مظهر قدرت و بخشیدن نعمت و سلطه و مالکیت است، در همه این معانی به کار رفته است. و داوود به هر دو معنی «ذَا الْأَیَّد» بود، نیروی جسمانی اش در حدی بود که درمیدان جنگ بنی اسرائیل باجالوت جبار ستمگر، با یک ضربه نیرومند به وسیله سنگی که از فلاخن رها کرد، جالوت را از بالای مرکب به روی خاک افکند و در خون خود غلطید.

بعضی نوشته‌اند : سنگ سینه او را شکافت و از آن طرف بیرون آمد .
و از نظر قدرت سیاسی ، حکومتی نیرومند داشت که با قدرت تمام در برابر دشمنان
می‌ایستاد ، حتی گفته‌اند : در اطراف محراب عبادت او ، هزاران نفر شب تا به صبح به حال
آماده‌باش بودند .
و از نظر قدرت معنوی و اخلاقی و نیروی عبادت چنان بود که بسیاری از شب را بیدار
بود و به عبادت پروردگار مشغول و نیمی از روزهای سال را روزه می‌گرفت .
از نظر نعمت‌ها ، خداوند انواع نعم ظاهری و باطنی را به او ارزانی داشته بود ، خلاصه
این‌که داوود مردی بود نیرومند در جنگ‌ها، در عبادت ، در علم و دانش و در حکومت و
هم صاحب نعمت‌فراوان .
« اَوَّاب » از ماده « اَوَّب » به معنی بازگشت اختیاری به سوی چیزی است و
از آن‌جا که « اَوَّاب » صیغه مبالغه می‌باشد ، اشاره به این است که او بسیار به سوی
پروردگارش بازگشت می‌کرد و از کوچک‌ترین غفلت و ترک‌اولی توبه می‌نمود .

﴿ ۱۸ ﴾ اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْاشْرَاقِ

ما کوه‌ها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می‌گفتند .

﴿ ۱۹ ﴾ وَالطَّيْرِ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ اَوَابٌ

پرنندگان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند) و همه این‌ها بازگشت‌کننده به سوی او بودند .

در این‌که همصدا شدن کوه‌ها و پرنندگان با داوود ، چگونه بوده است ، باید گفت : این تسبیح توأم با صدای ظاهری و همراه با نوعی درک و شعور بوده که در باطن ذرات عالم است ، طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یک‌نوع عقل و شعور برخوردارند و هنگامی که صدای دل‌انگیز این پیامبر بزرگ را به وقت مناجات می‌شنیدند، با او همصدا می‌شدند و غلغلۀ تسبیح آن‌ها درهم می‌آمیخت .

این از قدرت خدا بعید نیست ، این زمزمه‌ای بود که در درون این موجودات جهان و در مکنون باطن آن‌ها همیشه جریان داشت ، اما خداوند به نیروی اعجاز آن را برای داوود

ظاهر می‌ساخت ، همان‌گونه که در مورد تسبیح سنگریزه در کف پیغمبر اسلام نیز مشهور است .

﴿ ۲۰ ﴾ وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ

و حکومت او را استحکام بخشیدیم ، هم دانش به او دادیم و هم داوری عادلانه .
« حِکْمَة » در این جا به معنی علم و دانش و نیروی تدبیر امور کشور یا مقام نبوت و یا همه این‌ها است .

تعبیر از داوری به « فَضَّلَ الْخِطَابِ » ، به خاطر آن است که « خِطَابِ » همان گفتگوهای طرفین نزاع است و « فَضَّلَ » به معنی قطع و جدایی است .
و می‌دانیم گفتگوهای صاحبان نزاع هنگامی قطع خواهد شد که داوری صحیحی بین آن‌ها بشود، لذا این تعبیر به معنی قضاوت عادلانه آمده است .

این احتمال در تفسیر این جمله نیز وجود دارد که خداوند منطق نیرومندی که از فکر بلند و عمق اندیشه ، حکایت می‌کرد ، در اختیار داوود گذارد ، نه تنها در مقام داوری ، که

در همه جا سخن آخر و آخرین سخن را بیان می کرد .

ده صفت برجسته حضرت داوود عليه السلام

بعضی از مفسران از چند آیه فوق ، ۱۰ موهبت بزرگ الهی برای داوود استفاده کرده اند که هم مقام والای این پیامبر را روشن می کند و هم ویژگی های یک انسان کامل را ؛

❧ ۱- به پیامبر اسلام با آن عظمت مقام، دستور می دهد که در صبر و شکیبایی به داوود اقتدا کند و از تاریخ او کمک گیرد (إِضْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ) .

❧ ۲- او را به مقام عبودیت و بندگی توصیف می کند و در واقع نخستین ویژگی او را همین مقام عبودیتش می شمرد (عَبَدْنَا دَاوُدَ) . نظیر این معنی را در مورد پیامبر اسلام درمسأله معراج می خوانیم ، آن جا که می گوید : « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ ... : منزه است خداوندی که بنده خود را شبانه حرکت داد » (۱ / اسراء) .

❧ ۳- او دارای قوت و قدرت بر اطاعت پروردگار و پرهیز از گناه و تدبیر امور مملکت بود (ذَا الْأَيْدِ) همان گونه که در مورد پیغمبر گرامی اسلام نیز می خوانیم : « هُوَ

الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ: او کسی است که تو را باری خود تقویت کرد، همچنین به وسیله مؤمنان» (۶۲ / انفال) .

❧ ۴- او را به اَوَاب بودن که مفهومش بازگشت مکرر و رجوع پی در پی به ساحت قدس خداوند است، توصیف می کند (إِنَّهُ اَوَابٌ) .

❧ ۵- تسخیر کوه ها با او در تسبیح صبحگاهان و شامگاهان را از افتخاراتش می شمرد (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ) .

❧ ۶- هم آوازی پرندگان با او در نیایش و تسبیح خدا را یکی از مواهب خدادادی او می شمرد (وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً) .

❧ ۷- نه تنها در آغاز با او هم صدا بودند که هر بار او به تسبیح خدا بازمی گشت، با او هم آواز می شدند (كُلُّ لَهُ اَوَابٌ) .

❧ ۸- خداوند ملک و حکومتی به او داد که پایه های آن را محکم ساخته بود و وسایل مادی و معنوی برای نیل به این مقصود را در اختیارش گذارده بود (وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ) .

﴿ ۹ - سرمایه دیگر خدادادیش علم و دانش فوق العاده بود ، همان علم و دانشی که هرجا باشد ، منبع خیر کثیر و سرچشمه هر نیکی و برکت است (وَ اتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ) .
 ﴿ ۱۰ - و بالاخره منطقی نیرومند و گفتاری مؤثر و نافذ ، و قدرت بر داوری قاطع و عادلانه به او ارزانی شده بود (وَ فَضَّلَ الْخُطَابِ) .^(۱)

و بدرستی پایه های هیچ حکومتی بدون این صفات ؛ علم ، قدرت منطق ، تقوای الهی ، توانایی بر ضبط نفس و نیل به مقام عبودیت پروردگار محکم نمی شود .

﴿ ۲۱ ﴾ وَ هَلْ آتَيْكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ

آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند ، به تو رسیده است ؟
 « خَضَم » در اصل معنی مصدری دارد و به معنی نزاع کردن است ، ولی بسیار می شود

۱- « تفسیر کبیر فخر رازی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۸۳ ، ذیل آیات مورد بحث .

که به طرفین نزاع نیز «خَصْم» می‌گویند، این کلمه بر مفرد و جمع، هر دو اطلاق می‌شود و گاه جمع آن به صورت «خُصُوم» آمده است.

«تَسَوُّرُوا» از ماده «سُور» به معنی دیوار بلندی است که اطراف خانه یا شهر را گرفته باشد، ولی باید توجه داشت که این ماده در اصل به معنی پریدن و بالا رفتن است. «مِحْزَاب» به معنی صدر مجلس و یا غرفه‌های فوقانی است و چون محل عبادت در آن قرار می‌گرفته، تدریجاً به معنی معبد به کار رفته است و در استعمالات روزمره خصوصاً به مکانی که امام جماعت برای اقامه نماز جماعت می‌ایستد، گفته می‌شود. در «مفردات» از بعضی نقل شده که «محراب» مسجد را از این نظر محراب گفته‌اند که محل حرب و جنگ با شیطان و هوای نفس است.

﴿۲۲﴾ **إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ**

هنگامی که (بی‌هیچ مقدمه) بر او وارد شدند و آواز مشاهده آن‌ها وحشت کرد، گفتند:

نترس ، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده ، اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت فرما .
 «تُشْطِطُ» از ماده «شَطَطَ» در اصل به معنی دوری زیاد است و از آن جاکه ظلم و ستم ، انسان را از حق بسیار دور می کند ، واژه «شَطَطَ» در این معنی به کار رفته و همچنین به سخنی که دور از حقیقت باشد ، اطلاق می شود .

﴿۲۳﴾ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ

این برادر من است ، نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم ، اما او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار و از نظر سخن بر من غلبه کرده است .
 «نَعْجَةً» به معنی میش (گوسفند ماده) است و به گاو وحشی و گوسفند کوهی ماده نیز اطلاق می شود .

« أَكْفَلْنِيهَا » از ماده «كَفَّلَ» در این جا کنایه از واگذار کردن است (معنی جمله این

است که کفالت آن را به من واگذار ، یعنی آن را به من ببخش) .

« عَزَّنِي » از ماده « عَزَّت » به معنی غلبه است و مفهوم جمله این است که :
« او بر من غلبه کرد » .

﴿ ۲۴ ﴾ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي
بِعُضُهِمْ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَذْيَانِ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ
دَاوُدَ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ

(داوود) گفت : مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش هایش بر
تو ستم کرده و بسیاری از دوستان به یکدیگر ستم می کنند ، مگر آن ها که ایمان
آورده اند و عمل صالح دارند ، اما عده آنان کم است . داوود گمان کرد ما او را (با این
ماجرای) آزموده ایم ، از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد .

آزمون بزرگ داوود

« خُلَطَاء » جمع « خَلِيط » به معنی اشخاص یا اموری است که با یکدیگر مخلوطند و به

دوست و شریک و همسایه نیز اطلاق می‌شود ، با این‌که ظلم و تعدی مخصوص این‌ها نیست ، اما ذکر خصوص این گروه ، یا به خاطر تماسی است که باهم دارند و در این تماس خواه ناخواه برخوردهایی پیش می‌آید و یا به خاطر آن است که از آن‌ها انتظار ظلم و ستم نیست . « خَرَّ » از ماده « خَرِیر » به معنی سقوط از بلندی و توأم با صدا است ، مانند صدای آبشار و از آن‌جا که افراد سجده‌کننده ، گویی از بلندی سقوط می‌کنند و به هنگام سجده ، تسبیح می‌گویند ، این تعبیر ، کنایه از سجده کردن آمده است .

تعبیر به « زَاكِعًا » در آیه مورد بحث ، یا به خاطر آن است که رکوع در لغت به معنی سجده نیز آمده و یا رکوع ، مقدمه‌ای است برای سجده .

﴿ ۲۵ ﴾ فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ

ما این عمل را بر او بخشیدیم و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است . واژه « زُلْفَى » به معنی مقام (و قرب در پیشگاه خدا) است و « حُسْنَ مَآبٍ » اشاره به بهشت و نعمت‌های اخروی می‌باشد .

﴿ ۲۶ ﴾ يٰدَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

ای داوود ! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می سازد، کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

ویژگی های پنجگانه حکومت الهی و حاکم عادل

این آیه از پنج جمله که هر کدام حقیقتی را دنبال می کند، تشکیل یافته است؛ نخست مقام خلافت داوود در زمین است، آیا منظور جانشینی انبیای پیشین است یا خلافت الهی؟ معنی دوم مناسب تر به نظر می رسد و با آیه ۳۰ سوره بقره؛ «وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِیْفَةً: به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین خلیفه ای قرار دهم»، سازگارتر است.

البته خلافت به معنی واقعی کلمه در مورد خداوند معنی ندارد ، زیرا تنها در مورد کسانی که وفات یا غیبت دارند ، صحیح است ، بلکه منظور از آن نمایندگی او است در میان بندگان و اجرای اوامر و فرمان‌های او در زمین .

این جمله نشان می‌دهد که حکومت در زمین باید از حکومت الهی نشأت گیرد و هر حکومتی از غیر این طریق باشد ، حکومتی ظالمانه و غاصبانه است .

در جمله دوم دستور می‌دهد ؛ اکنون که این موهبت بزرگ به تو داده شده ، وظیفه تو این است که در میان مردم به حق ، حکم کنی ، درحقیقت نتیجه خلافت الهی ، حکومت حق است و از این جمله می‌توان استفاده کرد که حکومت حق نیز تنها از خلافت الهی ناشی می‌شود و محصول مستقیم آن است .

در جمله سوم به مهمترین خطری که یک حاکم عادل را تهدید می‌کند ، اشاره کرده ، می‌گوید : «هرگز از هوای نفس ، پیروی مکن» .

آری هوای نفس ، پرده ضخیمی بر چشمان حقیقت بین انسان می‌افکند و میان او

و عدالت، جدایی می‌اندازد.

لذا درجمله چهارم می‌گوید: «اگر از هوای نفس پیروی کنی، تو را از راه خدا که همان راه حق است، باز می‌دارد.» بنابراین هر جا گمراهی است، پای هوای نفس در میان است و هر جا هوای نفس است، نتیجه آن گمراهی است.

حاکمی که پیرو هوای نفس باشد، منافع و حقوق مردم را فدای مطامع خویش می‌کند و به همین دلیل حکومتش ناپایدار و مواجه با شکست خواهد بود.

ممکن است هوای نفس در این جا معنی وسیعی داشته باشد که هم هوای نفس خود انسان را شامل شود و هم هوای نفس مردم را، و به این ترتیب قرآن، قلم بطلان بر مکتب‌هایی که پیروی از افکار عمومی را — هر چه باشد — برای حکومت‌ها لازم می‌شمرند، می‌کشد، چرا که نتیجه هردو گمراهی از طریق خدا و صراط حق است.

ما امروز شاهد آثار نکبت‌بار این طرز تفکر در دنیای به اصطلاح متمدن هستیم که گاهی شنیع‌ترین اعمال زشت را به خاطر تمایلات مردم، شکل قانونی داده و رسوایی را به حد اعلیٰ

رسانده‌اند که قلم از شرح آن ، شرم دارد .
درست است که پایه‌های حکومت باید بر دوش مردم باشد و با مشارکت عموم تحقق یابد ، اما این به آن معنی نیست که معیار حق و باطل در همه چیز و همه جا ، تمایلات اکثریت باشد .
حکومت باید چهارچوبه‌ای از حق داشته باشد ، اما در پیاده کردن این چهارچوب ، از نیروی جامعه کمک گیرد و معنی جمهوری اسلامی که ما خواهان آن هستیم ، و از دو کلمه « جمهوری » و « اسلامی » ترکیب یافته ، نیز همین است و به تعبیر دیگر اصول از مکتب گرفته می‌شود و اجرا با مشارکت مردم .
بالاخره در پنجمین جمله به این حقیقت اشاره می‌کند که گمراهی از طریق حق ، از فراموشی " یوم الحساب " سرچشمه می‌گیرد و نتیجه‌اش عذاب شدید الهی است .
اصولاً فراموشی روز قیامت ، همیشه سرچشمه گمراهی‌ها است و هر گمراهی آمیخته با این فراموش‌کاری است و این اصل تأثیر تربیتی توجه به معاد را در زندگی انسان‌ها روشن می‌سازد .

روایاتی که در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده ، بسیار قابل دقت است ، از جمله حدیث معروفی است که از پیغمبر گرامی اسلام و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحْوَفَ مَا خَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ إِتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا إِتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ: ای مردم! وحشتناک ترین چیزی که از ناحیه آن بوشمایی ترسم، دو چیز است؛ پیروی از هوا و آرزوهای دور و دراز، اما پیروی از هوا، شمارا از حق بازمی دارد و آرزوهای دور و دراز، قیامت را به دست فراموشی می سپارد » . (۱)

سزاوار است این جمله با آب طلا نوشته شود و در برابر دیدگان همه مخصوصاً حکمرانان و قضات و مسئولین امور قرار گیرد .

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که فرمودند : « ثَلَاثٌ مُؤِیْقَاتٌ : شَحْطُ مُطَاعٍ وَ

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۴۲ .

هُوَ يُتَّبَعُ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ : سه چیز است که آدمی را هلاک می کند ؛ بخلی که مورد اطاعت باشد و هوای نفس که از آن پیروی نماید و راضی بودن انسان از خویشتن « (۱)

﴿ ۲۷ ﴾ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنها است ، بیهوده نیافریدیم، این گمان کافران است، وای بر کافران از آتش (دوزخ) .

مسأله مهمی که تمام حقوق از آن سرچشمه می گیرد ، هدفدار بودن خلقت است ، هنگامی که در جهان بینی خود این مطلب را پذیرفتیم که این عالم وسیع از ناحیه خداوند بزرگ ، بیهوده آفریده نشده ، بلافاصله به دنبال هدف آن می رویم ، هدفی که در کلمه های

کوتاه و پرمحتوای «تکامل» و «تعلیم» و «تربیت» خلاصه می‌شود، و از آن‌جا نتیجه می‌گیریم که حکومت‌ها نیز باید در همین خط‌گام بردارند، پایه‌های تعلیم و تربیت را محکم کنند و مایه تکامل معنوی انسان‌ها شوند.

به تعبیر دیگر عالم هستی بر پایه حق و عدالت است و حکومت‌ها نیز باید هماهنگ با مجموعه عالم یعنی منطق بر موازین حق و عدالت باشند.

﴿۲۸﴾ اَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟

در حقیقت بحث معاد با تمام شؤن‌ش، در این آیه و آیه قبل به طور مستدل بیان شده است؛ از یک سو می‌گوید: حکمت آفریدگار ایجاب می‌کند که آفرینش جهان، هدفی داشته باشد (و این هدف بدون جهان دیگر، حاصل نمی‌گردد، چراکه چندروزه زندگی دنیا

بی‌ارزش‌تر از آن است که بتواند هدف این آفرینش بزرگ باشد). از سوی دیگر حکمت و عدل او ایجاب می‌کند که نیکان و بدان و عادلان و ظالمان یکسان نباشند و این است مجموعه رستاخیز و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ. از این گذشته هنگامی که به صحنه جامعه انسانی در این دنیا می‌نگریم، فاجران را همدیف مؤمنان و بدان را در کنار نیکان می‌بینیم، بلکه در بسیاری از موارد مفسدان بدکار را در تنعم و رفاه بیشتری می‌یابیم، اگر بعد از این جهان، عالم دیگری نباشد که عدالت در آن اجرا شود، وضع این جهان هم مخالف «حکمت» است و هم برخلاف «عدل» و این خود دلیل دیگری بر مسأله معاد محسوب می‌شود. به تعبیر دیگر؛ برای اثبات معاد، گاهی از طریق برهان «حکمت» استدلال می‌شود و گاه از طریق برهان «عدالت». آیه قبل به استدلال اول نظر دارد و آیه بعد به استدلال دوم.

﴿۲۹﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ

این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و صاحبان مغز (و اندیشه) متذکر شوند.

تعلیماتش جاویدان ، و دستوراتش عمیق و ریشه‌دار ، و برنامه‌هایش حیات‌بخش و راهبر انسان در طریق هدف آفرینش است . «هدف» از نزول این کتاب بزرگ این نبوده که تنها به تلاوت و لقلقهٔ زبان قناعت کنند ، بلکه هدف این بوده که آیاتش سرچشمهٔ فکر و اندیشه و مایهٔ بیداری وجدان‌ها گردد و آن نیز به نوبهٔ خود حرکتی در مسیر عمل بیافریند .

تعبیر به «مُبَارَك» چنان‌که می‌دانیم ، به معنی چیزی است که دارای خیر مستمر و مداوم باشد و این تعبیر در مورد قرآن ، اشاره به دوام استفادهٔ جامعهٔ انسانی از تعلیمات آن است و چون این کلمه به صورت مطلق به کار رفته ، هرگونه خیر و سعادت دنیا و آخرت را شامل می‌شود . خلاصه هر خیر و برکتی بخواهید ، در آن است ، به شرط این‌که در آن تدبّر کنید و از آن الهام بگیرید و به حرکت درآیید .

﴿۳۰﴾ وَ هَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ

ما «سلیمان» را به داوود بخشیدیم ، چه بندهٔ خوبی، چرا که همواره به‌سوی خدا بازگشت می‌کرد (و به یاد او بود) .

این تعبیر که نشان دهنده عظمت مقام سلیمان است، شاید برای رد اتهامات بی اساس و زشتی است که در مورد تولد سلیمان از همسر «اوریا»^(۱) در تورات تحریف یافته، آمده است و در عصر نزول قرآن در آن محیط شایع بوده است.

تعبیر به «وَهَبْنَا» (بخشیدیم) از یک سو و تعبیر به «نِعْمَ الْعَبْدُ» (چه بنده خوبی) از سوی دیگر، و تعلیل «إِنَّهُ أَؤَابٌ» (کسی که پیوسته به اطاعت و امتثال فرمان خدا بازمی گردد و از کوچک ترین غفلت ها و لغزش ها توبه می کند) از سوی سوم، همه نشان دهنده عظمت مقام این پیامبر بزرگ است. تعبیر به «إِنَّهُ أَؤَابٌ» درست همان تعبیری است که درباره پدرش داوود در آیه ۱۷ همین سوره آمده بود و با توجه به این که «أَوَاب» صیغه مبالغه و مفهومی «بسیار بازگشت کننده» می باشد و قید و شرطی در آن نیست، می تواند بیانگر بازگشت به اطاعت

۱- «اوریا» یکی از افسران ارشد لشکر داوود بود.

فرمان خدا ، بازگشت به حق و عدالت و بازگشت از غفلت‌ها و ترک اولی‌ها باشد .

﴿ ۳۱ ﴾ اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ

به خاطر یاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند .

سلیمان از نیروی رزمی خود سان می‌بیند

« صَافِنَات » جمع « صَافِنَة » به طوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت نوشته‌اند ، به اسب‌هایی گفته می‌شود که به هنگام ایستادن ، بر روی سه دست و پا ایستاده و یک دست را کمی بلند کرده ، تنها نوک جلوی سُم را بر زمین می‌گذارند و این حالت مخصوص اسب‌های چابک و تیزرو است که هر لحظه آماده حرکت می‌باشند .

واژه « جِیَاد » جمع « جَوَاد » در این جا به معنی اسب‌های سریع السیر و تندرو است و در اصل از ماده « جَوَد » و بخشش گرفته شده ، منتهی « جَوَد » در انسان از طریق بخشیدن مال است و در اسب ، از طریق سرعت سیر .

به این ترتیب اسب‌های مزبور هم در حالت توقف ، آمادگی خود را برای حرکت نشان می‌داد

و هم در حال حرکت، سرعت عمل را .

از مجموعه این آیه با قرائن مختلف که در اطراف آن وجود دارد ، چنین برمی آید که روزی به هنگام عصر سلیمان از اسبان تیزرو و چابک خود که برای میدان جهاد آماده کرده بود ، سان می دید و مأموران با اسب های مزبور از جلوی او رژه می رفتند و از آن جا که یک پادشاه عادل و صاحب نفوذ باید ارتشی نیرومند داشته باشد و یکی از وسایل مهم ارتش ، مرکب های تندرو است ، این توصیف در قرآن بعد از ذکر مقام سلیمان به عنوان یک نمونه از کار او بازگو شده است .

﴿۳۲﴾ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ

گفت: من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (من می خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم ، او همچنان به آنها نگاه می کرد) تا از دیدگانش پنهان شدند . سلیمان در این جا برای این که تصور نشود که علاقه او به این اسب های پر قدرت ، جنبه دنیاپرستی دارد ، « گفت: من این اسبان را به خاطر پروردگارم و دستور او دوست دارم » ، من

می‌خواهم از آن‌ها در میدان جهاد بادشمنان او استفاده کنم .

در میان عرب معمول است که از « خَیْل » (اسب) ، به « خَیْر » تعبیر می‌کنند و در حدیثی آمده که پیامبر گرامی اسلام فرمود : « اَلْخَیْرُ مَعْقُوْدٌ بِنَوَاصِیِ الْخَیْلِ اِلَیْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ : خیر و خوبی به پیشانی اسب تا روز قیامت بسته شده است » .

سلیمان که از مشاهده این اسب‌های چابک و آماده برای جهاد و پیکار با دشمن ، خرسند شده بود ، همچنان آن‌ها را نگاه می‌کرد و چشم به آن‌ها دوخته بود « تا از دیدگانش پنهان شدند » (حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ) .

﴿ ۳۳ ﴾ رُدُّوْهَا عَلَیْ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْاَعْنَاقِ

(آن‌ها آن‌قدر جالب بودند که گفت :) بار دیگر آن‌ها را بازگردانید و دست به ساق‌ها و گردن‌های آن‌ها کشید (و آن‌ها را نوازش داد) .

« طَفِقَ » (در اصطلاح نحویین ، از افعال مقاربه و) به معنی آغاز کردن کاری است .
« سُوق » جمع « سَاق » و « اَعْنَاق » جمع « عُنُق » (گردن) است و معنی مجموع جمله این

است ؛ « سلیمان شروع کرد به مسح کردن و نوازش نمودن گردن‌ها و ساق‌های آنها ». و به این وسیله هم مریبان آنها را تشویق کرد و هم از آنها قدردانی نمود ، زیرا معمول است هنگامی که می‌خواهند از مرکبی قدردانی کنند ، دست بر سر و صورت و یال و گردن ، یا بر پاهایش می‌کشند و چنین ابراز علاقه‌ای در برابر وسیله مؤثری که انسان رادر هدف‌های والایش کمک می‌کنند، از پیغمبر بزرگی همچون سلیمان تعجب‌آور نیست .

﴿ ۳۴ ﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ

ما سلیمان را آزمودیم و بر کرسی او جسدی افکندیم، سپس او به درگاه خداوند انابه کرد.

آزمایش سخت سلیمان و حکومت گسترده او

« كُرْسِيٌّ » به معنی تخت پایه‌کوتاه است و چنین به نظر می‌رسد که سلاطین دارای دو نوع تخت بوده‌اند ؛ تختی برای مواقع عادی بود که پایه‌های کوتاهی داشت و تختی برای جلسات رسمی و تشریفاتی که پایه‌های بلند داشت ، اولی را « کُرسی » و دومی را « عرش » می‌نامیدند .

«جَسَد» به معنی جسم بی‌روح است و به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» مفهومی محدودتر از مفهوم «جسم» دارد، زیرا جسد بر غیر انسان اطلاق نمی‌شود (مگر به‌طور نادر) ولی جسم اعم است.

از این آیه اجمالاً استفاده می‌شود که موضوع آزمایش سلیمان به وسیله جسد بی‌روحي بوده است که بر تخت او در برابر چشمانش قرار گرفت، چیزی که انتظار آن را نداشت و امید به غیر آن بسته بود، ولی قرآن شرح بیشتری در این زمینه نداده است. مفسران و محدثان در این زمینه اخبار و تفسیرهایی نقل کرده‌اند که از همه موجه‌تر و روشن‌تر این است که: سلیمان آرزو داشت فرزندان برومند و شجاعی نصیبش شود که در اداره کشور و مخصوصاً جهاد با دشمن، به او کمک کنند. او دارای همسران متعدد بود، با خود گفت: من با آنها همبستر می‌شوم تا فرزندان متعددی نصیبم گردد و به هدف‌های من کمک کنند، ولی چون در این جا غفلت کرد و جمله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» که بیانگر اتکای انسان به خدا در همه حال است، را نگفت، در آن زمان هیچ فرزندی از همسرانش تولد نیافت، جز

فرزندی ناقص الخلقه همچون جسدی بی روح که آنرا آوردند و بر کرسی او افکندند .
 سلیمان سخت در فکر فرورفت و ناراحت شد که چرا یک لحظه از خدا غفلت
 کرده و بر نیروی خودش تکیه نموده است ، توبه کرد و به درگاه خدا بازگشت .
 ﴿۳۵﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
 گفت : پروردگارا ! مرا بخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار
 هیچ کس نباشد ، که تو بسیار بخشنده ای .

دو سؤال در مورد تقاضای سلیمان علیه السلام از خدا

❧ ۱- آیا از این تقاضای سلیمان، استشمام بخل نمی شود ؟

در پاسخ این سؤال ، مفسران مطالب بسیاری دارند که قسمت مهمی از آن با ظاهر آیات
 ناهماهنگ است ، آن چه از همه مناسب تر و منطقی تر به نظر می رسد ، این است که ؛ او از
 خداوند یک نوع حکومت می خواست که توأم با معجزات ویژه ای بوده باشد و حکومت او
 را از سایر حکومت ها مشخص کند ، زیرا می دانیم هر پیامبری معجزه مخصوص به خود

داشته ، موسی علیه السلام معجزه عصا وید بیضا داشت، آتش برای ابراهیم علیه السلام سرد و خاموش شد ، معجزه صالح علیه السلام ناقه مخصوص او بود و معجزه پیامبر گرامی اسلام قرآن مجید بود، سلیمان علیه السلام نیز حکومتی داشت آمیخته با اعجازهای الهی ، حکومتی بر بادهای و شیاطین، با ویژگیهای بسیار دیگر .

و این برای پیامبران عیب و نقصی محسوب نمی شود که برای خود تقاضای معجزه ویژه ای کنند تا وضع آنها را کاملاً مشخص کند، بنابراین هیچ مانعی ندارد که دیگران حکومت های وسیع تر و گسترده تر از سلیمان پیدا کنند اما ویژگی های آن را نخواهند داشت . شاهد این سخن ، آیات بعد از این آیه است که در حقیقت اجابت این درخواست سلیمان را منعکس ساخته و سخن از تسخیر باد و شیاطین می گوید و می دانیم این موضوع از ویژگی های حکومت سلیمان بود .

✎ ۲ - طبق عقیده ما مسلمانان حکومت حضرت مهدی علیه السلام حکومتی است جهانی و مسلماً گسترده ، اما آیا گسترده تر از حکومت سلیمان است ؟

پاسخ این سؤال باتوجه به پاسخ سؤال قبل ، مشخص است ، زیرا با تمام وسعتی که حکومت حضرت مهدی علیه السلام دارد و با همه امتیازاتی که آن را از سایر حکومت‌ها مشخص می‌کند ، از نظر ویژگی‌ها و خصوصیات با حکومت سلیمان ، متفاوت است و این حکومت سلیمان ، مخصوص خودش بوده است .

خلاصه سخن از کم و زیاد و افزون‌طلبی و انحصارجویی نیست ، سخن از این است که کمال نبوت در آن است که از نظر معجزات، ویژگی‌هایی داشته باشد که آن را از نبوت انبیای دیگر مشخص کند و سلیمان طالب این بود .

﴿ ۳۶ ﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ
ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند و به هر جا او می‌خواهد ، برود.

امتیازات اختصاصی پنجگانه حکومت سلیمان علیه السلام

آیات ۳۶ تا ۴۰ این سوره ، بیانگر این مطلب است که خدا تقاضای سلیمان را پذیرفت و حکومتی با امتیازات ویژه و مواهبی بزرگ در اختیار او گذارد که آن‌ها را می‌توان در پنج

موضوع خلاصه کرد؛

۱- تسخیر باده‌ها به عنوان یک مرکب راهوار .

مسلم است که یک حکومت وسیع و گسترده باید از وسیله ارتباطی سریعی برخوردار باشد تا رئیس حکومت بتواند در موقع لزوم به سرعت از تمام مناطق کشور ، سرکشی کند و خداوند این امتیاز را به سلیمان داده بود . این که چگونه باد به فرمان او بود ؟ و با چه سرعتی حرکت می کرد ؟ سلیمان و یارانش به هنگام حرکت به وسیله باد ، بر چه چیز سوار می شدند ؟ و چه عواملی آن‌ها را از سقوط یا کم و زیاد شدن فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می کرد ؟

و خلاصه این چه وسیله مرموز و اسرارآمیزی بوده که در آن عصر و زمان در اختیار سلیمان قرار داشت ؟

این‌ها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست ، ما همین قدر می دانیم که این از جمله خوارق عاداتی بود که در اختیار پیامبران قرار می گرفت ، یک مسأله عادی و معمولی

نبود ، یک موهبت فوق العاده و یک اعجاز بود و این امور در برابر قدرت خداوند امر ساده ای است و چه بسیارند مسائلی که ما اصل آن را می دانیم اما از جزئیاتش خبر نداریم .
 در این جا سؤالی پیش می آید که ؛ تعبیر به « رُخاء » (نرم و ملایم) که در این آیه وارد شده ، با تعبیر « غاصِیفة » (تندباد) که در آیه ۸۱ سورة انبیاء آمده است ، هماهنگ نیست ، آن جا که می فرماید : « وَ لِسُلَیْمَانَ الرِّیْحُ غَاصِیْفَةٌ تَجْرِي بِاَمْرِهِ اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا : ما تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را برکت داده بودیم ، حرکت می کرد » .
 این سؤال را از دو راه می توان پاسخ گفت ؛

نخست این که توصیف به « غاصِیفة » (تندباد) برای بیان سرعت آن است و توصیف به « رُخاء » (نرم و ملایم) برای بیان منظم بودن و نرم بودن حرکات آن می باشد ، به طوری که آن ها در عین حرکت سریع ، احساس ناراحتی نمی کردند ، درست مانند وسایل تکامل یافته سریع السیر کنونی که بعضاً انسان به هنگامی که با آن سفر می کند ، این احساس را دارد که گویی در اطاق خانه اش نشسته است ، در حالی که با سرعت سرسام آوری در حرکت است .

دیگر این که بعضی از مفسران این دو آیه را ناظر به دو نوع باد دانسته اند که هر دو را خداوند در اختیار سلیمان قرار داده بود، نوعی سریع السیر و نوعی آرام .

﴿ ۳۷ ﴾ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ

و شیاطین را مسخر او ساختیم ، هر بناء و غواصی از آنها .

۲ - موهبت دیگر خداوند به سلیمان علیه السلام مسأله تسخیر موجودات سرکش و قرار دادن آن در اختیار او برای انجام کارهای مثبت بود ، چنان که در آیه بعد می گوید : « و شیاطین را مسخر او ساختیم و هر بنا و غواصی از آنها را سر بر فرمان او نهادیم » تا گروهی در خشکی هر بنائی می خواهند برای او بسازند و گروهی در دریا به غواصی مشغول باشند .
و به این ترتیب خداوند نیروی آماده ای برای کارهای مثبت را در اختیار او گذاشت و شیاطین که طبیعتشان تمرد و سرکشی است ، آن چنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابع گرانبها قرار گرفتند .

﴿ ۳۸ ﴾ وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم .
 « مُقَرَّنِينَ » از ماده « قَرَنَ » به معنی مقارنت و نزدیکی و در این جا اشاره به جمع کردن دست و پا یا گردن در بند و زنجیر است .

واژه « أَصْفَادِ » جمع « صَفَدَ » و به معنی قید و بند می باشد مانند دستبندها و پابندهایی که بر زندانیان می گذارند . برخی از « مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ » " غل جامعه " را استفاده کرده اند و آن زنجیری بوده که دست ها را به گردن می بست که با معنی « مُقَرَّنِينَ » که مفهوم " نزدیکی " را دارد ، متناسب است .

﴿ ۳۹ ﴾ - موهبت دیگر خداوند به سلیمان عليه السلام ، مهار کردن گروهی از نیروهای مخرب بود ، زیرا به هر حال در میان شیاطین ، افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی آمدند و چاره ای جز این نبود که آن ها در بند باشند تا جامعه ای از شر مزاحمت آن ها در امان بماند .

﴿ ۳۹ ﴾ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

(و به او گفتیم :) این عطای ما است به هرکس می خواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هرکس می خواهی امسا کن و حسابی بر تو نیست .

﴿ ۴ ﴾ - چهارمین موهبت خداوند به سلیمان علیه السلام ، اختیارات فراوانی بود که دست او را در اعطاء و منع ، باز می گذاشت .

تعبیر « بِغَيْرِ حِسَابٍ » یا اشاره به این است که خداوند به خاطر مقام عدالت تو در این زمینه اختیارات وسیعی به تو داده و مورد محاسبه و بازخواست قرار نخواهی گرفت و یا به این معنی است که عطای الهی بر تو آن قدر زیاد است که هرچه ببخشی ، در آن به حساب نمی آید .

﴿ ۴۰ ﴾ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ

و برای او (سلیمان) نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیک است .

﴿ ۵ ﴾ - پنجمین و آخرین موهبت خداوند بر سلیمان علیه السلام ، مقامات معنوی او بود که خدا در سایه شایستگی هایش به او مرحمت کرده بود .

این جمله در حقیقت پاسخی است به آن‌ها که ساحت قدس این پیامبر بزرگ را به انواع نسبت‌های ناروا و خرافی – به پیروی آن‌چه در تورات کنونی آمده است – آلوده ساخته‌اند و به این ترتیب او را از همه این اتهامات میرا می‌شمرد و مقام او را نزد خداوند گرامی می‌دارد ، حتی تعبیر به «حُسْنُ مَآبٍ» که خبر از عاقبت نیک او می‌دهد ، ممکن است اشاره به نسبت‌های ناروایی باشد که در تورات آمده که سلیمان به‌خاطر ازدواج با بت‌پرستان ، سرانجام به آیین بت‌پرستی تمایل پیدا کرد و حتی دست به ساختن بتخانه‌ای زد ، قرآن با این تعبیر ، خط‌بطلان بر تمام این اوهام و خرافات می‌کشد .

حقایق که داستان سلیمان عليه السلام به ما می‌آموزد

بدون شک هدف قرآن از ذکر تواریخ انبیاء ، تکمیل برنامه‌های تربیتی از طریق انعکاس عینی واقعیت‌ها در این سرگذشت‌های زنده است .

از جمله مسائلی که در لابلای داستان سلیمان عینیت یافته ، امور زیر است ؛
الف: داشتن یک حکومت نیرومند با امکانات مادی فراوان و اقتصاد گسترده و تمدن

درخشان، هرگز منافاتی با مقامات معنوی و ارزش‌های الهی و انسانی ندارد، چنان‌که آیات فوق بعد از ذکر تمام مواهب مادی سلیمان، در پایان می‌گوید: «با این همه او در پیشگاه خدا، مقامی والا و سرانجامی نیک داشت».

در حدیثی از پیامبر آمده: «أَرَأَيْتُمْ مَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ مِنْ مُلْكِهِ؟ فَإِنَّ ذَلِكَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا تَخَشُّعاً مَا كَانَ يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ تَخَشُّعاً لِرَبِّهِ: شَنِيْدَةً إِذْ خَدَاوْنَدَ چَه اَنْدَازَه اَز مَلَك و حُكُومَت بَه سَلِیْمَان دَاد؟ بَا اِنْ حَال اِنْ هَمَّه مَوَاهِبْ جَزْ بَرِ خُشُوعْ اَوْ نِیْفَزُود، بَه كُونه‌ای كِه حَتّی اَز شَدْت خُشُوعْ و اَدَب، چَشْم بَه آسْمَان نَبی اَنْدَاخْت» (۱).

ب: برای اداره یک کشور آباد، هم وسیله ارتباطی سریع لازم است، هم به کارگرفتن نیروهای مختلف، هم جلوگیری از نیروهای مخرب، هم توجه به مسائل عمرانی، هم تولید

سرمایه از طریق استخراج منابع مختلف و هم دادن اختیارات به مدیران لایق که همه این‌ها در این داستان به طرز روشنی منعکس شده است .

ج: از نیروها باید حداکثر استفاده را کرد و حتی شیاطین را به‌طور کامل نباید حذف کرد ، بلکه آن‌ها را که قابل توجیه و ارشادند ، در مسیر صحیح به‌کار گرفت و تنها آن بخش که به هیچ وجه قابل استفاده نیستند ، باید در بند باشند .

﴿ ۴۱ ﴾ **وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا لَّيُوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ**
به خاطر بیاور بنده ما ایوب را ، هنگامی که پروردگارش را خوانده که شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده .

زندگی پرماجرای ایوب علیه السلام و مقام صبرش

« نُصْبٌ » و « نَصَبٌ » هر دو به معنی بلا و شر است .
از این آیه اولاً مقام والای ایوب علیه السلام در پیشگاه خدا به‌عنوان « عَبْدُنَا » (بنده ما) به خوبی استفاده می‌شود ، ثانیاً اشاره سربسته‌ای به رفتاری‌های شدید و طاقت‌فرسا و درد و

رنج فراوان ایوب دارد .

شرح این ماجرا در قرآن نیامده ، ولی در کتب معروف حدیث و در تفاسیر ، ماجرا به این صورت نقل شده است :

کسی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد : « بلایی که دامن گیر ایوب شد ، برای چه بود ؟ » (شاید فکر می کرد کار خلافی از او سر زده بود که خداوند او را مبتلا ساخت) . امام علیه السلام در پاسخ او جواب مشروحی فرمود که خلاصه اش چنین است : « ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم شد ، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود ، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که : اگر ایوب را شاکر می بینی ، به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای ، مسلماً اگر این نعمت ها از او گرفته شود ، او هرگز بنده شکرگزاری نخواهد بود ، خداوند برای این که اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد و او را الگویی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام "نعمت" و "رنج" هردو شاکر و صابر باشند ، به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلط گردد . شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایوب ، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او از میان بروند و آفات و بلاها در مدت کوتاهی آن ها را از میان برد ، ولی نه

تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد ، بلکه افزوده نیز گشت . او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلط گردد و آن چنان بیمار شود که از شدت درد و رنجوری به خود پیچد و اسیر و زندانی بستر گردد . این نیز از مقام شکر او چیزی نکاست . ولی جریانی پیش آمد که قلب ایوب را شکست و روح او را سخت جریحه دار ساخت و آن این که ؛ جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند : تو چه گناهی کرده ای که به این عذاب الیم گرفتار شده ای ؟ ایوب در پاسخ گفت: به پروردگارم سوگند که خلائی درکار نبوده ، همیشه در طاعت الهی کوشا بوده ام و هر لقمه غذایی که خوردم ، یتیم و یتیمی بر سر سفره من حاضر بوده . درست است که ایوب از این شماتت دوستان ، بیش از هر مصیبت دیگری ناراحت شد ، ولی باز رشته صبر را از کف نداد و آب زلال شکر را به کفران آلوده نساخت ، تنها رو به درگاه خدا آورد و جمله های بالا (آیه ۴۱) را بیان نمود و چون از عهده امتحانات الهی به خوبی برآمده بود ، خداوند درهای رحمتش را بار دیگر به روی این بنده صابر و شکیبا گشود و نعمت های از دست رفته را یکی پس از دیگری و حتی بیش از آن

را به او ارزانی داشت، تا همگان سرانجام نیک صبر و شکیبایی و شکر را دریابند».^(۱) به هر حال می‌گویند: ناراحتی و رنج و بیماری او هفت سال و به روایتی هیجده سال طول کشید و کار به جایی رسید که حتی نزدیک‌ترین یاران و اصحابش او را ترک گفتند، تنها همسرش بود که در وفاداری نسبت به ایوب، استقامت به خرج داد و این خود شاهدی است بر وفاداری بعضی از همسران.

اما در میان تمام ناراحتی‌ها و رنج‌ها، آنچه بیشتر روح ایوب را آزار می‌داد، مسأله شماتت دشمنان بود، لذا در حدیثی می‌خوانیم: بعد از آن‌که ایوب، سلامت خود را بازیافت و درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد، از او سؤال کردند: «بدترین درد و رنج تو چه بود؟» گفت: «شماتت دشمنان».

۱- «نور الثقلین»، «قرطبی»، «تفسیر فخر رازی»، «صافی» و ...

﴿۴۲﴾ اُزْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ

(به او گفتیم:) پای خود را بر زمین بکوب، این، چشمه آبی خنک برای شستشو و نوشیدن است.

«اُزْكُضْ» از ماده «رَكَضَ» به معنی کوبیدن پا بر زمین و گاه به معنی دویدن آمده و در این جا معنی اول، مناسب تر است.

همان خداوندی که چشمه زمزم را در آن بیابان خشک و سوزان از زیر پاشنه پای اسماعیل شیرخوار بیرون آورد و همان خداوندی که هر حرکت و هر سکونی، هر نعمت و هر موهبتی، از ناحیه او است، این فرمان را نیز در مورد ایوب صادر کرد، چشمه آب جوشیدن گرفت، چشمه ای خنک و گوارا و شفابخش از بیماری های «برون» و «درون». بعضی معتقدند این چشمه دارای یک نوع آب معدنی بوده که هم برای نوشیدن، گوارا بوده و هم اثرات شفابخش از نظر بیماری ها داشته، هرچه بود، لطف و رحمت الهی بود درباره پیامبری صابر و شکیا.

واژه «مُعْتَسِل» به معنی آبی است که با آن شستشو می کنند. توصیف آن آب به خنک بودن، شاید اشاره ای باشد به تأثیر مخصوص شستشوی آب سرد برای بهبود و سلامت تن، همان گونه که در طب امروز نیز ثابت شده است.

و نیز اشاره لطیفی است بر این که کمال آب، شستشو در آن است که از نظر پاکی و نظافت همچون آب نوشیدنی باشد.

شاهد این سخن این که در دستورهای اسلامی نیز آمده ؛ «قبل از آنکه با آبی غسل کنید، جوعه ای از آن بنوشید» (۱).

﴿۴۳﴾ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ
و خانواده اش را به او بخشیدیم و همانند آن ها را با آن ها قرار دادیم،

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱، باب ۱۳ از ابواب آداب الحمام، حدیث ۱.

تارحمی از سوی ما باشد و تذکری برای صاحبان فکر .
 در این که چگونه خاندان او به او بازگشتند ؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد ، مشهور این است که آن‌ها مرده بودند ، خداوند بار دیگر آن‌ها را به زندگی و حیات بازگرداند . افزودن « همانند آن‌ها بر آن‌ها » اشاره به این است که خداوند کانون خانوادگی او را گرم‌تر از گذشته ساخت و فرزندان بیشتری به او مرحمت فرمود .
 گرچه در مورد اموال ایوب در این آیات سخنی به میان نیامده است ، ولی قرائن حال نشان می‌دهد که خداوند آن‌ها را نیز به صورت کامل‌تر به او بازگرداند .
 قابل توجه این که ذیل آیه فوق هدف بازگشت مواهب الهی به ایوب را دو چیز می‌شمرد ؛ یکی « رحمت الهی بر او » که جنبه فردی دارد و درحقیقت پاداش و جایزه‌ای است از سوی خداوند به این بنده صابر و شکیبا و دیگر « دادن درس عبرتی به همه صاحبان عقل و هوش در تمام طول تاریخ » تا در مشکلات و حوادث سخت ، رشته صبر و شکیبایی را از دست ندهند و همواره به رحمت الهی امیدوار باشند .

﴿ ۴۴ ﴾ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ

(و به او گفتیم:) بسته‌ای از ساقه‌های گندم (یا مانند آن) را برگیر و به او (همسرت) بزن و سوگند خود را مشکن، ما او را شکیبایافتیم، چه بنده‌خویی که بسیار بازگشت‌کننده به سوی خدا بود.

«ضِغْث» به معنی دسته‌ای از چوب‌های نازک گندم و جو و یا رشته‌های خوشه خرما و یا دسته گل و مانند آن است.

در این‌که تخلف همسر ایوب که طبق روایتی نامش «لیا» دختر یعقوب بود، چه بوده است؟ باز در میان مفسران گفتگو است.

از «ابن عباس» مفسر معروف نقل شده که: «شیطان (یا شیطان‌صفتی) به صورت طبیعی بر همسرش ظاهر شد، گفت: من شوهر تو را معالجه می‌کنم، تنها به این شرط که وقتی بهبودی یافت، به من بگوید: تنها عامل بهبودی‌اش، من بوده‌ام و هیچ‌مزد دیگری

نمی‌خواهم ، همسرش که از ادامه بیماری شوهر ، سخت ناراحت بود ، پذیرفت و این پیشنهاد را به ایوب کرد ، ایوب که متوجه دام شیطان بود ، سخت برآشفته و سوگندی یاد کرد که همسرش را تنبیه کند .

بعضی دیگر گفته‌اند : « ایوب او را دنبال انجام کاری فرستاد ، او دیر کرد ، او که از بیماری رنج می‌برد ، سخت ناراحت شد و چنان سوگندی یاد کرد . ولی به هر حال اگر او از یک نظر مستحق چنین کیفری بوده ، از نظر وفاداریش در طول خدمت و پرستاری ، استحقاق چنان عفو را نیز داشته است . درست است که زدن یک دسته ساقه گندم یا چوب‌های خوشه خرما ، مصداق واقعی سوگند او نبوده است ، ولی برای حفظ احترام نام خدا و عدم اشاعة قانون شکنی، او این کار را انجام داد و این تنها در موردی است که طرف ، مستحق عفو باشد و انسان می‌خواهد در عین عفو ، حفظ ظاهر قانون را نیز بکند ، وگرنه در مواردی که استحقاق عفو نباشد،

هرگز چنین کاری مجاز نیست. (۱)

و بالاخره در آخرین جمله از آیات مورد بحث که در واقع عصاره‌ای است از آغاز و پایان این داستان ، می‌فرماید : « ما او را صابر و شکیبا یافتیم ، چه بنده خوبی بود ایوب که بسیار بازگشت‌کننده به سوی ما بود » (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) .
ناگفته پیدا است که دعای او به درگاه خدا و تقاضای دفع وسوسه‌های شیطان و رنج و محنت بیماری ، منافات با مقام صبر و شکیبایی ندارد ، آن‌هم بعد از هفت سال یا به روایتی هیجده سال با درد و بیماری و فقر و ناداری ساختن و تحمل کردن و شاکر بودن .
قابل توجه این‌که در این جمله ، حضرت ایوب به سه وصف مهم توصیف شده است که در

۱- نظیر این معنی در باب حدود اسلامی و اجرای آن در مورد بیماران خطاکار نیز آمده است
(كِتَابُ الْحُدُودِ أَبْوَابُ حَدِّ الزُّنَا) .

هرکس باشد، انسان کاملی است ؛

۱- مقام عبودیت . ۲- صبر و شکیبایی و استقامت . ۳- بازگشت پی در پی به سوی خدا .

﴿۴۵﴾ **وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيْمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ اُولٰٓئِیْ الْاَيْدِیْ وَ الْاَبْصَارِ**

و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان دست‌های (نیرومند) و چشم‌های (بینا) .

«اَیْدِی» جمع «یَد» به معنی دست‌ها و «اَبْصَار» جمع «بَصَر» به معنی چشم و بینایی است .
 بندگی خدا یعنی بی‌نیازی از غیر او و بی‌اعتنائی به ماسوی‌الله و تنها چشم بر لطف او
 دوختن ، این همان اوج تکامل انسان و برترین شرف و افتخار او است .

در فراز پایانی آیه آمده : «آن‌ها صاحبان دست‌های نیرومند و چشم‌های بینا بودند» .
 انسان برای پیشبرد هدف‌هایش نیاز به دو نیرو دارد ؛ نیروی درک و تشخیص ، و نیروی کار
 و عمل و به تعبیر دیگر باید از «علم» و «قدرت» کمک گرفت تا به هدف واصل گشت .
 خدا این پیامبران را به داشتن «درک و تشخیص و بینش قوی»

و «قوت و قدرت کافی» برای انجام کار توصیف کرده است .
 آن‌ها افراد کم‌اطلاعی نبودند، سطح معرفت و میزان آگاهی‌شان از آیین خدا و اسرار
 آفرینش و رموز زندگی قابل ملاحظه بود .
 از نظر اراده و تصمیم و نیروی عمل ، افرادی سست و زبون و ضعیف و ناتوان نبودند ،
 افرادی با اراده ، پر قدرت و دارای تصمیم قاطع و آهنین بودند. این الگویی است برای همه
 رهروان راه حق که بعد از مقام عبودیت و بندگی خدا با این دو سلاح برنده مسلح گردند .
 از آن‌چه گفتیم، به‌خوبی روشن شد که دست و چشم در این‌جا به معنی دو
 عضو مخصوص نیست ، چراکه بسیارند افرادی که دارای این دو عضو هستند ، اما
 نه درک و شعور کافی دارند و نه قدرت تصمیم‌گیری و نه توانایی بر عمل ، بلکه
 کنایه از دو صفت «علم و قدرت» است .

﴿۴۶﴾ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ

ما آن‌ها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود .

آری آنها پیوسته به یاد جهان دیگر بودند ، افق دید آنها در زندگی چندروزه این دنیا و لذات آن محدود نمی شد ، آنها در ماورای این زندگی زودگذر ، سرای جاویدان با نعمت های بی پایانش را می دیدند و همواره برای آن تلاش و کوشش داشتند .
 بنابراین منظور از « الدَّار » (سرا) که به طور مطلق ذکر شده ، سرای آخرت است ، گویی غیر از آن سرایی وجود ندارد و هرچه غیر از آن است ، گذرگاهی به سوی آن .
 به هر حال دیگران ممکن است گهگاه به یاد سرای آخرت بیفتند ، مخصوصاً هنگامی که یکی از دوستانشان از دنیا می رود و یا در مراسم تشییع و یادبود عزیزی حاضر می شوند ، ولی این یاد ، « خالص » نیست ، مشوب به یاد دنیا است ، اما مردان خدا توجهی خالص و عمیق و مداوم و مستمر به سرای دیگر دارند ، گویی همیشه در برابر چشمانشان حاضر است و تعبیر به « خَالِصَة » در آیه ، اشاره به همین است .

﴿ ٤٧ ﴾ **وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ**

و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند .

ایمان و عمل صالح آن‌ها سبب شده که خدا آنان را از میان بندگان برگزیند و به منصب نبوت و رسالت مفتخر سازد و نیکوکاری آن‌ها به حدی رسیده که عنوان «اَخْيَار» (نیکان) را به طور مطلق پیدا کرده‌اند، افکارشان نیک و اخلاقشان نیک و اعمال و برنامه‌ها و سراسر زندگیشان نیک است و «آنچه خوبان همه دارند، آن‌ها تنها دارند»، به همین دلیل بعضی از مفسران از این تعبیر که خداوند متعال بدون هیچ قید و شرطی آن‌ها را از «اَخْيَار» خوانده، استفاده مقام عصمت برای انبیاء کرده‌اند، چراکه هرگاه انسانی «خیر مطلق» باشد، حتماً معصوم است.^(۱) تعبیر «عِنْدُنَا» (زَدَمَا) تعبیر بسیار پرمعنی است، اشاره به این‌که برگزیدگی و نیکی آن‌ها نزد مردم نیست که گاه در ارزیابی‌های خود انواع مسامحه و چشم‌پوشی را روا می‌دارند، بلکه توصیف آن‌ها به این دو وصف نزد ما محقق بوده که

۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۶، صفحه ۲۱۷.

با دقت تمام و ارزیابی ظاهر و باطن آنها انجام گرفته است .

﴿٤٨﴾ **وَإِذْكَرْنَا سَمْعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ**

و به خاطر یساور اسماعیل و یسع و ذاکفل را که همه از نیکان بودند .
هریک از آنها الگو و اسوه‌ای در صبر و استقامت و اطاعت فرمان خدا بودند ، مخصوصاً اسماعیل که آماده شد جان خود را فدای راه او کند و به همین دلیل « ذبیح الله » نامیده شد ، با پدرش ابراهیم در بنای خانه کعبه و گرم کردن این کانون بزرگ و رسالت‌های دیگر ، همکاری فراوان داشت ، توجه به زندگی آنان برای پیامبر گرامی اسلام و همه مسلمین ، الهام‌بخش است و مطالعه زندگی این چنین مردان بزرگ ، به زندگی انسان‌ها جهت می‌دهد ، روح تقوا و فداکاری و ایثار را در آنها زنده می‌کند و در برابر مشکلات و حوادث سخت ، مقاوم می‌سازد .

﴿٤٩﴾ **هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ**

این یک یادآوری است و برای پرهیزکاران ، بازگشت نیکویی است .

« مَابَ » به معنی محل بازگشت است .

هدف از بیان فرازهایی از تاریخ پرشکوه انبیای پیشین ، داستانسرایی نبود ، هدف ذکر و تذکر بود ، هدف بیدارساختن اندیشه‌ها، بالابردن سطح معرفت و آگاهی و افزودن نیروی مقاومت و پایداری در مسلمانانی است که این آیات برای آن‌ها نازل شده است .

﴿ ۵۰ ﴾ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْآبُوابُ

باغ‌های جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان گشوده است .

« جَنَّاتٍ » اشاره به باغ‌های بهشت است و « عَدْنٍ » به معنی استقرار و ثبات است و « مَعْدِنٍ » را به این جهت معدن گفته‌اند که فلزات و مواد گران‌قیمت در آن‌جا مستقر است ، به هر حال این تعبیر در این‌جا اشاره به جاویدان بودن باغ‌های بهشت است .

تعبیر به « مَفْتَحَةٌ لَهُمُ الْآبُوابُ » اشاره به آن است که حتی زحمت گشودن درها برای بهشتیان وجود ندارد ، گویی بهشت در انتظار آن‌ها است و هنگامی که چشمش به آنان می‌افتد ، آغوش باز می‌کند و آن‌ها را به درون دعوت می‌کند .

﴿۵۱﴾ مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ

در حالی که در آن‌ها بر تخت‌ها تکیه کرده‌اند و انواع میوه‌ها و نوشیدنی‌های گوناگون در اختیار آنان است.

تکیه روی «فَاكِهَةٍ» و «شَرَابٍ» (میوه و نوشیدنی) ممکن است اشاره به این باشد که بیشترین غذای بهشتیان، میوه است، هرچند طبق صریح آیات قرآن غذاهای دیگر نیز در آن‌جا وجود دارد.

همان‌گونه که بهترین و سالم‌ترین غذای انسان در این دنیا، میوه است. تعبیر به «كَثِيرَةٍ» اشاره به انواع مختلف میوه‌های بهشتی است، همان‌گونه که نوشیدنی و شراب طهور آن نیز اشکال متنوعی دارد که در آیات قرآن به آن اشاره شده است.

﴿۵۲﴾ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ

و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته‌اند و همگی هم‌سن و سالند. «طَرْف» به معنی پلک چشم است و گاه به معنی نگاه کردن نیز آمده، توصیف زنان

بهشتی به « قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ » (آن‌ها که نگاهی کوتاه دارند) اشاره به این است که تنها چشم به همسران خود دوخته‌اند ، فقط به آن‌ها عشق می‌ورزند و به غیر آنان نمی‌اندیشند که این از بزرگ‌ترین مزایای همسر است ، بعضی از مفسران نیز آن را به معنی حالت خمار بودن چشم که حالت جالب مخصوصی است ، دانسته‌اند ، جمع میان این دو معنی نیز بی‌مانع است . « أَثْرَابٌ » جمع « ثَرْبٌ » به معنی هم‌سن و سال ، توصیف دیگری است برای زنان بهشتی نسبت به همسرانشان ، چراکه توافق سنی جاذبه را میان دو همسرافزون می‌کند و با توصیفی است برای خود آن زنان که همه آن‌ها هم‌سن و سال و جوانند .

﴿ ۵۳ ﴾ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ

این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می‌شود (وعده‌ای تخلف‌ناپذیر) .

﴿ ۵۴ ﴾ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَالَهُ مِنْ نَفَادٍ

این روزی ما است که هرگز پایان نمی‌گیرد .

« نَفَادٌ » به معنی فنا و نابودی است و « لام » در « لَرِزْقُنَا » ، برای تأکید است .

غم زوال و نابودی که همچون سایه شومی بر نعمت‌های این جهان افتاده ، در آن‌جا وجود ندارد و از برکت خزائن پر بار الهی پیوسته مدد می‌گیرد و محدودیتی برای آن نیست و حتی کاستی در آن ظاهر نمی‌شود ، چون اراده خدا بر آن تعلق گرفته است .

﴿ ۵۵ ﴾ هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ

این (پاداش پرهیزکاران است) و برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است . متقین « حُسْنُ مَآبٍ » داشتند ، این‌ها « شَرُّ مَآبٍ » و سرنوشت و بازگشت شوم دارند .

﴿ ۵۶ ﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ

دوزخ است که در آن وارد می‌شوند و چه بد بستری است . « مِهَاد » به معنی بستری است که برای خواب و استراحت گسترده می‌شود ، به گاهواره طفل نیز اطلاق می‌گردد .

بستر جایگاه استراحت است و باید از هر نظر مناسب حال و ملایم طبع باشد ، اما وضع کسانی که بسترشان آتش جهنم می‌باشد ، چگونه خواهد بود ؟

﴿ ۵۷ ﴾ هَذَا فَلْيَذُقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ

این نوشابه حمیم و غَسَّاق است (دو مایع سوزان و تیره‌رنگ) که باید از آن بپچشند .
 « حَمِيم » به معنی آب داغ و سوزان که یکی از نوشابه‌های دوزخیان می‌باشد ، در برابر انواع « شراب طهور » که در آیات قبل برای بهشتیان ذکر شده بود .
 « غَسَّاق » از ماده « غَسَق » به معنی شدت تاریکی شب است .
 « راغب » در « مفردات » آن را به قطراتی که از پوست تن دوزخیان (و جراحات بدن آنها) بیرون می‌آید ، تفسیر کرده است . لابد تیره‌بودن رنگ آن سبب اطلاق این واژه بر آن شده است ، زیرا محصول آن آتش سوزان چیزی جز یک مشت اندام سوخته با تراوش‌های سیاه نیست . به‌هرحال از پاره‌ای از کلمات برمی‌آید که « غَسَّاق » بوی بسیار بد و زننده‌ای دارد که همگان را ناراحت می‌کند .

﴿ ۵۸ ﴾ وَآخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ

و جز این‌ها کیفرهای دیگری هم‌شکل آن را دارند .

«شَنْكَل» به معنی مثل و مانند است و «أَزْوَاج» به معنی انواع و اقسام است و این یک اشاره اجمالی به انواع دیگری از عذاب همانند عذاب‌های گذشته است که در این جا به طور سربسته بیان شده و شاید برای محبوسان این جهان ماده، قابل توصیف و درک نباشد.

﴿٥٩﴾ هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ ضَالُّوا النَّارِ

(به آن‌ها گفته می‌شود:) این فوجی است که همراه شما وارد دوزخ می‌شوند (این‌ها همان رؤسای ضالانند) خوش‌آمد بر آن‌ها مباد، همگی در آتش خواهند سوخت. «مُقْتَحِمٌ» از ماده «إِقْتِحَام» به معنی وارد شدن در کار شدید و خوفناک است و غالباً به ورود در کارها بدون مطالعه و فکر قبلی نیز اطلاق می‌شود.

این تعبیر نشان می‌دهد که پیروان ضلالت بدون مطالعه و فکر و صرفاً روی هوا و هوس و تقلیدهای کورکورانه در آتش شدید و خوفناک جهنم ورود می‌کنند.

«مَرْحَبًا» کلمه‌ای است که به هنگام خوش‌آمد گفتن به میهمان گفته می‌شود و «لَا مَرْحَبًا» ضد آن است، این کلمه مصدر از باب «رَحَب» به معنی وسعت مکان است، یعنی بفرماید

که در مکان وسیع و مناسبی ورود کرده‌اید و معادل آن در فارسی جمله «خوش آمدید» می‌باشد .
جمله « هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ » به قرینه جمله‌ها و آیات بعد ، از گفتار پیشوایان
ضلالت و گمراهی است ، وقتی پیروان خویش را آماده ورود در دوزخ می‌بینند ،
به یکدیگر می‌گویند : این‌ها هم با شما خواهند بود .

﴿٦٠﴾ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَمَرْحَبَاءِ بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَنَّاهُ لَنَا قَبِيضُ الْقَرَارِ
آن‌ها (به رؤسای خود) می‌گویند : بلکه خوش آمد بر شما مباد که این عذاب را شما
برای ما فراهم ساختید ، چه بد قرارگاهی است این‌جا .

هدف پیروان از این تعبیر این است که آن‌ها می‌خواهند بگویند : هرچه هست ، این
حُسن را دارد که شما رؤسای ضلالت نیز در این امر با ما مشترکید و این مایه تشفی قلب ما
است و یا اشاره به این است که جنایت شما پیشوایان بر ما جنایتی بس عظیم بود ، چراکه
دوزخ یک جایگاه موقتی نیست ، بلکه قرارگاه ما است .

﴿٦١﴾ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفاً فِي النَّارِ

(سپس) می‌گویند: پروردگارا! هرکس این عذاب را برای ما فراهم ساخته، عذابی مضاعف در آتش بر او بیفزاید.

این آیه شبیه همان مطلبی است که در آیه ۳۸ سوره اعراف آمده: «رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ: پروردگارا این‌ها ما را گمراه کردند، عذاب مضاعف از آتش برای آن‌ها قرار ده». هرچند دنباله همین آیه سوره اعراف می‌گوید: «هر دو عذاب مضاعف دارند» (چراکه پیروان نیز نیروی اجرایی پیشوایان بودند و زمینه‌های ضلالت و فساد به‌دست آن‌ها فراهم شد، که اگر توده مردم تنور ظالمان را داغ نکنند، آن‌ها قدرت بر انجام کاری نخواهند داشت) ولی به هر حال شک نیست که عذاب پیشوایان به درجات سنگین‌تر است هرچند هر دو عذاب مضاعف دارند.

آری این است سرانجام کسانی که باهم پیمان دوستی بستند و در راه انحراف و ضلالت بیعت کردند که وقتی نتایج شوم اعمال خود را می‌بینند، به مخاصمت و دشمنی و نفرین بر

یکدیگر برمی خیزند .

﴿ ۶۲ ﴾ وَ قَالُوا مَا لَنَا لَنَرِي رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ

آن‌ها می‌گویند: چرا مردانی را که ما از اشرار می‌شمردیم (در این‌جا در آتش دوزخ)

نمی‌بینیم .

افرادی همچون «بوجهل‌ها» و «بولهب‌ها» هنگامی که می‌بینند اثری از «عمار یاسرها» ، «خَبَاب‌ها» ، «صَهَّاب‌ها» و «بلال‌ها» در دوزخ نیست ، به خود می‌آیند و از یکدیگر این سؤال را می‌پرسند که ؛ پس این افراد چه شدند ؟

ما آن‌ها را مشتی اخلاک‌گر و مفسد فی الارض و اشرار و اوباش می‌دانستیم که برای به هم زدن آرامش اجتماع و از بین بردن افتخارات نیاکان ما ، به پا خاسته بودند ، مثل این‌که تشخیص ما تمام غلط بود .

﴿ ۶۳ ﴾ اتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ

آیا ما آن‌ها را به سخریه گرفتیم یا (به اندازه‌ای حقیر بودند که) چشم‌ها آن‌ها را نمی‌دید؟

قابل توجه این که « زَاغَتْ » از ماده « زَغَغ » به معنی انحراف از حق و درستی است و در این جا به چشم نسبت داده شده نه به صاحبان چشم و این برای بیان مبالغه در مطلب است . آری ما این مردان بزرگ و باشخصیت را به باد مسخره می گرفتیم و برچسب و وصله اشرا بر بودن به آن ها می زدیم و گاه حتی از این مرحله نیز پایین تر می شمردیم ، آن ها را افراد حقیری می دانستیم که اصلاً به چشم نمی آمدند ، اما معلوم شد هوا و هوس ها و جهل و غرور بر چشم ما پرده سنگینی افکنده بود ، آن ها مقربان درگاه خدا بودند و الآن بهشت ، جایگاهشان است .

این نکته نیز قابل توجه است که یکی از عوامل عدم درک واقعیت ها، جدی نگرفتن مسائل و استهزاء و شوخی با حقایق است، همیشه باید با تصمیم جدی به بررسی واقعیت ها پرداخت تا حقیقت روشن گردد .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که به یکی از یارانش فرمود : « خداوند از شما پیروان مکتب اهل بیت در قرآن یاد کرده ، آن جا که دشمنان شما در آتش دوزخ می گویند : چرا ما در این جا

مردانی را که از اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟ آیا آن‌ها را به باد مسخر گرفتیم، یا از شدت حقارت به چشم ما نیامدند؟ به خدا سوگند مقصود از این مردان، شما هستید که گروهی شمارا از اشرار می‌پندارند، ولی به خدا سوگند در بهشت شادمان و مسرورید، در حالی که دوزخیان در جهنم دنبال شما می‌گردند» (۱).

﴿۶۴﴾ إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُّمِ أَهْلِ النَّارِ

این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان.

دوزخیان در این جهان نیز گرفتار خصام و نزاعند و روح پر خاشگیری و نزاع و جدال بر آن‌ها حاکم است و هر روز با کسی درگیر و گلاویز می‌شوند و در قیامت که صحنه بروز مکونات است، آنچه در درون داشتند، ظاهر می‌گردد و در جهنم به جان هم می‌افتند، دوستان دیروز، دشمنان امروز و مریدان دیروز، مخالفان امروز می‌شوند، تنها خط ایمان و توحید است که

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۴۶۷.

خط وحدت و صفا در این جهان و آن جهان می باشد .

جالب این که بهشتیان بر سریرها و تخت ها تکیه زده ، به گفتگوهای دوستانه مشغولند ، چنان که در آیات مختلف قرآن آمده ، در حالی که دوزخیان در حال جنگ و جدالند که آن خود موهبتی است بزرگ و این عذابی است دردناک .

﴿۶۵﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

بگو : من فقط یک انذارکننده ام و هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست .

من یک بیم دهنده ام

درست است که پیامبر بشارت دهنده نیز می باشد و آیات قرآن مجید به هر دو معنی ناطق است ، ولی چون بشارت برای مؤمنان است ، و انذار برای مشرکان و مفسدان و در این جا روی سخن با گروه اخیر است ، تنها تکیه بر انذار شده است . سپس می افزاید : «هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست» . تکیه بر قهر او نیز به همین منظور است ، تا کسی به لطف او مغرور نگردد و از قهر او

خود را ایمن نشمرد و در گرداب کفر و گناه غوطه‌ور نشود .

﴿ ۶۶ ﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌دو است، پروردگار عزیز و غفار .
در این آیه سه وصف از اوصاف خداوند بیان شده که هر کدام برای اثبات مقصودی است .
نخست مسأله « ربوبیت » او نسبت به تمام عالم هستی است ، او مالک همه این جهان است ، مالکی که آن‌ها را تدبیر و تربیت می‌کند ، تنها کسی شایسته « عبودیت » است که چنین باشد ، نه بت‌هایی که به مقدار سر سوزن از خود چیزی ندارند .
دوم مسأله « عزت » او است ، می‌دانیم « عزیز » از نظر معنی لغت به کسی گفته می‌شود که هیچ‌کس نتواند بر او غالب گردد و هر چه اراده کند ، انجام‌شدنی باشد و به تعبیر دیگر همیشه غالب است و هرگز مغلوب نیست .

کسی که چنین است ، فرار کردن از چنگال قدرت‌ش چگونه امکان دارد ؟ و نجات از کیفرش چگونه میسر است ؟

سومین توصیف مقام «غفوریت» و کثرت آمرزش او است که درهای بازگشت را به روی گنهکاران می‌گشاید و باران رحمتش را بر آنها می‌بارد، تا تصور نکنند اگر «قهار» و «عزیز» است، مفهومش بستن درهای رحمت و توبه به روی بندگان می‌باشد. در حقیقت یکی بیان «خوف» است و دیگری بیان «رجاء»، که بدون موازنه این دو حالت، تکامل انسان امکان‌پذیر نیست، یا گرفتار غرور و غفلت می‌شود و یا در گرداب یأس و نومیدی فرو می‌رود.

﴿٦٧﴾ قُلْ هُوَ نَبَوُّا عَظِيمٌ

بگو: این یک خبر بزرگ است.

﴿٦٨﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ

که شما از آن روی‌گردان هستید.

این کدام خبر است که به آن اشاره کرده و آن را به عظمت توصیف می‌کند؟ قرآن مجید؟ رسالت پیامبر؟ قیامت و سرنوشت مؤمنان و کافران؟ توحید و

یگانگی خدا؟ و یا همه این‌ها؟

از آن‌جا که قرآن مشتمل بر همه این امور و جامع میان آن‌ها است، و اعراض مشرکان نیز از آن بوده، مناسب‌تر همان معنی اول یعنی قرآن است.

﴿۶۹﴾ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

من از ملائع اعلیٰ (و فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که (درباره آفرینش آدم) مخاصمه می‌کردند، خبر ندارم.

﴿۷۰﴾ إِنَّ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

تنها چیزی که به من وحی می‌شود، این است که من اندازکننده آشکاری هستم. گرچه فرشتگان جدال و مخاصمه‌ای با پروردگار نداشتند، ولی همین اندازه که به هنگام خطاب خداوند به آن‌ها که؛ «من می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین بیافرینم»، آن‌ها به گفتگو پرداخته و عرض کردند: «آیا می‌خواهی کسی را بیافرینی که فساد و خونریزی کند؟» که در پاسخ آن‌ها فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (۳۰/بقره)، به این گفتگوها «مخاصمه»

اطلاق شده است که یک اطلاق مجازی است ، این در حقیقت مقدمه‌ای است برای آیات بعد که پیرامون آفرینش آدم سخن می‌گوید .

در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است ، می‌خوانیم که ؛ پیغمبر گرامی اسلام از یکی از یارانش پرسید: « أَتَدْرِي فِيمَا يَحْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى: آیا می‌دانی فرشتگان عالم بالا در چه چیز بحث و گفتگو می‌کنند؟ عرض کرد: « نه »، فرمود: « آنها در مورد " کفارات " (کارهایی که گناهان را جبران می‌کند) و " در جات " (آنچه بر در جات انسان می‌افزاید) به گفتگو پرداختند ، اما کفارات ، وضوی پر آب در سرمای زمستان گرفتن و به سوی نماز جماعت گام برداشتن و انتظار نماز بعد از نماز دیگر کشیدن است و اما در جات ، بسیار سلام کردن و بسیار اطعام طعام نمودن و نماز در شب به هنگامی که چشم مردم در خواب است، می‌باشد » .^(۱)

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

این نکته نیز قابل توجه است که عدم علم پیامبر ، به این معنی است که من از خودم چیزی در این زمینه ها نمی دانم ، تنها همان را می دانم که از طریق وحی بر من نازل می گردد .

﴿۷۱﴾ **إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ**
 به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه گفت : من بشری را از گِل می آفرینم .

﴿۷۲﴾ **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**
 هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم ، برای او سجده کنید .

﴿۷۳﴾ **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ**
 در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند .

به این ترتیب آفرینش انسان پایان پذیرفت ، «روح خدا» و «گل تیره» به هم آمیختند و موجودی عجیب و بی سابقه که قوس صعودی و نزولیش هر دو بی انتها بود ، آفرینش یافت و موجودی با استعداد فوق العاده که می توانست شایسته مقام «خلیفه الهی» باشد ،

قدم به عرصه هستی گذاشت «و در آن هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند» .

﴿۷۴﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود .

شیطان تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد

بدترین بلای جان انسان نیز همین کبر و غرور است که پرده‌های تاریک جهل را بر چشم بینای او می‌افکند و او را از درک حقایق محروم می‌سازد ، او را به تمرد و سرکشی وامی‌دارد و از صف مؤمنان که صف بندگان مطیع خدا است ، بیرون می‌افکند و در صف کافران که صف یاغیان و طاغیان است ، قرار می‌دهد ، آن‌گونه که ابلیس را قرار داد .

﴿۷۵﴾ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ اسْتَكْبَرْتَ
أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ

گفت : ای ابلیس ! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم ، گردید؟ آیا تکبر کردی ، یا از برترین بودی ؟ (بالاتر از این که

فرمان سجود به توداده شود).

بدیهی است تعبیر به «یَدَی» (دو دست) به معنی دست‌های حسی نیست که او از هرگونه جسم و جسمانیت پاک و منزّه است، بلکه دست، در این جا کنایه از قدرت است، چرا که انسان معمولاً قدرت خود را با دست اِعمال می‌کند، لذا در تعبیرات روزمره این کلمه در معنی قدرت، فراوان به کار می‌رود، گفته می‌شود: «فلان کشور در دست فلان گروه است»، یا «فلان معبد و ساختمان بزرگ به دست فلان کس ساخته شده»، گاه گفته می‌شود: «دست من کوتاه است یا دست تو پر است».

دست در هیچ کدام از این استعمالات به معنی عضو مخصوص نیست، بلکه تمام این‌ها کنایه از قدرت و سلطه است.

و از آن جا که انسان کارهای مهم را با دو دست انجام می‌دهد و به کار گرفتن دو دست، نشانه نهایت توجه و علاقه انسان به چیزی است، ذکر این تعبیر در آیه فوق کنایه از عنایت مخصوص پروردگار و اِعمال قدرت مطلقه‌اش در آفرینش انسان است.

سپس می‌افزاید: «أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْغَالِبِينَ». بدون شک احدی نمی‌تواند ادعا کند که قدر و منزلتش مافوق این است که برای خدا سجده کند (یا برای آدم به فرمان خدا) بنابراین تنها راهی که باقی می‌ماند، همان احتمال دوم یعنی تکبر است.

﴿۷۶﴾ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ
گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل.

آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می‌سوزاند

ابلیس معتقد بود برتر از آن‌است که چنین دستوری به او داده شود، لذا با کمال جسارت به مقام استدلال در مخالفتش با فرمان خدا برآمد و گفت: «من از او (آدم) بهترم، چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل».

او در واقع می‌خواست به پندار خویش فرمان پروردگار را نفی کند. به فرموده علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ «نهج البلاغه»: «ای بندگان خدا به آنچه خداوند در

مورد ابلیس انجام داد، عبرت گیرید که اعمال طولانی و کوشش‌های فراوان او را - در حالی که شش هزار سال عبادت کرده بود - به خاطر یک ساعت تکبر بر باد داد، پس چگونه ممکن است کسی همان کار ابلیس را انجام دهد و از غضب خداوند در امان بماند؟

آری یک بنای مهم و معظم را باید در سالیان دراز ساخت، ولی ممکن است آن را در یک لحظه با یک بمب قوی به ویرانی کشید.

﴿۷۷﴾ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

فرمود: از آسمان‌ها (و از صفوف ملائکه) خارج شو که تو رانده درگاه منی.

﴿۷۸﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود.

«رَجِيم» از ماده «رَجِم» به معنی سنگسار کردن است و چون لازمه آن

طرد می‌باشد، گاه در این معنی به کار می‌رود.

آری این نامحرم باید از این جایرون رود که دیگر جای او نیست، این جا جای پاکان و مقربان

است ، نه جای آلودگان و سرکشان و تاریک‌دلان .

﴿ ۷۹ ﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ

عرض کرد: پروردگار من ! مرا تا روزی که انسان‌ها برانگیخته می‌شوند ، مهلت ده .
مهم این است که انسان هنگامی که از اعمال زشت خود نتیجه شومی می‌گیرد ،
بیدار شود و به فکر جبران بیفتد ، اما چیزی خطرناک‌تر از آن نیست که همچنان بر
مرکب غرور و لجاج سوار گردد و به مسیر خود به سوی پرتگاه ادامه دهد ، این‌جا
است که لحظه به لحظه فاصله او از صراط مستقیم بیشتر می‌شود و این همان
سرنوشت شومی بود که دامن « ابلیس » را گرفت .

این‌جا بود که « حسد » تبدیل به « کینه » شد ، کینه‌ای سخت و ریشه‌دار ، در حقیقت او
می‌خواست تا آخرین فرصت ممکن به اغوای فرزندان آدم بپردازد ، چراکه روز رستاخیز
پایان دوران تکلیف است و دیگر وسوسه و اغوا مفهومی ندارد ، علاوه بر این با این
درخواست مرگ را از خود دور کند و تا قیامت زنده بماند ، هرچند همه جهانیان از دنیا بروند .

﴿ ۸۰ ﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

فرمود: تو از مهلت داده شدگانی .

﴿ ۸۱ ﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

ولی تاروز و زمان معینی .

فلسفه وجود شیطان

بسیاری سؤال می‌کنند که اگر انسان برای تکامل و نایل شدن به سعادت از طریق بندگی خدا آفریده شده ، وجود شیطان که یک موجود ویرانگر ضد تکاملی است ، چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟ آن‌هم موجودی هوشیار، کینه‌توز، مکار، پرفریب و مصمم . اما اگر اندکی بیشتر بیندیشیم ، خواهیم دانست که وجود این دشمن نیز کمکی است به پیشرفت تکامل انسان‌ها .

راه دور نرویم ، همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشمنان سرسخت جان می‌گیرند و سیر تکاملی خود را می‌پیمایند .

فرماندهان و سربازان ورزیده و نیرومند کسانی هستند که در جنگ‌های بزرگ با دشمنان سرسخت درگیر بوده‌اند .

سیاستمداران باتجربه و پر قدرت آن‌ها هستند که در کوره‌های سخت بحران‌های سیاسی با دشمنان نیرومندی دست و پنجه نرم کرده‌اند .

قهرمانان بزرگ کشتی آن‌ها هستند که با حریف‌های پر قدرت و سرسخت زورآزمایی کرده‌اند .

بنابراین چه جای تعجب که بندگان بزرگ خدا با مبارزه مستمر و پی‌گیر در برابر «شیطان» روز به روز قوی‌تر و نیرومندتر شوند .

دانشمندان امروز در مورد فلسفه وجود میکروب‌های مزاحم می‌گویند : «اگر آن‌ها نبودند ، سلول‌های بدن انسان در یک حالت سستی و کِرخی فرو می‌رفتند و احتمالاً نمو بدن انسان‌ها از ۸۰ سانتی‌متر تجاوز نمی‌کرد ، همگی به صورت آدم‌های کوتوله بودند و به این ترتیب انسان‌های کنونی با مبارزه جسمانی با میکروب‌های مزاحم ، نیرو و نمو بیشتری کسب کرده‌اند. و چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان و هوای نفس .

اما این بدان معنا نیست که شیطان وظیفه دارد بندگان خدا را اغوا کند ، شیطان از روز اول خلقتی پاک داشت ، مانند همه موجودات دیگر ، انحراف و انحطاط و بدبختی و شیطنت با اراده و خواست خودش به سراغش آمد ، بنابراین خداوند ابلیس را از روز اول شیطان نیافرید ، او خودش خواست شیطان باشد ، ولی در عین حال شیطنت او نه تنها زبانی به بندگان حق طلب نمی‌رساند ، بلکه نردبان ترقی آن‌ها است . منتها این سؤال باقی می‌ماند که چرا درخواست او را درباره ادامه حیاتش پذیرفت و چرا فوراً نابودش نکرد ؟ پاسخ این سؤال همان است که در بالا گفته شد و به تعبیر دیگر ؛ عالم دنیا میدان آزمایش و امتحان است (آزمایشی که وسیله پرورش و تکامل انسان‌ها است) و می‌دانیم آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفان‌ها و بحران‌ها امکان‌پذیر نیست . البته اگر شیطان هم نبود ، هوای نفس و وسوسه‌های نفسانی ، انسان را در بوته آزمایش قرار می‌داد ، اما با وجود شیطان ، این تنور آزمایش ، داغ‌تر شد ، چراکه شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون .

﴿ ۸۲ ﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

گفت: به عزت سوگند همه آنها را گمراه خواهم کرد.
سوگند به «عزت» برای تکیه بر قدرت و اظهار توانایی است و این تأکیدهای پی‌درپی (قسم از یک‌سو و "نون" تأکید ثقیله از سوی دیگر و کلمه "أَجْمَعِينَ" از سوی سوم) نشان می‌دهد که او نهایت پافشاری را در تصمیم خویش داشته و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود ایستاده است.

﴿ ۸۳ ﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

مگر بندگان خالص تو از میان آنها.

ولی متوجه این واقعیت بود که گروهی از بندگان خاص خدا به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی‌گیرند، لذا ناچار آنها را از گفتار بالا استثناء کرد. همان‌ها که در راه معرفت و بندگی تو از روی اخلاص و صدق و صفا گام برمی‌دارند، تو نیز آنها را پذیرا شده‌ای، خالصشان کرده‌ای و در حوزه حفاظت خود قرار داده‌ای، تنها

این گروهند که من به آنها دسترسی ندارم ، وگرنه بقیه را به دام خود خواهم افکند .
 اتفاقاً این حدس و گمان ابلیس درست از آب درآمد و هرکس به نحوی در دام او گرفتار شد
 و جز «مُخْلِصِينَ» از آن نجات نیافتند ، همان گونه که قرآن در آیه ۲۰ سوره سبأ می فرماید : « وَ
 لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ : گمان ابلیس درباره آنها به واقعیت
 پیوست و جز گروهی از مؤمنان همه از او پیروی کردند » .

﴿ ۸۴ ﴾ قَالِ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقْوَلُ

فرمود : به حق سوگند و حق می گویم .

﴿ ۸۵ ﴾ لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ

که جهنم را از تو و پیروانت همگی پر خواهم کرد .

آخرین سخن درباره ابلیس

آنچه از آغاز سوره تا به این جا بوده ، همه حق بوده است و آنچه پیامبران بزرگی که
 گوشه ای از زندگیشان در این سوره آمده ، به خاطر آن پیکار و مبارزه کردند ، حق بوده ،

سخن از قیامت و عذاب دردناک طاغیان و انواع مواهب بهشتیان که در این سوره به میان آمد ، همه حق بود ، پایان سوره نیز حق است و خداوند به حق سوگند یاد می کند و حق می گوید که جهنم را از شیطان و پیروانش پر می کند تا در برابر حرف ابلیس در مورد اغوای انسان ها که با قاطعیت ادا شد ، پاسخ قاطعی بیان فرموده باشد و تکلیف همه را روشن کند .

﴿ ۸۶ ﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ

بگو : (ای پیامبر) من از شما هیچ پاداشی نمی طلبم و من از متکلفین نیستم (سخنانم روشن و همراه با دلیل است) .

و به این ترتیب به بهانه های بهانه جویان پایان می دهد و روشن می سازد که من تنها طالب نجات و سعادت شما هستم ، نه پاداش مادی از شما می خواهم ، نه معنوی ، نه تقدیر و نه شکرگزاری ، نه مقام و نه حکومت ، پاداش من تنها بر خدا است .

این خود یکی از دلایل صدق پیامبر است ، چراکه مدعی دروغین ، برای مطامعی دعوی خود را مطرح می کند و مطامعش از خلال سخنانش به هر صورت آشکار خواهد شد .

در مرحله دوم می‌گوید: «من از متکلفین نیستم»، سخنانم مقرون به دلیل و منطق است و هیچ‌گونه تکلفی در آن وجود ندارد، عباراتم روشن و سخنانم خالی از هرگونه ابهام و پیچیدگی است. **متکلف کیست؟**

در روایات اسلامی بحث‌های فراوانی درباره نشانه‌های «متکلفین» و علایم آن‌ها آمده است؛ در حدیثی که در «جوامع الجامع» از پیامبر اسلام نقل شده، می‌خوانیم: «لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ يَتَّعَاطِي مَا لَا يَنْأَلُ وَ يَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ: متکلف سه نشانه دارد؛ پیوسته با کسانی که مافوق او هستند، نزاع و پر خاشگری می‌کند و به دنبال اموری است که به آن هرگز نمی‌رسد و سخن از مطالبی می‌گوید که از آن آگاهی ندارد».^(۱)

﴿۸۷﴾ **إِنْ هُوَ إِلَّا زَكْرٌ لِلْعَالَمِينَ**

این (قرآن) وسیله تذکر برای همه جهانیان است.

آری مهم آن است که مردم از غفلت به در آیند و به تفکر و اندیشه پردازند ، چراکه راه روشن و نشانه‌های آن آشکار است و در درون جان انسان فطرت پاکی است که به او جهت می‌دهد و به خط توحید و تقوا می‌کشاند ، مهم بیداری است و رسالت اصلی پیامبران و کتب آسمانی همین است .

﴿ ۸۸ ﴾ وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ

و خبر آن را بعد از مدتی می‌شنوید .

ممکن است شما این سخنان را جدی نگیرید و بی‌اعتنا از کنار آن بگذرید ، اما به زودی صدق گفتار من آشکار خواهد شد ، هم در این جهان در میدان‌های نبرد اسلام و کفر ، در منطقه نفوذ اجتماعی و فکری ، در مجازات‌های الهی و هم در عالم دیگر و مجازات‌های دردناک خدا خواهید دید ، خلاصه هرچه را به شما گفتم ، به موقع آن را با چشم خویش مشاهده خواهید کرد ، خلاصه تازیانه الهی آماده است و به زودی بر گرده مستکبران و ظالمان فرود خواهد آمد .

پایان سورة ص

سورة زمر

فضیلت تلاوت سورة « زمر »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است : « کسی که سورة " زمر " را قرائت کند ، خداوند امیدش را (از رحمت خود) قطع نخواهد کرد و پاداش کسانی را که از خدایم ترسند ، به او عطا می کند . » (۱)

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه فرموده اند : « کسی که سورة " زمر " را تلاوت کند ، خداوند شرف دنیا و آخرت را به او می دهد و بدون داشتن مال و قبیله ، قدرت و عزت به او می بخشد ، آن چنان که هر کس او را ببیند ، از او حساب می برد و بدن او را بر آتش دوزخ حرام می کند . » (۲)

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة زمر .

۲- « مجمع البیان » و « ثواب الاعمال » و « نور الثقلین » .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِنَامِ خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

هر کتابی را به نازل کننده یا نویسنده آن باید شناخت و هنگامی که بدانیم که این کتاب بزرگ آسمانی از علم خداوند قادر و حکیمی سرچشمه گرفته که هیچ چیز در برابر قدرت بی پایانش مشکل نیست و هیچ امری از علم نامتناهیش مخفی نمی باشد ، پی به عظمت محتوای آن می بریم و بی آنکه توضیح بیشتری داده شود، یقین پیدامی کنیم که محتوای آن حق و سراسر حکمت و نور و هدایت است .

﴿ ۲ ﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم ، خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان .

دین خود را از هرگونه شرک پاک و خالص کن

چیزی جز «حق» در آن نیست و مطلبی جز «حق» در آن مشاهده نمی‌کنی، از همین‌رو حق‌طلبان به دنبال آن می‌روند و تشنه‌کامان وادی حقیقت در جستجوی محتوای آنند. و از آن‌جا که هدف از نزول آن، دادن دین خالص به انسان‌ها است، در پایان آیه می‌افزاید: اکنون که چنین است، «خدا را پرستش کن، در حالی که دین خود را برای او خالص می‌کنی».

وسعت مفهوم «دین» و عدم وجود هیچ‌گونه قید و شرط در آن، معنی گسترده‌ای رامی‌رساند که هم عبادت را شامل می‌شود و هم اعمال دیگر و اعتقادات را، به تعبیر دیگر «دین» مجموعه‌ی حیات معنوی و مادی انسان را دربرمی‌گیرد و بندگان خالص خدا باید تمام شؤون زندگی خود را برای او خالص گردانند، غیر او را از خانه‌ی دل و صحنه‌ی جان و میدان عمل و دایره‌ی گفتار، بزایند و به او بیندیشند و برای او دوست بدارند از او سخن بگویند و به‌خاطر او عمل کنند و همیشه در راه رضای او گام بردارند که «اخلاص دین» همین است.

فرق میان «تنزیل» و «انزال»

در نخستین آیه این سوره تعبیر به «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ» و در آیه دوم تعبیر به «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ» شده است.

در این که میان «تنزیل» و «انزال» چه تفاوتی است؟ و این اختلاف تعبیر در این آیات به چه منظور است؟ آن چه از پاره‌ای از متون لغت استفاده می‌شود، این است که «تنزیل» معمولاً در مواردی گفته می‌شود که چیزی تدریجاً نازل شود، در حالی که «انزال» معنی عامی دارد که هم شامل نزول تدریجی می‌گردد و هم نزول دفعی.^(۱)

بعضی نیز این دو را در مقابل یکدیگر دانسته‌اند و معتقدند «تنزیل» فقط نزول تدریجی و «انزال» فقط نزول دفعی است.^(۲)

۱- «مفردات» راغب، ماده «نَزَلَ».

۲- در «تفسیر فخر رازی» این تفاوت از برخی نقل شده است.

بنابراین اختلاف تعبیر فوق ، ممکن است به خاطر آن باشد که قرآن دارای دو گونه نزول است ؛ یکی نزول دفعی که در شب قدر و در ماه مبارک رمضان واقع شده که یکجا بر قلب پیامبر نازل گشت ، چنانکه قرآن می گوید : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ : ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم » (۱ / قدر) ، « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ : ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم » (۳ / دخان) ، « شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ : ماه رمضان همان ماهی است که قرآن در آن نازل شده » (۱۸۵ / بقره) .

در تمام این موارد از ماده « أنزل » استفاده شده که اشاره به نزول دفعی قرآن است . و نزول دیگری که تدریجاً در طی ۲۳ سال دوران نبوت پیامبر گرامی اسلام صورت گرفت و در هر حادثه و ماجرای آیاتی متناسب آن نازل گردید و مسلمان ها را مرحله به مرحله در مدارج کمال معنوی و اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی سیر دارد ، چنانکه در آیه ۱۰۶ سوره اسراء می خوانیم : « وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا : ما قرآنی بو تو نازل کردیم که به صورت آیاتی جدا از هم می باشد تا آن را تدریجاً و با آرامش

بر مردم بخوانی (و جذب دلها شود) و به طور قطع این قرآن را تدریجاً ما نازل کردیم». جالب این که گاهی در یک آیه هر دو تعبیر به دو منظور به کار رفته است، چنان که قرآن مجید در آیه ۲۰ سورة محمد می گوید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ: مؤمنان می گویند: چرا سوره ای نازل نشده؟ هنگامی که سوره محکم می نازل شود و یادی از جنگ در آن باشد، منافقان بیماردل را می بینی آن چنان به تو نگاه می کنند که گویی می خواهند قبض روح شوند». گویی منافقان تقاضای نزول تدریجی یک سوره را می کنند تا با آن خو بگیرند، ولی از آن جا که گاهی نزول یک سوره به طور تدریجی در مورد مسائلی چون جهاد سبب سوءاستفاده منافقان می شد، تا مرحله به مرحله از آن شانه خالی کنند، در این گونه موارد سوره یک جا نازل می گشت.

این آخرین چیزی است که در تفاوت این دو تعبیر می توان گفت، و بر طبق آن آیات مورد بحث، اشاره به هر دو گونه نزول کرده است و از این نظر جامعیت کامل دارد.

ولی با این حال موارد استثنائی نیز برای تفسیر و تفاوت فوق وجود دارد ، از جمله در آیه ۳۲ سوره فرقان می‌خوانیم : « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً : کافران گفتند : چرا قرآن یک‌جا بر او نازل نشده؟ این به‌خاطر آن‌است که قلب‌تو را محکم داریم، و آن‌را تدریجاً بر تو فروخواندیم » .

البته هریک از این دو « نزول » فواید و آثاری دارد که در جای خود به آن اشاره شده است . (۱)
 ﴿ ۳ ﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ

آگاه باشید دین خالص از آن خدا است و آن‌ها که غیر از خدا را اولیای خود قرار

۱- برای دستیابی به توضیحات بیشتر درباره فواید نزول تدریجی قرآن به « تفسیر نمونه »، جلد ۱۵، صفحه ۸۱ مراجعه فرمایید .

دادند و دلیلشان این بود که این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این‌که ما را به خداوند نزدیک کنند ، خداوند روز قیامت میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند ، داوری می‌کند ، خداوند آن‌کس را که دروغگو و کفران‌کننده است ، هرگز هدایت نمی‌کند . آنچه را خدا می‌پذیرد ، تنها دین خالص است و تنها تسلیم بی‌قید و شرط در برابر فرمان او است و هرگونه شرک و ریا و آمیختن قوانین الهی به غیر آن مردود و مطرود است . شاهد این سخن حدیثی است که از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است که : مردی خدمتش آمد و عرض کرد : « ای رسول خدا ما اموال خود را به دیگران می‌بخشیم تا اسم و رسمی در میان مردم پیدا کنیم ، آیا پاداشی داریم ؟ » فرمود : « نه » . مجدداً عرض کرد : « گاهی هم برای اجر الهی و هم به دست آوردن نام می‌بخشیم ، آیا پاداشی داریم ؟ » پیامبر فرمود : « خداوند چیزی را قبول نمی‌کند ، مگر این‌که خالص برای او باشد ، سپس این آیه را تلاوت کرد : " أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ " . (۱)

به هر حال این آیه در حقیقت بیان دلیل برای آیه قبل است ، در آن جا می گوید : « خدا را از روی اخلاص عبادت کن » و در این جا می افزاید : « بدانید خدا تنها عمل خالص را می پذیرد » . در آیات قرآن و احادیث اسلامی روی مسأله اخلاص بسیار تکیه شده است ، شروع جمله مورد بحث با « الا » که معمولاً برای جلب توجه گفته می شود ، نشانه دیگری نیز بر اهمیت این موضوع است . در ادامه آیه به ابطال منطق سست و واهی مشرکان که راه اخلاص را رها کرده و در بی راهه شرک سرگردان شده اند ، می پردازد .

این آیه در حقیقت تهدیدی است قاطع برای مشرکان که در روز قیامت که روز برطرف شدن اختلافات و آشکار شدن حقایق است ، در میان آن ها داوری می کند و آنان را به کیفر اعمالشان می رساند ، علاوه بر این که در صحنه محشر ، در برابر همگان رسوا می شوند .

﴿ ۴ ﴾ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

اگر (به فرض محال) خدا می خواست فرزندی انتخاب کند ، از میان مخلوقاتش آنچه را

می خواست، برمی‌گزید، منزّه است (از این‌که فرزندی داشته باشد) او خداوند واحد قهار است.

خدا حاکم بر همه چیز است، چه نیازی به فرزند دارد؟

مشرکان علاوه بر این‌که بت‌ها را واسطه و شفیعان نزد خدا می‌دانستند که در آیات گذشته از آن سخن بود، عقیده دیگری درباره بعضی از معبودان خود مانند فرشتگان داشتند که آن‌ها را دختران خدا می‌پنداشتند.

آیه درصدد بیان این مطلب است که فرزند لابد برای «کمک» یا «انس روحی» است، به فرض محال که خداوند نیاز به چنین چیزی داشت، فرزند لزومی نداشت، بلکه از میان مخلوقات شریف خود کسانی را برمی‌گزید که این هدف را تأمین کنند، چرا فرزند انتخاب کند؟ ولی از آن‌جا که او واحد و یگانه و قاهر و غالب بر همه چیز و ازلی و ابدی است، نه نیازی به کمک کسی دارد و نه وحشتی در او تصور می‌شود که از طریق انس گرفتن با چیزی برطرف گردد و نه احتیاج به ادامه نسل دارد، بنابراین او منزّه و پاک است از داشتن فرزند خواه فرزند حقیقی باشد و یا فرزند انتخابی.

به علاوه چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم این سبک‌مغزان بی‌خبر که گاه فرشتگان را فرزندان خدا می‌پنداشتند و گاه در میان او و جن نسبتی قائل می‌شدند و گاه «مسیح» یا «عزیر» را پسران خدا معرفی می‌کردند، از این واقعیت روشن بی‌خبر بودند که اگر منظـُـور از فرزند، فرزند حقیقی است؛

اولاً لازمه آن جسم بودن است.

ثانیاً تجزیه پذیرفتن (چراکه فرزند جزئی از وجود پدر است که از او جدا می‌شود).

ثالثاً لازمه آن داشتن شبیه و نظیر است (چراکه فرزند همیشه شباهت به پدر دارد).

رابعاً لازمه آن نیاز به همسر است.

و خداوند از همه این امور پاک و منزّه می‌باشد.

و اگر منظور فرزند انتخابی و به اصطلاح «تَبَنّی» است، آن نیز یا به خاطر نیاز به کمک

جسمانی و یا انس اخلاقی و مانند آن است و خدای قادر و قاهر از همه این امور بی‌نیاز است.

بنابراین توصیف به «وَاحِد» و «قَهَّار» پاسخ فشرده‌ای به تمام این احتمالات است.



خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يَكْوَرُ النَّهَارُ
عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید ، شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب و خورشید
و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد ، هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه
می‌دهند ، آگاه باشید او قادر بخشنده است .

« غَفَّار » صیغهٔ مبالغه از مادهٔ « غَفَرَان » است که در اصل به معنی پوشیدن چیزی است که
انسان را از آلودگی نگه دارد و هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود ، مفهومش این
است که عیوب و گناهان بندگان نادم را می‌پوشاند و آن‌ها را از عذاب و کیفر حفظ می‌کند .
حق بودن آن‌ها دلیل بر این است که هدفی بزرگ در کار بوده که آن چیزی جز تکامل
موجودات و در پیشاپیش آن‌ها انسان و سپس منتهی شدن به رستاخیز نیست .
بعد از بیان این آفرینش بزرگ به گوشه‌ای از تدبیر عجیب و تغییرات حساب شده و
نظامات شگرف حاکم بر آن‌ها اشاره کرده ، می‌گوید : « او شب را بر روز می‌پیچد و روز را بر شب »

(يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ) .

چه تعبیر جالبی ، اگر انسانی بیرون کره زمین ایستاده باشد و به منظره حرکت وضعی زمین به دور خودش و پیدایش شب و روز بر گردد آن نگاه کند ، می بیند که گویی به طور مرتب از یک سو نوار سیاه رنگ شب بر روشنایی روز پیچیده می شود و از سوی دیگر نوار سفید رنگ روز بر سیاهی شب و باتوجه به این که « يُكْوَرُ » از ماده « تکویر » به معنی پیچیدن است و مخصوصاً ارباب لغت پیچیدن عمامه و دستار را به دور سر نمونه ای از آن می شمارند ، نکته لطیفی که در این تعبیر قرآنی نهفته است ، روشن می شود ، هر چند بسیاری از مفسران بر اثر عدم توجه به این نکته مطالب دیگری ذکر کرده اند که چندان مناسب بامفهوم « تکویر » نیست ، نکته این است که زمین کروی است و به دور خود گردش می کند و بر اثر این گردش ، نوار سیاه شب و نوار سفید روز ، دائماً گرد آن می گردند ، گویی از یک سو نوار سفید بر سیاه و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده می شود . به هر حال قرآن مجید در مورد نظام « نور » و « ظلمت » و پیدایش شب و روز تعبیرات

گوناگونی دارد که هر کدام به نکته‌ای اشاره می‌کند و از زاویه خاصی به آن می‌نگرد؛
گاه می‌گوید: «يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ: شب را در روز تدریجاً وارد
می‌کند و روز را در شب» (۱۳ / فاطر).

در این جا سخن از ورود مخفیانه و بی سرو صدای شب در روز و روز در شب است.
و گاه می‌گوید: «يُغْشِي اللَّيْلُ النَّهَارَ: خداوند پرده‌های ظلمانی شب را بر روز می‌پوشاند»
(۵۴/اعراف) و در این جا شب به پرده‌ای ظلمانی تشبیه شده که گویی بر روشنایی
روز می‌افتد و آن را پنهان می‌سازد.

و در آیه مورد بحث سخن از «تکویر» و پیچیده شدن این دو بر یکدیگر است که آن نیز
نکته‌ای دارد که در بالا به آن اشاره شد.

سپس به گوشه‌ای دیگر از تدبیر و نظم این جهان پرداخته ، می‌گوید: «وَسَخَّرَ
الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» .

نه خورشید در حرکتی که به گرد خود دارد ، یا حرکتی که با مجموع منظومه شمسی به

سوی نقطه خاصی از کهکشان پیش می‌رود، کمترین بی‌نظمی از خود نشان می‌دهد و نه ماه در حرکت خود به دور زمین و به دور خودش و در همه حال سر بر فرمان او دارند ، « مسخر قوانین آفرینش » اویند و تا سرآمد عمرشان به وضع خود ادامه می‌دهند .

در پایان آیه به عنوان تهدید مشرکان در عین گشودن راه بازگشت و لطف و عنایت می‌فرماید : « بدانید او عزیز غفار است » (الْأَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ) .

به مقتضای عزت و قدرت بی‌انتهایش هیچ گنهکار و مشرکی نمی‌تواند از چنگال عذابش بگریزد و به مقتضای غفاریتش پرده بر روی عیوب و گناهان توبه‌کاران می‌افکند و آن‌ها را در سایه رحمتش قرار می‌دهد .

آری او در عین عزت و قدرت ، « غفار » است و در عین رحمت و غفران ، « قهار » و ذکر این دو وصف در پایان آیه برای ایجاد حالت خوف و رجاء در بندگان است که عامل اصلی هرگونه حرکت تکاملی است .

﴿ ٦ ﴾ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ

أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ
ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانْتَصِرُوا

او شما را از نفس واحدی آفرید و همسرش را از (باقی مانده گل) او خلق کرد و برای شما هشت زوج از چهارپایان نازل کرد ، او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکی های سه گانه می بخشد ، این است خداوند پروردگار شما که حکومت (در عالم هستی) از آن او است ، هیچ معبودی جز او وجود ندارد ، با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟

همه شما را از نفس واحدی آفرید

آفرینش همه انسان ها از نفس واحد ، اشاره به مسأله آفرینش «آدم» جد نخستین ما است که این همه افراد بشر با تنوع خلقت و خلق و خوی متفاوت و استعدادها و ذوق های مختلف ، همه به یک ریشه بازمی گردند که آن «آدم» است .
تعبیر «ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» در واقع اشاره به این است که خدا «آدم» را آفرید، سپس

همسرش را از باقی مانده گِل او خلق کرد .

روی این حساب آفرینش «حوا» بعد از آفرینش «آدم» و قبل از آفرینش فرزندان «آدم» بوده است .

تعبیر به «ثُمَّ» همیشه برای تأخیر زمانی نیست ، بلکه گاهی برای تأخیر بیان نیز می آید ، مثلاً می گوییم : «کار امروز تو را دیدیم ، سپس کار دیروز تو را هم مشاهده کردیم» ، درحالی که اعمال دیروز مسلماً قبل از اعمال امروز واقع شده ، ولی توجه به آن در مرحله بعد بوده است .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که همسر «آدم» از اجزای وجود خود «آدم» نبوده ، بلکه از باقی مانده گِل او صورت گرفته است ، چنان که در روایات اسلامی به آن تصریح شده و اما روایتی که می گوید: «حوا» از آخرین دنده چپ آدم آفریده شده است ، سخن بی اساسی است که از بعضی از روایات اسرائیلی گرفته شده و هماهنگ با مطلبی است که در فصل دوم از «سفر تکوین» تورات تحریف یافته کنونی آمده است و از این گذشته برخلاف

مشاهده و حس می‌باشد، زیرا طبق این روایت یک دنده «آدم» برداشته شد و «حوا» از آن آفریده گشت و لذا مردان در طرف چپ یک دنده کمتر دارند، درحالی‌که می‌دانیم هیچ تفاوتی میان تعداد دنده‌های مرد و زن وجود ندارد و این تفاوت یک افسانه بیش نیست. بعدازآن به‌مسأله آفرینش چهارپایان که از وسایل مهم زندگی انسان‌ها است، اشاره می‌کند. منظور از «هشت زوج» گوسفند نر و ماده، بز، شتر و گاو نر و ماده است و از آن‌جا که کلمه «زوج» به هریک از دو جنس نر و ماده گفته می‌شود، مجموعاً ۸ زوج می‌شود (هرچند در تعبیرات روزمره فارسی «زوج» به مجموع دو جنس اطلاق می‌گردد، ولی در تعبیرات عربی چنین نیست، لذا در آغاز همین آیه از همسر آدم به عنوان «زوج» تعبیر شده است). تعبیر به «أُنْزِلَ لَكُمْ» (برای شما نازل کرد) در مورد چهارپایان به معنی فرستادن از مکان بالا نیست، بلکه در این موارد به معنی «نزول مقامی» و نعمتی است که از مقام برتر به مقام پایین‌تر بدهند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر این آیه آمده: «إِنْزَالُهُ ذَلِكَ

خَلْقُهُ إِيَّاهُ: نازل کردن هشت جفت از چهارپایان همان آفرینش آنها از سوی خدا است .
 به هر حال چهارپایان هر چند امروز برای حمل و نقل کمتر مورد استفاده قرار می گیرند ،
 ولی منافع مهم دیگر آنها نه تنها نسبت به گذشته کم نشده ، بلکه گسترش بیشتری پیدا کرده
 است ، امروز هم قسمت عمده تغذیه انسان ها از فرآورده های شیر و گوشت چهارپایان است ،
 گذشته از لباس و سایر وسایل زندگی که از پشم و پوست آنها تهیه می شود ، و به همین دلیل
 یکی از منابع مهم درآمد کشورهای بزرگ دنیا از طریق پرورش این حیوانات صورت می گیرد .
 سپس به حلقه دیگری از حلقه های آفرینش پروردگار که تطورات خلقت جنین بوده
 باشد ، پرداخته ، می گوید : « يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ » .
 ناگفته پیدا است که منظور از « خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ » آفرینش های مکرر و پی در پی است نه
 فقط دو آفرینش .

و روشن است « يَخْلُقُكُمْ » به حکم این که فعل مضارع است ، دلالت بر استمرار دارد و
 اشاره ای است کوتاه و پرمعنی به تحولات عجیب و چهره های شگفت انگیز جنین ، در

مراحل مختلف در شکم مادر که به گفته علمای «جنین شناسی» از عجیب ترین و ظریف ترین چهره های آفرینش پروردگار است ، تا آن جا که علم «جنین شناسی» یک دوره کامل توحید و خداشناسی محسوب می شود و کمتر کسی است که ریزه کاری های این مسائل را مطالعه کند و زبان به حمد و ستایش آفریننده آن نگشاید .

تعبیر به «ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» (ظلمت های سه گانه) اشاره به ظلمت شکم مادر و ظلمت رَحِم و مشیمه (کیسه مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است) می باشد که در حقیقت سه پرده ضخیم است که بر وی جنین کشیده شده است .

صورتگران معمولی باید در مقابل نور و روشنایی کامل صورتگری کنند ، اما آفریدگار انسان در آن ظلمتگاه عجیب چنان نقش بر آب می زند و صورتگری می کند که همه مجذوب تماشای آن می شوند و در جایی که هیچ دسترسی از ناحیه هیچ کس به آن نیست ، رزق و روزیش را که برای پرورش و رشد سریع ، سخت به آن نیاز است ، به طور مداوم به او می رساند . سیدالشهداء امام حسین علیه السلام در دعای معروف «عرفه» که یک دوره کامل و عالی درس

توحید است ، به هنگام برشمردن نعمت و قدرت خداوند به پیشگاه او چنین عرض می‌کند :
 « وَابْتَدَعْتُ خَلْقِي مِنْ مَنِيَّ يُفْنِي ، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ؛ بَيْنَ لَحْمٍ وَجِلْدٍ وَدَمٍ ، لَمْ تَشْهَرْ
 بِخَلْقِي ، وَ لَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي ، ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا تَامَماً سَوِيّاً : آغاز آفرینش مرا از
 قطرات ناچیز منی قرار دادی ، سپس مرا در ظلمت‌های سه گانه در میان گوشت و پوست و خون ساکن نمودی ،
 آفرینش مرا آشکار نساختی و در آن مخفیگاه به تطورات خلقتم ادامه دادی و هیچ‌یک از امور حیاتی مرا به من
 واگذار نکردی ، سپس مرا به دنیا کامل و سالم منتقل ساختی » .^(۱)

(در زمینهٔ عجایب آفرینش در دوران جنینی و مراحل مختلف آن در جلد ۲ «تفسیر
 نمونه» ، صفحه ۳۱۶ ذیل ۶ / آل عمران و در جلد ۱۴ صفحه ۲۲ ذیل ۵ / حج بحث شده است .
 ۷ **إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يُرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرُ وَإِنْ تَشْكُرُوا**
يَرْضَاهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا

۱- دعای «عرفه» (مصباح الزائر ابن طاووس) .

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

اگر کفران کنید ، خداوند از شما بی نیاز است و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد و اگر شکر او را به جا آورید ، آن را برای شما می پسندد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر دوش نمی کشد ، سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است و شمارا از آنچه انجام می دادید ، آگاه می سازد ، چرا که به آنچه در سینه ها است ، آگاه است .

نخست می گوید : نتیجه کفران و شکر شما به خودتان بازمی گردد و اگر کفران کنید ، خداوند از شما بی نیاز است .

سپس می افزاید : این غنا و بی نیازی پروردگار مانع از آن نیست که شما را مکلف به شکر و ممنوع از کفران سازد ، چرا که « تکلیف » خود لطف و نعمت دیگری است ، آری او هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد و اگر شکر او را به جا آورید ، آن را برای شما می پسندد . بعد از بیان این دو مطلب به بیان مسأله سومی در این رابطه می پردازد و آن « مسؤلیت

هرکس در برابر عمل خویش «است» ، زیرا مسأله «تکلیف» بدون این معنی کامل نمی‌شود، می‌فرماید: «هیچ‌کس بارگناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد» (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى). و از آن‌جا که تکلیف بدون کیفر و پاداش معنی ندارد ، در مرحله چهارم به مسأله معاد اشاره کرده ، می‌گوید: «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». و چون مسأله محاسبه و جزا بدون علم و آگاهی از اسرار نهان امکان‌پذیر نیست ، آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». به این ترتیب مجموعه‌ای از فلسفه «تکلیف» و خصوصیات آن و همچنین «مسئولیت انسان‌ها» و مسأله «جزا و پاداش و کیفر» را در جمله‌هایی کوتاه و منسجم بیان می‌دارد. ضمناً این آیه پاسخ دندان‌شکنی است به طرفداران مکتب جبر که متأسفانه در میان فِرَق اسلامی کم نبوده‌اند ، چراکه باصراحت می‌گوید: او هرگز راضی به کفران کردن بندگان نیست و این خود دلیل روشنی است بر این‌که هرگز در مورد کافران نیز اراده کفر نکرده (آن‌چنان‌که پیروان مکتب جبر می‌گویند).

زیرا هنگامی که راضی به چیزی نباشد ، حتماً اراده آن را نخواهد کرد ، مگر ممکن است اراده او از رضای او جدا باشد ؟
و عجب از متعصبانی است که برای پرده پوشی بر این عبارت روشن خواسته اند کلمه «عباد» را محصور در مؤمنان یا معصومان کنند ، درحالی که این کلمه مطلق است و به وضوح همه بندگان را شامل می شود ، آری خداوند کفر و کفران را برای هیچ یک از بندگان نمی پسندد ، همان گونه که بدون استثناء شکر را برای همه آنها می پسندد .^(۱)
این نکته نیز قابل توجه است که اصل مسئولیت هرکس در برابر اعمال خویش از اصول منطقی و مسلم در همه ادیان آسمانی است .^(۲)

۱- درباره فلسفه "شکر" به «تفسیر نمونه» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۲۷۸ مراجعه شود.

۲- در «تفسیر نمونه» ، جلد ۱۲ ، صفحه ۵۶ در این باره مشروحاً بحث شده است.

گاه ممکن است انسان شریک جرم دیگری باشد، اما این زمانی است که به نحوی در ایجاد مقدمات یا اصل آن عمل دخالت داشته باشد، مانند آن‌ها که بدعت شومی می‌گذارند یا سنت زشت و غلطی که هرکس به آن عمل کند، گناه آن را بر «مسبب اصلی» می‌نویسند، بی‌آن‌که از گناه عاملین به آن چیزی کاسته شود. (۱)

﴿۸﴾ **وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَلَهُ نِعْمَةٌ مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ**

هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می‌خواند و به سوی او باز می‌گردد، اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می‌خواند، به فراموشی می‌سپرد و برای خداوند شبیه‌هایی قرار می‌دهد تا مردم را از راه

۱- برای اطلاع بیشتر به «تفسیر نمونه»، جلد ۶، صفحه ۶۴ مراجعه شود.

او منحرف سازد، بگو: چندروزی از کفرت بهره گیر که از اصحاب دوزخی . منظور از «إِنْسَان» در این جا انسان های عادی و تربیت نیافته در پرتو تعلیمات انبیاء است ، وگرنه دست پروردگان مردان حق همچون خود آنان «سَرَاء» و «ضَرَاء» در ناراحتی ها و راحتی ها، در ناکامی ها و کامیابی ها همواره به یاد او هستند و دست به دامن لطف او دارند . منظور از «ضُرَّ» در این جا هرگونه گزند و زیان و ناراحتی است ، خواه جنبه جسمانی داشته باشد یا روحی .

«خَوْلَانُهُ» از ماده «خَوَلَ» به معنی سرکشی و مراقبت مداوم از چیزی است و از آن جا که چنین توجه خاصی مستلزم اعطاء و بخشش است ، این ماده در معنی بخشیدن بکار رفته است . این جمله علاوه بر مسأله اعطا و بخشش ، توجه و عنایت مخصوص خداوند را نیز منعکس می کند .^(۱)

۱- به «لسان العرب» ، « مفردات راغب » و «روح المعانی» مراجعه شود .

تعبیر « مُنْذِباً إِلَيْهِ » نشان می‌دهد که انسان در حالات سخت که تمام پرده‌های غرور و غفلت کنار می‌رود، هر چه غیر از خدا است، رها کرده و به‌سوی او باز می‌گردد و در مفهوم « انابه » و بازگشت این حقیقت نیز افتاده که جایگاه اصلی انسان و مبدأ و مقصد او نیز خدا بوده است.

« أَنْذَاد » جمع « نَد » به معنی مثل و مانند است، با این تفاوت که « مِثْل » مفهوم وسیعی دارد، ولی « نَد » تنها به معنی مماثلت در حقیقت و گوهر چیزی است.

تعبیر به « جَعَلَ » نشان می‌دهد که انسان با پندار و خیال خام خود مثل و مانندی برای خدا می‌تراشد و جعل می‌کند، چیزی که به هیچ‌وجه با واقعیت تطبیق نمی‌کند.

جمله « لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ » نشان می‌دهد گمراهان مغرور تنها به گمراهی خویش قناعت نمی‌کنند، بلکه سعی دارند دیگران را هم به این وادی بکشانند.

به‌هر حال بارها در آیات قرآن مجید به رابطه « توحید فطری » و « حوادث سخت زندگی » که تجلی‌گاه آن است، اشاره شده و دگرگونی و کم‌ظرفیتی این انسان مغرور که به هنگام وزش

طوفان‌ها رنگ الهی و توحیدی خالص به خود می‌گیرد و به هنگام فرونشستن طوفان تغییر رنگ می‌دهد و لجوجانه در مسیر شرک گام برمی‌دارد، منعکس شده است. و چه بسیارند این افراد متلون و چه کمند کسانی که پیروزی‌ها و نعمت‌ها و آرامش‌ها و طوفان‌ها اقیانوس آرام وجود آن‌ها را دگرگون نسازد.

یک ظرف آب یا یک استخر کوچک با نسیمی به هم می‌خورد ولی اقیانوس کبیر به خاطر عظمتش درمقابل طوفان‌های سخت، آرام است و به همین جهت نام "آرام" به خود گرفته است. در پایان آیه این‌گونه افراد را با تهدیدی صریح و قاطع و بُرنده مخاطب ساخته، می‌گوید: «به او بگو: از کفر و کفرانت کمی بهره گیر و چند روزی را به غفلت و غرور طی کن اما بدان که از اصحاب دوزخی» (قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ).

﴿ ۹ ﴾ اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اِنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَّ قَائِمًا يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَّ يَرْجُوْا رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَّ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ
آیا چنین کسی بالارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و

در حال سجده و قیام از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است ، بگو : آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند ، یکسانند ؟ تنها صاحبان مغز متذکر می شوند .

آیا عالمان و جاهلان یکسانند ؟

« قنایت » از ماده « قُنُوت » به معنی ملازمت اطاعت توأم با خضوع است .
 « اناء » جمع « اِنَا » به معنی ساعت و مقداری از وقت است .
 آن انسان مشرک و فراموشکار و متلَوَن و گمراه و گمراه کننده کجا و این انسان بیداردل و نورانی و باصفا که در دل شب که چشم غافلان در خواب است ، پیشانی بر درگاه دوست گذارده و با خوف و رجاء او را می خواند ، کجا ؟
 آن ها نه به هنگام نعمت ، خود را از مجازات و کیفر او در امان می دانند و نه به هنگام بلا از رحمتش قطع امید می کنند و این دو عامل همواره وجود آنان را در حرکتی مداوم توأم با هوشیاری و احتیاط به سوی دوست می برد .

تکیه روی ساعت شب به خاطر آن است که در آن ساعات ، حضور قلب بیشتر و آلودگی به ریا از هر زمان کمتر است .

مقدم داشتن « سناجداً » بر « قائماً » به خاطر آن است که سجده مرحله بالاتر از عبادت است و مطلق بودن رحمت و مقید نشدن آن به آخرت ، دلیل بر وسعت رحمت الهی و شمول آن نسبت به دنیا و آخرت است .

در حدیثی که در « علل الشرایع » و همچنین در کتاب « کافی » از امام باقر علیه السلام نقل شده است ، می خوانیم که آیه فوق (اَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ) به نماز شب تفسیر شده است .^(۱)

روشن است این تفسیر مانند بسیاری از تفاسیر دیگری که در ذیل آیات مختلف قرآن بیان شده از قبیل بیان مصداق روشن است و مفهوم آیه را محدود به نماز شب نمی کند .

در دنباله آیه پیامبر را مخاطب ساخته ، می فرماید : « قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۷۹ .

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...» .

گرچه سؤال فوق سؤالی وسیع و گسترده است ، و مقایسه‌ای آشکار میان آگاهان و ناآگاهان ، و عالمان و جاهلان می‌باشد ، ولی نظر به این‌که قبل از ذکر این سؤال ، سؤال دیگری در مورد نابرابری مشرکان با مؤمنان شب‌زنده‌دار مطرح شده ، سؤال دوم بیشتر به همین مسأله اشاره می‌کند ، یعنی آیا کسانی‌که می‌دانند آن مشرکان لجوج و کوردل با این مؤمنان پاک و روشن ضمیر و مخلص نابرابرند، با کسانی‌که از این واقعیت آگاه نیستند، مساویند؟ به هر حال این جمله که با استفهام انکاری شروع شده و جزء شعارهای اساسی اسلام است ، عظمت مقام علم و عالمان را در برابر جاهلان روشن می‌سازد و از آن‌جا که این نابرابری به صورت مطلق ذکر شده ، معلوم می‌شود این دو گروه نه در پیشگاه خدا یکسانند و نه در نظر خلق آگاه ، نه در دنیا در یک صف قرار دارند و نه در آخرت ، نه در ظاهر یکسانند و نه در باطن .

﴿۱۰﴾ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ

أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از (مخالفت) پروردگارتان پرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند، پاداش نیک است و زمین خدا وسیع است (هرگاه تحت فشار سردمداران کفر واقع شدید، مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند.

خطوط اصلی هفتگانه برنامه بندگان مخلص

(تقوا، احسان، هجرت، صبر، اخلاق، تسلیم، خوف)

در تعقیب آیات در بحث گذشته که مقایسه‌ای میان مشرکان مغرور و مؤمنان مطیع فرمان خدا و نیز میان عالمان و جاهلان شده بود، در آیات ده الی شانزده خطوط اصلی برنامه‌های بندگان راستین و مخلص را ضمن «هفت دستور» که در طی چند آیه آمده و هرآیه به خطاب «قُلْ» شروع می‌شود، بیان شده است.

﴿۱- ابتدا از «تقوا» شروع می‌کند؛ «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ». آری تقوا که

همان خویشنداری در برابر گناه و احساس مسئولیت و تعهد در پیشگاه حق است ، نخستین برنامهٔ بندگان مؤمن خدا می‌باشد ، تقوا سپری است در مقابل آتش و عاملی است بازدارنده در برابر انحراف ، تقوا ، سرمایهٔ بزرگ بازار قیامت و معیار شخصیت و کرامت انسان در پیشگاه پروردگار است .

﴿ ۲ - در دومین دستور به مسألة « احسان و نیکوکاری » در این دنیا که دار عمل است ، پرداخته و از طریق بیان نتیجهٔ احسان ، مردم را به آن تشویق و تحریص می‌کند ؛ « لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ » .

آری نیکوکاری به‌طور مطلق در این دنیا گفتار ، عمل ، طرز اندیشه و تفکر نسبت به دوستان و نسبت به بیگانگان ، نتیجه‌اش برخورداری از پاداش عظیم در هر دو جهان است که نیکی جز نتیجهٔ نیک نخواهد داشت .

در حقیقت تقوا یک عامل بازدارنده است و احسان یک عامل حرکت‌آفرین که مجموعاً « ترک گناه » و « انجام فرایض و مستحبات » را شامل می‌شود .

﴿ ۳ - سومین دستور تشویق به «هجرت» از مراکز شرک و کفر و آلوده به گناه است ، می‌گوید : « وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ » .

که در حقیقت پاسخی است به بهانه‌جویان سست‌اراده‌ای که می‌گفتند : ما در سرزمین مکه به خاطر سیطره حکومت مشرکان قادر به انجام وظایف الهی خود نیستیم ، قرآن می‌گوید : سرزمین خدا محدود به مکه نیست ، مکه نشد ، مدینه ، دنیا پهناور است ، تکانی به خود دهید و از مراکز آلوده به شرک و کفر و خفقان که مانع آزادی و انجام وظایف شما است ، به جای دیگر نقل مکان کنید .

مسأله هجرت ، از مهم‌ترین مسائلی است که نه تنها در آغاز اسلام اساسی‌ترین نقش را در پیروزی حکومت اسلامی ایفا کرد و به همین دلیل پایه و سرآغاز حکومت اسلامی شد ، بلکه در هر زمان دیگر نیز از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است که از یک‌سو مؤمنان را از تسلیم در برابر فشار و خفقان محیط باز می‌دارد و از سویی دیگر عامل صدور اسلام به نقاط مختلف جهان است .

قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا: به هنگام قبض روح ظالمان و مشرکان ، فرشتگان قبض روح می‌پرسند : شما در چه حال بودید؟ در جواب می‌گویند : ما مستضعف بودیم و در سرزمین خود تحت فشار ، ولی فرشتگان به آن‌ها پاسخ می‌دهند ؛ مگر سرزمین الهی پهن‌تر نبود؟ چرا مهاجرت نکردید ؟ جایگاهشان جهنم است و چه جایگاه بدی است» (۹۷ / نساء) .

این به‌خوبی نشان می‌دهد که فشار و خفقان محیط در آن‌جا که امکان هجرت وجود دارد، به‌هیچ وجه در پیشگاه خدا عذر نیست .

(در زمینه اهمیت هجرت در اسلام و ابعاد مختلف آن بحث‌های گوناگونی در جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۸۹ ذیل آیه ۱۰۰ سورة نساء و در جلد ۷ صفحه ۲۶۱ ذیل آیه ۷۲ سورة انفال به‌طور مشروح بحث شده است) .

❧ ۴ - و از آن‌جا که هجرت معمولاً همراه بامشکلات فراوانی در جنبه‌های مختلف

زندگی است ، چهارمین دستور را درباره « صبر و استقامت » این گونه بیان می کند ؛ « إِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » .

تعبیر به « يُؤَفِّى » که از ماده « وَفَّى » و به معنی اعطاء کامل است ، از یکسو و تعبیر « بِغَيْرِ حِسَابٍ » از سوی دیگر نشان می دهد که صابران بااستقامت ، برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خدا دارند و اهمیت هیچ عملی به پایۀ صبر و استقامت نمی رسد . شاهد این سخن حدیث معروفی است که امام صادق علیه السلام از رسول الله نقل می کند : « إِذَا نُشِرَتِ الدَّوَابُّ وَ نُصِبَتِ الْمَوَازِينُ لَمْ يُنْصَبْ لِأَهْلِ الْبَلَاءِ مِيزَانٌ وَلَمْ يُنْشَرْ لَهُمْ دِيْوَانٌ ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : « إِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » : هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند، نه میزان سنجشی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد ، سپس پیامبر

به عنوان شاهد سخنی آیه فوق را تلاوت فرمود که ؛ " خداوند اجر صابران را بی حساب می دهد " . (۱)

﴿ ۱۱ ﴾ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ

بگو : من مأمورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص نمایم .

﴿ ۵ - در پنجمین دستور سخن از مسأله « اخلاص » و توحید خالص از

هرگونه شائبه شرک به میان آمده ، اما در این جا لحن کلام عوض می شود و پیامبر

از وظایف و مسؤولیت های خودش سخن می گوید .

﴿ ۱۲ ﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ

و مأمورم که نخستین مسلمان باشم .

﴿ ۶ - در این جا ششمین دستور یعنی پیشی گرفتن از همگان در اسلام و تسلیم

کامل در برابر فرمان خدا مطرح شده است .

﴿۱۳﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم .

﴿۷﴾ - هفتمین و آخرین دستور که مسأله خوف از مجازات پروردگار در روز قیامت

است ، نیز با همین لحن عنوان شده است تا این حقیقت روشن شود که پیامبر نیز بنده ای از بندگان خدا است ، او نیز مأمور به پرستش خالصانه است ، او نیز از کیفر الهی خائف می باشد ، او نیز مأمور به تسلیم در برابر فرمان حق است و حتی مأموریتی سنگین تر از دیگران دارد که باید از همه پیشگام تر باشد .

او درواقع می گوید: من مانند سلاطین جباری که مردم را موظف به وظایفی می کنند و خود را « مافوق وظیفه و تکلیف » می پندارند، نیستم و این درواقع اشاره به یک مطلب مهم و تربیتی است که هر مربی و رهبری باید در انجام دستورات مکتب خویش از همه پیشگام تر

باشد، او باید اولین مؤمن به آیین خویش و کوشاترین فرد و فداکارترین نفر باشد، تا مردم به صداقتش ایمان پیدا کنند و او را در همه چیز قُدوه و اُسوة خویش بشناسند .
و از این جا روشن می شود که نخستین مسلمان بودن پیامبر گرامی نه تنها بر حسب زمان است ، که نخستین مسلمان در تمامی جهات بود ، در جهت ایمان ، اخلاص ، عمل ، فداکاری ، جهاد ، ایستادگی ، مقاومت و

سراسر تاریخ زندگی پیامبر نیز این حقیقت را به خوبی تأیید می کند .

﴿ ۱۴ ﴾ قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي

بگو : من تنها خدا را می پرستم ، در حالی که دینم را برای او خالص می کنم .
پس از بیان برنامه هفت ماده ای آیات فوق از آن جا که « اخلاص » خصوصاً در برابر انگیزه های مختلف شرک ، دارای ویژگی خاصی می باشد ، بار دیگر برای تأکید به سراغ آن رفته است .
﴿ ۱۵ ﴾ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ

أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

شما هر کس را جز او می خواهید پرستید ، بگو : زیانکاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند ، آگاه باشید زیان آشکار همین است .

جمله « فَأَعْبُدُوا مَا شِئْنُمْ » (هر چه را می خواهید ، پرستید) به اصطلاح امری است که برای تهدید بیان شده و این در مقامی گفته می شود که نصیحت و اندرز در شخص مجرم و گنهکار اثر نمی بخشد ، آخرین سخنی که به او گفته می شود ، این است : « هر چه می خواهی بکن ، اما منتظر مجازات باش » ، یعنی به جایی رسیده ای که دیگر ارزش تکلیف و نصیحت و اندرز را نداری و جز عذاب دردناک ، سرنوشت و درمان دیگری نداری .

حقیقت خسران و زیان

خُسران ، چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید : در اصل به معنی از دست دادن

سرمایه و کمبود آن است که گاه به انسان نسبت داده می‌شود و گفته می‌شود: «فلان کس زیان کرد» و گاه به خود عمل نسبت می‌دهند و می‌گویند: «تجارتش زیان کرد». از سوی دیگر گاه «خسران» در مورد سرمایه‌های ظاهر به کار می‌رود، مانند مال و مقام دنیوی و گاه در سرمایه‌های معنوی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب، و این همان چیزی است که خداوند آن را «خُسْرَانٌ مُّبِينٌ» نام نهاده است ... و هر خسروانی که خداوند در قرآن بیان کرده، اشاره به معنی دوم است، نه آنچه مربوط به سرمایه‌های دنیوی و تجارت‌های معمولی است.^(۱)

قرآن در حقیقت انسان‌ها را به تجارت‌پیشگانی تشبیه کرده که با سرمایه‌های سنگین قدم به تجارتخانه این جهان می‌گذارند، بعضی سودکلانی می‌برند و گروهی سخت زیان می‌بینند.

۱- «مفردات»، ماده «خَسِرَ».

آیات زیادی در قرآن وجود دارد که این تعبیر و تشبیه در آن منعکس می‌باشد و در واقع بیانگر این حقیقت است که برای نجات در قیامت نباید در انتظار این و آن نشست ، تنها راه ، بهره‌گیری از سرمایه‌های موجود و تلاش و کوشش در این تجارت بزرگ است که در آن جا «همه چیز را به بها می‌دهند ، به بهانه نمی‌دهند» .

و اما چرا زبان مشرکان و گنهکاران را «خُسْرَانٌ مُّبِينٌ» توصیف کرده ؟ زیرا ؛ اولاً: آن‌ها برترین سرمایه یعنی سرمایه عمر و عقل و خرد و عواطف و زندگانی را از دست داده‌اند ، بی‌آن که در مقابل آن چیزی به دست آورند .

ثانیاً: اگر فقط این سرمایه را از دست داده بودند ، بی‌آن که عذاب و مجازاتی خریداری کنند ، باز مطلبی بود ، بدبختی این جا است که در برابر از دست دادن این سرمایه‌های عظیم ، سخت‌ترین و دردناک‌ترین عذاب را برای خود فراهم ساخته‌اند .

ثالثاً: این خسروانی است که قابل جبران نمی‌باشد و این از همه دردناک‌تر

است ، آری این است « خُسْرَانُ مُبِینٌ » .

﴿ ۱۶ ﴾ لَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُوا

برای آنها از بالای سرشان سایبان‌هایی از آتش و در زیر پایشان نیز سایبان‌هایی از آتش است، این چیزی است که خداوند با آن بندگان را تخویف می‌کند ، ای بندگان من ! از نافرمانی من پرهیزید .

« ظُلَلٌ » جمع « ظِلَّةٌ » به معنی پرده‌ای است که در طرف بالا نصب شود ، لذا اطلاق آن بر فرشی که در زیر پا گسترده است ، یک‌نوع اطلاق مجازی و از باب توسعه در مفهوم کلمه می‌باشد . این عذاب تجسمی از حالات دنیای آن‌ها است که جهل و کفر و ظلم تمام وجودشان را احاطه کرده و از هر سو آن‌ها را می‌پوشاند .

﴿ ۱۷ ﴾ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ

کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند بازگشتند ، بشارت از آن
آنهاست، بنابراین بندگان مرا بشارت ده .

﴿ ۱۸ ﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَ أُولَئِكَ هُمُ الْوَلِيُّوا الْأَلْبَابِ

کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند، آنها کسانی هستند
که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند .

بنندگان حقیقی خدا

« طاغوت » در اصل از ماده « طغیان » به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و لذا
این کلمه به هر متجاوز و هر معبودی جز خدا ، مانند شیطان و حکام جبار اطلاق می شود .
بنابراین « اجتناب از طاغوت » با این معنی وسیع و گسترده ، دوری از هرگونه شرک و
بت پرستی و هواپرستی و شیطان پرستی و تسلیم در برابر حاکمان جبار و سلطه گران ستمکار

را فرامی‌گیرد، « إِنَابَةُ إِلَى اللَّهِ » جامع روح تقوا و پرهیزکاری و ایمان است و البته چنین کسانی در خور بشارتند .

نکته قابل توجه این‌که عبادت طاغوت تنها به معنی رکوع و سجود نیست ، بلکه هرگونه اطاعت رانیز شامل می‌شود، چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « مَنْ أَطَاعَ جَبَّاراً فَقَدْ عَبَدَهُ : کسی که از زمامدار ستمگری اطاعت کند، او را پرستش کرده است » .^(۱)

سپس برای معرفی این بندگان ویژه می‌گوید : « فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ ... » .^(۲) این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده ، آزاد اندیشی مسلمانان و انتخابگری آن‌ها در مسایل مختلف را به خوبی نشان می‌دهد .

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- « عباد » در اصل « یا عبادِی » بوده ، « یاء حذف و کسره » به جای آن آمده .

نخست می‌گوید: «بندگان مرا بشارت ده» و بعد این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می‌کند که: «آنها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرامی‌دهند و با نیروی عقل و خرد، بهترین آنها را برمی‌گزینند، هیچ‌گونه تعصب و لجاجتی در کار آنها نیست و هیچ‌گونه محدودیتی در فکر و اندیشه آنها وجود ندارد، آنها جویای حقت و تشنه حقیقت، هر جا آن را بیابند، با تمام وجود از آن استقبال می‌کنند و از چشمه زلال آن بی‌دریغ می‌نوشند و سیراب می‌شوند.

آنها نه تنها طالب حقت و تشنه گفتار نیک، بلکه در میان «خوب» و «خوب‌تر» و «نیکو» و «نیکوتر» دومی را برمی‌گزینند خلاصه آنها خواهان بهترین و برترینند.

آری این است نشانه یک مسلمان راستین و مؤمن حق طلب.

«قَوْل» در جمله «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» (سخنان را می‌شنوند) هرگونه قول و سخن را شامل می‌شود، بندگان باایمان خداوند از میان تمام سخنان آن را برمی‌گزینند که

«أَحْسَن» است و از آن تبعیت می‌کنند و در عمل خویش به‌کار می‌بندند .
جالب این‌که قرآن در آیه فوق صاحبان « هدایت الهی » را منحصر در این قوم شمرده ،
همان‌گونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است ، اشاره به این‌که این گروه
مشمول هدایت ظاهر و باطنند ، هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد و هدایت باطن از طریق
نور الهی و امداد غیبی و این دو افتخار بزرگ بر این حقیقت‌جویان آزاداندیش است .

منطق آزاد اندیشی اسلام

بسیاری از مذاهب پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می‌کنند ،
زیرا بر اثر ضعف منطق که به آن گرفتارند ، از این می‌ترسند که منطق دیگران برتری پیدا
کند و پیروانشان را از دستشان بگیرد .

اما به طوری که در آیات فوق خواندیم ، اسلام در این قسمت سیاست « دروازه‌های
باز » را به اجرا درآورده و بنسندگان راستین خداوند را کسانی می‌داند که اهل تحقیقند ، نه

از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند ، نه تسلیم بی قید و شرط می شوند و نه هر وسوسه ای را می پذیرند .

اسلام به کسانی بشارت می دهد که گفتارها را می شنوند و خوب ترین آن ها را برمی گزینند ، نه تنها خوب را بر بد ترجیح می دهند ، بلکه در میان خوب ها نیز هر گلی را که بهتر است ، می چینند .

قرآن جاهلان بی خبری را که به هنگام شنیدن پیام حق دست در گوش می گذاردند و جامه بر سر می کشیدند ، شدیداً نکوهش می کند ، چنان که در سخنان نوح علیه السلام به هنگام شکوا به پیشگاه پروردگار آمده : « وَ إِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغَفَرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً : خداوند! هر زمان آنان را دعوت کردم که آنها را ببخشی ، انگشت ها را در گوش قرار دادند و لباس بر خویشان پیچیدند، در گمراهی خود اصرار ورزیدند و شدیداً استکبار کردند » (۷ / نوح) .

اصولاً مکتبی که دارای منطق نیرومندی است ، دلیلی ندارد که از گفته‌های دیگران وحشت داشته باشد و از طرح مسائل آن‌ها هراس به خود راه دهد ، آن‌ها باید بترسند که ضعیف و بی‌منطق هستند .

این آیه در عین حال چشم و گوش بسته‌هایی را که هر سخنی را بی‌قید و شرط می‌پذیرند و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می‌روند ، در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی‌کنند ، از صف «أُولَ‌الَّذِیْنَ» و «هدایت یافتگان» بیرون می‌شمرد و این دو وصف را مخصوص کسانی می‌داند که نه گرفتار افراط تسلیم بی‌قید و شرطند و نه تفریط تعصب‌های خشک و جاهلانه .

پاسخ به سه سؤال در خصوص «فَبَشِّرْ عِبَادِ»

❧ ۱- چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است ؟

زیرا بحث در آیات فوق از سخنانی است که امید هدایت در آن باشد ، هرگاه بعد از

بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است ، دیگر از موضوع این دستور خارج می شود ، اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش به ثبوت رسیده ، گام بگذارند .

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق از مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است ، می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد ، ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان یک ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد .
 ﴿ ۲ - چرا دادن قرآن به دست کفار ، حرام شمرده شده است ؟
 در صورتی جایز نیست قرآن به دست غیرمسلمان داده شود که مایه هتک و بی حرمتی باشد ، ولی اگر بدانیم غیرمسلمانی به راستی در فکر تحقیق از اسلام است و می خواهد قرآن را به این منظور و هدف بررسی کند ، نه تنها گذاردن قرآن در اختیارش بی مانع است ، بلکه شاید واجب باشد و آن ها که این امر را تحریم کرده اند ، منظورشان غیر از این صورت است .

و لذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبان‌های زنده دنیا ترجمه کنند و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق‌طلبان و تشنگان حقایق قرار دهند.

❧ ۳- کسی که مطلبی را نمی‌داند، چگونه می‌تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید؟ آیا این مستلزم دُور نیست؟

باید به این نکته توجه داشت بسیار می‌شود که انسان شخصاً از عهده کاری بر نمی‌آید، اما به هنگامی که دیگری آن را انجام دهد، می‌تواند خوب را از بد تشخیص دهد و با نیروی خرد و سرمایه وجدان بهترین آن‌ها را برگزیند.

مثلاً ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنایی، آگاه نباشند، حتی نتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند، ولی با این حال می‌توانند یک ساختمان خوب با کیفیت عالی را از یک ساختمان زشت و بی‌قواره و ناموزون تشخیص دهند.

افراد زیادی را می‌شناسیم که خود شاعر نیستند، اما ارزش اشعار شعرای بزرگ را

تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند ، کسانی ورزشکار نیستند ، اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند .

﴿ ۱۹ ﴾ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ

آیات تو می توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده ، رهایی بخشی ؟ آیات تو می توانی کسی را که در درون آتش است ، برگیری و بیرون آوری ؟

جمله « حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ » (فرمان عذاب الهی درباره او محقق شده) اشاره به آیاتی همچون آیه ۸۵ سوره ص است که درباره شیطان و پیروانش می گوید : « لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ » به طور مسلم دوزخ را از تو و پیروان تو پر خواهم کرد .

بدیهی است قطعی شدن فرمان عذاب درباره این گروه جنبه اجباری نداشته ، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اند و اصراری است که در ظلم و فساد و گناه داشته اند ، به گونه ای که روح ایمان و تشخیص برای همیشه در آنان مرده و وجود آنان یکپارچه

وجود جهنمی شده ، و می دانیم چنین کسانی که تمام راه های ارتباطی خود را با خدا بریده اند ، راه نجاتی ندارند ، حتی پیغمبر اسلام با این که «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است ، نمی تواند آنان را از عذاب رهایی بخشد .

﴿۲۰﴾ لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ عُرفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عُرفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِّنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَ اللَّهُ لَأِخْلُفَ اللَّهُ الْمِيعَادَ

ولی آن ها که تقوای الهی پیشه کردند، غرفه هایی در بهشت دارند، بر فراز آن ها غرفه های دیگری بنا شده و از زیر آن نهرها جاری است، این وعده الهی است و خداوند در وعده خود تخلف نمی کند .

«عُرف» جمع «عُرْفَة» از ماده «عُرِف» به معنی برداشتن چیزی است و لذا به آبی که با کف از چشمه ای برمی دارند و می نوشند ، «عُرْفَة» می گویند ، سپس به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است .

اگر دوزخیان در میان پرده‌های آتش قرار دارند و به تعبیر آیات گذشته ؛ « لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ » بهشتیان غرفه‌هایی دارند بر فراز غرفه‌ها و قصرهایی بر فراز قصرها ، چرا که دیدن منظره گل‌ها و آب و نهرها و باغ‌ها از فراز غرفه‌ها لذت‌بخش‌تر و دلپذیرتر است .

این غرفه‌های زیبای بهشتی با نهرهایی که از زیر آن جاری می‌شود ، تزیین شده است .
 ﴿ ۲۱ 〉 اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبِيعٌ فِى الْاَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَنَرِيهِ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِاُولٰٓئِى الْاَلْبَابِ

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را به صورت چشمه‌هایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می‌سازد که الوان مختلف دارد ، بعد این گیاه خشک می‌شود ، به گونه‌ای که آن را زرد و بی‌روح می‌بینی، سپس آن را درهم

می‌شکند و خرد می‌کند، در این ماجرا تذکری برای صاحبان مغز است. قطره‌های حیاتبخش باران از آسمان نازل می‌شود، قشر «نفوذپذیر» زمین آن‌ها را به درون می‌پذیرد و تا به قشر «نفوذ ناپذیر» می‌رسد، آن‌ها را متوقف ساخته و ذخیره می‌نماید و سپس به صورت چشمه‌ها و قنات‌ها و چاه‌ها بیرون می‌فرستد. جمله «سَلَكَةُ» (آب باران را در مجاری زمین وارد ساخت) اشاره‌ای است فشرده به آن‌چه در بالا گفتیم.

«يَنْابِيع» جمع «يَنْبُوع» از ماده «نَبَعَ» به معنی جوشش آب از زمین است. هرگاه زمین یک قشر نفوذناپذیر بیشتر نداشت، ذره‌ای از آب باران را در خود ذخیره نمی‌کرد، و همه بعد از نزول از آسمان، به دریاها می‌ریختند، نه چشمه‌ای وجود داشت و نه کاریز و چاهی و اگر تنها یک قشر نفوذپذیر داشت، همگی به اعماق زمین فرو می‌رفتند، به‌طوری که دسترسی به آن ممکن نبود، تنظیم قشر زمین از این دو لایه نفوذپذیر و

نفوذناپذیر ، با این فاصله حساب شده ، از نشانه‌های قدرت او است و جالب این‌که گاهی به صورت لایه‌های متعدد نفوذپذیر و و نفوذناپذیر است که روی یکدیگر قرار گرفته‌اند که در حفر چاه‌های «سطحی» و «نیمه عمیق» و «عمیق» از آن استفاده می‌شود .

بعد می‌افزاید : «ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُّخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ» .

هم انواع آن مختلف است ، همچون گندم و جو و برنج و ذرت ، و هم کیفیت‌های آن متفاوت است ، و هم رنگ ظاهری آن ، بعضی سبز تیره و بعضی سبز کمرنگ ، بعضی دارای برگ‌های پهن و گسترده و بعضی برگ‌های باریک و لطیف و همچنین با توجه به این‌که «زَرْع» به گیاهی گفته می‌شود که ساقه قوی ندارد ، در مقابل «شَجَر» که غالباً به درختانی که دارای ساقه نیرومند هستند ، اطلاق می‌شود ، «زَرْع» مفهوم وسیعی دارد که گیاهان غیر غذایی را نیز دربرمی‌گیرد ، انواع گل‌ها و گیاهان زیستی و دارویی و مانند آن که فوق‌العاده متنوع و دارای الوان و چهره‌های گوناگون می‌باشد ، حتی گاه در یک شاخه ، بلکه

در یک گل ، این رنگ‌های مختلف به شکل بسیار جالب و ظریفی در کنار هم قرار گرفته‌اند و بازبان بی‌زبانی نغمه توحید و تسبیح خدا را سر داده‌اند.

بعد به مراحل دیگر حیات این گیاه پرداخته و می‌گوید : « ثُمَّ يَهْبِطُ فَنَرِيهِ مُصَفَّرًا » . « يَهْبِطُ » از ماده « هَبَّجَان » در لغت به دو معنی آمده است ؛ نخست خشک و زرد شدن گیاه و دیگر به حرکت درآمدن و جوش و خروش برداشتن ، ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد ، زیرا هنگامی که گیاه خشک می‌شود ، آماده جدایی ، پراکندگی و حرکت و هیجان می‌گردد. تنسب‌داد از هرسو می‌وزد و آن را که سست شده است ، از جا می‌کند ، « سپس خداوند آن را درهم می‌شکند و خرد می‌کند » .

« آری در این ماجرا تذکر و یادآوری برای صاحبان فکر و اندیشمندان است » . تذکری است از نظام حساب‌شده و باعظمت عالم هستی و ربوبیت پروردگار در این صحنه عظیم و نیز تذکری است از پایان زندگی و خاموش شدن شعله‌های حیات و سپس

مسأله رستاخیز و تجدید حیات مردگان .

این صحنه اگرچه در عالم گیاهان است ، ولی به انسان‌ها هشدار می‌دهد که همانند آن در عمر و حیات شما نیز تکرار می‌شود ، ممکن است مدت آن متفاوت باشد ، اما اصول آن یکی است ؛ تولد ، نشاط و جوانی ، سپس پژمردگی و پیری و سرانجام مرگ .
 ﴿۲۲﴾ أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون کوردلانی است که نور هدایت به قلبشان راه نیافته) وای بر آن‌ها که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند ، آن‌ها در گمراهی آشکارند .

آن‌ها که بر فراز مرکبی از نورند

« قَاسِيَةٌ » از ماده « قَسَوَة » به معنی خشونت و سختی و نفوذناپذیری است ، لذا

سنگ‌های خشن را «قاسی» می‌گویند و از همین رو به دل‌هایی که در برابر نور حق و هدایت ، انعطافی از خود نشان نمی‌دهد و نرم و تسلیم نمی‌گردد و نور هدایت در آن نفوذ نمی‌کند ، «قلب‌های قاسیه» یا قساوت‌مند گفته می‌شود و در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می‌کنیم . به دنبال این درس بزرگ توحید و معاد ، به مقایسه‌ای در میان مؤمن و کافر پرداخته تا این حقیقت را روشن سازد که قرآن و وحی آسمانی نیز همچون دانه‌های باران است که بر سرزمین دل‌ها نازل می‌شود ، تنها دل‌هایی از آیات الهی بهره می‌گیرد که در سایه لطف او و خودسازی آمادگی و گسترش پیدا کرده‌است .

در روایتی می‌خوانیم که «ابن مسعود» می‌گوید از پیامبر اسلام از تفسیر آیه «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» سؤال کردیم : « چگونه انسان شرح صدر پیدا می‌کند ؟ » فرمود : « إِذَا دَخَلَ النُّورُ فِي الْقَلْبِ انْشَرَحَ وَ انْفَتَحَ : هنگامی که نور به قلب انسان داخل شد ، گسترده و باز می‌گردد . عرض کردیم : « ای رسول خدا ! نشانه آن چیست ؟ » فرمود : « الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ

الْخُلُودِ وَالتَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِسْتِعْذَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ : نشانه آن توجه به سرای جاوید و جدا شدن از سرای غرور و آماده گشتن برای استقبال از مرگ پیش از نزول آن است» (۱)
 جالب توجه این که در جمله « فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ » نور و روشنائی به منزله مرکبی ذکر شده که مؤمنان بر آن سوار می شوند، سرعت سیرش عجیب ، مسیرش روشن ، و قدرت جولانش همه جهان را فرا می گیرد .

عوامل « شرح صدر » و « قساوت قلب »

انسانها در پذیرش حق و درک مطالب و خودجوشی یکسان نیستند ، بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می کنند ، یک تذکر آنها را بیدار می سازد و یک موعظه و اندرز در روح آنها طوفانی به پا می کند .

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۸ ، صفحه ۵۶۹۱ .

درحالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه‌ها و گویاترین دلایل و نیرومندترین اندرزها و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی‌گذارد و این مسأله ساده‌ای نیست. قرآن در این زمینه چه تعبیر جالبی دارد که بعضی را صاحب شرح صدر و گسترده‌گی روح و بعضی را دارای تنگی و ضیق صدر معرفی می‌کند، چنان‌که در آیه ۱۲۵ سوره انعام می‌گوید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَقُ فِي السَّمَاءِ: آن‌کس را که خدا می‌خواهد هدایتش کند، سینه‌اش را برای اسلام گشاده می‌سازد و آن‌کس را که بخواهد گمراه نماید، سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که گویی می‌خواهد به آسمان بالا رود». این موضوعی است که با مطالعه حالات افراد کاملاً مشخص است، بعضی آن‌چنان روحشان باز و گشاده است که هر قدر از حقایق در آن وارد شود، به راحتی پذیرا می‌شود، اما بعضی به عکس آن چنان روح و فکرشان محدود است که گویی هیچ جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست، گویی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی

قرار داده‌اند. البته هر یک از این دو عواملی دارد ؛
 مطالعات پی‌گیر و مستمر و ارتباط مداوم با دانشمندان و علمای صالح ، خودسازی و
 تهذیب نفس ، پرهیز از گناه و خصوصاً غذای حرام و یاد خدا کردن ، از عوامل شرح صدر است .
 برعکس جهل و گناه و لجاجت و جدال و مرأ و همنشینی با بدان و فاجران و مجرمان و
 دنیاپرستی و هواپرستی باعث تنگی روح و قساوت قلب می‌شود .
 و این‌که قرآن می‌گوید : آن‌کس را که خدا بخواهد هدایت کند، شرح صدر می‌دهد ، یا اگر
 خدا بخواهد گمراه سازد ، ضیق صدر می‌دهد ، این « خواستن » و « نخواستن »
 بی‌دلیل نیست ، سرچشمه‌های آن از خود ما شروع می‌شود .
 در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى يَا مُوسَى لَا تَفْرَحْ
 بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَ لَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ خَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تَنْسَى الذُّنُوبَ وَ إِنَّ تَرَكَ ذِكْرِي يَفْسِدَ
 الْقُلُوبُ : خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرستاد که ای موسی از فزونی اموال خوشحال مباش و یاد مرا در

هیچ حال ترک مکن ، چراکه فزونی مال غالباً موجب فراموش کردن گناهان است و ترک یاد من قلب راست می‌کند.» (۱)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است : « مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكثَرَةِ الذُّنُوبِ : اشک‌ها خشک نمی‌شود مگر به‌خاطر سختی دل‌ها، و دل‌ها سخت و سنگین نمی‌شود مگر به‌خاطر فزونی گناه » (۲)

در حدیث دیگری آمده است که از جمله پیام‌های پروردگار به موسی علیه السلام این بود : « يَا مُوسَى لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ ، فَيَقْسُوا قَلْبَكَ وَ الْقَاسِي الْقَلْبَ مِنْي بَعِيدٌ : ای موسی آرزوهایت را در دنیا دراز مکن که قلبت سخت و انعطاف‌ناپذیر می‌شود و سنگدلان از من دورند » (۳)

۱ و ۲- «بحار الانوار» ، جلد ۷۰ ، صفحه ۵۵ ، حدیث ۲۳ و ۲۴ .

۳- «کافی» ، جلد ۲ ، باب الْقَسْوَةِ ، حدیث ۱ .

و بالاخره در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است : « لَمَتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ ، فَلَمَّةُ الْمَلِكِ الرَّقَّةُ وَ الْفَهْمُ وَ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ السَّهْوُ وَ الْقَسْوَةُ : دو گونه القاء وجود دارد ؛ القای شیطانی و القای فرشته ، القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می شود و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب می گردد » .^(۱)

به هر حال برای به دست آوردن شرح صدر و رهایی از قساوت قلب ، باید به درگاه خدا روی آورد ، تا آن نور الهی که پیامبر گرامی وعده داده ، در قلب بتابد ، باید آئینه قلب را از زنگار گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله های هوا و هوس پاک کرد تا آماده پذیرایی محبوب گردد ، اشک ریختن از خوف خدا و از عشق آن محبوب بی مثال ، تأثیر عجیبی در رقت قلب و نرمش و گسترش روح دارد و جمود چشم ، از نشانه های سنگدلی می باشد .

۱- «کافی» ، جلد ۲ ، «بَابُ الْقَسْوَةِ» ، حدیث ۳ .



اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ
يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

خداوند بهترین سخن را نازل کرده ، کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و عمق محتوا)
همانند یکدیگر است ، آیاتی مکرر دارد (تکراری شوق‌انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه
بر اندام کسانی که از پروردگارشان خاشعند، می افتد، سپس برون و درونشان نرم و متوجه
ذکر خدا می شود ، این هدایت الهی است که هرکس را بخواهد با آن راهنمایی
می کند و هرکس را خداوند گمراه سازد ، راهنمایی برای او نخواهد بود .
منظور از « مُتَشَابِه » در این جا کلامی است که قسمت های مختلف آن با
یکدیگر هم رنگ و هماهنگ می باشد ، هیچ گونه تضاد و اختلافی در میان آن
نیست ، خوب و بد ندارد ، بلکه یکی از یکی بهتر است .

این درست برخلاف کلمات انسان‌ها است که هر قدر در آن دقت شود ، هنگامی که گسترده و وسیع گردد ، خواه ناخواه اختلافات و تناقض‌ها و تضادهایی در آن پیدا می‌شود ، بعضی در اوج زیبایی است و بعضی کاملاً عادی و معمولی ، بررسی آثار نویسندگان معروف و بزرگ اعم از نثر و نظم نیز گواه زنده این مطلب است . اما کلام خدا قرآن مجید این چنین نیست ، انسجام فوق العاده و همبستگی مفاهیم و فصاحت و بلاغت بی نظیری که در همه آیاتش حاکم است ، گواهی می‌دهد که از کلام انسان‌ها نیست .

سپس می‌افزاید : ویژگی دیگر این کتاب این است که « مکرر است » (مثنائی) . این تعبیر ممکن است اشاره به تکرار مباحث مختلف داستان‌ها ، سرگذشت‌ها ، مواظ و اندرزها بوده باشد ، اما تکراری که هرگز ملامت‌آور نیست ، بلکه شوق‌انگیز است و نشاط‌آفرین و این یکی از اصول مهم فصاحت است که انسان به هنگام لزوم چیزی را برای

تأثیر عمیق بخشیدن تکرار کند ، اما هر زمان به شکلی تازه و صورتی نو که ملامت خیز نباشد .
 به علاوه مطالب مکرر قرآن مفسر یکدیگر است و بسیاری از مشکلات از این طریق
 حل می شود. بعد از این توصیف به آخرین ویژگی قرآن در این بحث یعنی نفوذ عمیق و
 فوق العاده آن پرداخته ، می گوید : « تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلْبِثُ
 جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ » .

چه ترسیم جالب و زیبایی از نفوذ عجیب آیات قرآن در دل های آماده ، نخست در آن
 خوف و ترسی ایجاد می کند، خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است و ترسی که انسان را
 متوجه مسؤولیت های مختلفش می سازد .

در مرحله بعد حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می بخشد و به دنبال آن آرامش می یابد .
 این حالت دوگانه که مراحل مختلف و منازل « سلوک الی الله » را نشان می دهد ، کاملاً
 قابل درک است ، آیا غضب و مقام انذار پیامبر دل ها را به لرزه

درمی آورد ، سپس آیات رحمت به آن آرامش می دهد .
 تاریخ اسلام پر است از نشانه های نفوذ عجیب قرآن در دل های مؤمنان و حتی
 غیرمؤمنان که قلب هایی آماده داشتند و این نفوذ و جذبه فوق العاده دلیل روشنی
 است بر این که این کتاب از طریق وحی نازل شده است .
 در حدیثی از « اسماء » نقل شده است که می گوید : « كَانَتْ أَصْحَابُ النَّبِيِّ إِذَا قُرِئَ
 عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ - كَمَا نَعَتَهُمُ اللَّهُ - تَدْمَعُ أَعْيُنُهُمْ وَتَقْشَعِرُّ جُلُودُهُمْ : یاران پیامبر هنگامی که
 قرآن بر آنها تلاوت می شد - همان گونه که خداوند آنها را توصیف کرده است - چشم های شان اشکبار
 می گشت و لرزه بر اندام شان می افتاد » . (۱) (۲)

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۸ ، صفحه ۵۶۹۳ .

۲- درباره نفوذ آیات قرآن ، به « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۳ مراجعه شود .

امیرمؤمنان علی علیه السلام دربارهٔ پرهیزکاران این حقیقت را به عالی‌ترین وجهی توصیف فرموده است، آن‌جا که می‌گوید: «آن‌ها شب‌هنگام به‌پا می‌خیزند، قرآن را شمرده و با تفکر تلاوت می‌کنند، جان خویش را با آن در غمی دلپذیر فرو می‌برند و داروی درد خود را از آن می‌طلبند، هرگاه به آیه‌ای که در آن تشویق است، برخورد کنند، به آن دل می‌بندند، چشم جانشان با شوق تمام در آن خیره می‌شود و آن را نصب‌العین خود می‌سازند و هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تحویف و انذار باشد، گوش دل به آن فرامی‌دهند، گویی صدای ناله‌ها و به‌هم خوردن زبانه‌های آتش مهیب جهنم در گوششان طنین‌انداز است.»

در پایان آیه بعد از بیان این اوصاف می‌گوید: «در این کتاب مایهٔ هدایت الهی است که هرکس را بخواهد، به وسیلهٔ آن هدایت می‌کند» (ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ).

درست است که قرآن برای هدایت همگان نازل شده اما تنها حق‌طلبان و حقیقت‌جویان و پرهیزکاران از نور هدایتش بهره می‌گیرند و آن‌ها که دریچه‌های قلب خود را عمداً به روی آن بسته‌اند و تاریکی تعصب و لجاجت بر روح آن‌ها حکمفرما است، نه تنها بهره‌ای از آن

نمی گیرند ، بلکه بر اثر عناد و دشمنی بر ضاللتشان افزوده می شود، لذا در دنبال این سخن می فرماید : « و هرکس را خداوند گمراه سازد ، هادی و راهنمایی برای او نخواهد بود » (وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) .

ضاللتی که پایه های آن به دست خود او گذارده شده و زیربنایش به وسیله اعمال نادرستشان استحکام یافته و به همین دلیل کمترین منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ها ندارد .

﴿ ۲۴ ﴾ أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ

آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک (الهی) را دور می سازد (همانند کسی است که هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد؟) و به ظالمان گفته می شود: بچشید آنچه را به دست می آوردید.

نکته‌ای که توجه به آن در این جا ضرورت دارد ، این است که می‌گوید : « با صورت خود عذاب را از خویش می‌راند » ، این تعبیر به خاطر آن است که « وَجْه » (صورت) اشرف اعضای انسان است و حواس مهم انسان (چشم و گوش و بینی و زبان) در آن قرار گرفته و اصولاً شناسایی انسان‌ها از طریق صورت انجام می‌گیرد و روی این جهات هنگامی که خطری متوجه آن می‌شود ، دست و بازو و سایر اعضای پیکر خود را سپر در مقابل آن قرار می‌دهند تا خطر را دور سازند .

اما حال ظالمان دوزخی در آن روز به گونه‌ای است که باید با صورت از خود دفاع کنند ، چراکه دست و پای آن‌ها در غل و زنجیر است ، چنان‌که در آیه ۸ سورة یس می‌خوانیم : « ما در گردن آن‌ها غل‌هایی قرار دادیم (که دست‌هایشان نیز در وسط آن قرار دارد) این غل‌ها تا چانه‌هایشان ادامه دارد ، لذا سرهای آن‌ها به بالا نگاه داشته شده است » .

سپس در پایان آیه می‌افزاید : « وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ » .

آری فرشتگان عذاب این واقعیت دردناک را برای آنها بیان می‌کنند که این‌ها همان اعمال شما است که در کنار شما قرار گرفته و آزارتان می‌دهد و این بیان خود شکنجه روحی دیگری برای آنها است .

قابل توجه این‌که نمی‌گوید : کیفر اعمالتان را بچشید ، بلکه می‌گوید : اعمالتان را بچشید ، و این خود شاهد دیگری بر مسأله « تجسم اعمال » است .

﴿ ۲۵ ﴾ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

کسانی که قبل از آنها بودند، نیز آیات ما را تکذیب نمودند و عذاب الهی از جایی که فکر نمی‌کردند، به سراغ آنها آمد .

اگر انسان از جایی ضربه خورد که انتظار آن را دارد ، زیاد دردناک نخواهد بود ، دردناک‌تر از آن ، این است که از جایی ضربه خورد که هرگز انتظار آن را ندارد ، مثلاً از نزدیک‌ترین دوستانش ، از محبوب‌ترین وسایل زندگیش ، از آبی که مایه حیات او است ،

از نسیمی که مایه نشاط او است ، از زمین آرامی که جایگاه استراحت و امن و امان او محسوب می شود .

آری نزول عذاب الهی از این طرق بسیار دردناک است و این همان است که درباره قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و فرعون و قارون و مانند آنها می خوانیم که هرکدام از آنها ، از یکی از این طرق که هرگز انتظارش را نمی کشیدند ، گرفتار عذاب شدند .
 ﴿۲۶﴾ فَادْأَقَهُمُ اللَّهُ الْخِرْیَ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ
 خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشاند و عذاب آخرت شدیدتر است ، اگر می دانستند .

واژه « خِرْیَ » به معنی خواری و ذلت و نیز به معنی رسوایی و فضاحت آمده است . آری اگر انسان گرفتار مصیبتی شود ، اما آبرومند و سربلند جان بسپارد ، مهم نیست ، مهم آن است که با خواری و ذلت جان دهد و با بی آبرویی و رسوایی گرفتار چنگال عذاب شود .

﴿ ۲۷ ﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم ، شاید متذکر شوند .
از سرگذشت دردناک ستمگران و سرکشان پیشین ، از عواقب هولناک گناه ، از انواع
پندها و اندرزها ، از اسرار خلقت و نظام آفرینش ، از احکام و قوانین مقنن ، خلاصه هرچه
برای هدایت انسانها لازم بود ، در لباس امثال برای آنها شرح دادیم .

باتوجه به این که « مَثَل » در لغت عرب هر سخنی است که حقیقتی را مجسم سازد ، و یا
چیزی را توصیف کند ، و یا چیزی را به چیز دیگر تشبیه نماید ، این تعبیر همه حقایق و
مطالب قرآن را دربرمی گیرد و جامعیت آن را مشخص می کند .

﴿ ۲۸ ﴾ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

قرآنی است فصیح و خالی از هرگونه کجی و نادرستی ، شاید پرهیزکاری پیشه کنند .
در حقیقت در این جا سه توصیف برای قرآن ذکر شده است :

نخست تعبیر «قُرْآنًا» که اشاره به این حقیقت است که این آیات مرتباً خوانده می‌شود ، در نماز و غیرنماز ، در خلوت و جمع و در تمام طول تاریخ اسلام و تا پایان جهان و به این ترتیب نور هدایتی است که دائماً می‌درخشد .

دیگر مسأله فصاحت و شیرینی و جذابیت این سخن الهی است که از آن به «عَرَبِيًّا» تعبیر شده است ، زیرا یکی از معانی عربی ، «فصیح» است و در این جامنظور همین معنی است . سوم این‌که چگونه اعوجاج و کژی در آن راه ندارد ، آیاتش هماهنگ ، تعبیراتش گویا و عباراتش مفسر یکدیگر است .

به‌هرحال هدف از نزول قرآن با این همه اوصاف این بوده است که ؛ « شاید آن‌ها پرهیزکاری پیشه کنند » (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) .

قابل توجه این‌که در پایان آیه قبل «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» آمده بود ، و این‌جا «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» چراکه همیشه «تذکر» مقدمه‌ای است برای «تقوی» و «پرهیزکاری» میوه درخت

« یادآوری » است .

﴿ ۲۹ ﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

خداوند مثالی زده است ؛ مردی را که مملوک شرکائی است که درباره او پیوسته به مشاجره مشغولند و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است ، آیا این دو یکسانند ؟ حمد مخصوص خدا است ، ولی اکثر آنها نمی دانند .

« مُتَشَاكِسُونَ » از ماده « شَكَاسَة » به معنی سوء خلق و دعوا و خصومت است ، بنابراین « مُتَشَاكِس » به کسانی گفته می شود که با عصبانیت و بدخلقی به جرّ و بحث و نزاع مشغولند. خداوند در این آیه مثلی گویا و زیبا را ترسیم می نماید ؛

برده ای است دارای چند ارباب که هر کدام او را به کاری دستور می دهد ، این می گوید : فلان برنامه را انجام ده و دیگری نهی می کند ، او در این میان سرگردان و حیران است و در

وسط این دستوره‌های ضد و نقیض ، متحیر مانده و نمی‌داند خود را با نوای کدام یک هماهنگ سازد ؟

و از آن بدتر این‌که برای تأمین نیازهای زندگی این یکی او را به دیگری حواله می‌دهد و دیگری به این و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی‌نوا و سرگردان است و سپس « مردی را ذکر می‌کند که تنها تسلیم یک نفر است » (وَ رَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ) .

خط و برنامه او مشخص و صاحب‌اختیارش معلوم است ، نه گرفتار تردید است و نه سرگردانی ، نه تضاد و نه تناقض ، با روحی آرام گام برمی‌دارد و با اطمینان خاطر به پیش می‌رود و تحت سرپرستی کسی قرار دارد که در همه چیز و همه حال و همه جا از او حمایت می‌کند .

« آیا این دو یکسانند » (هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا) .

و این‌گونه است حال « مشرک » و « موحد » ؛ مشرکان در میان انواع تضادها و تناقض‌ها غوطه‌ورند ، هر روز دل به معبودی می‌بندند و هر زمان به اربابی رومی‌آورند ، نه آرامشی ،

نه اطمینانی و نه خط روشنی .

اما موحدان دل در گرو عشق خدا دارند ، از تمام عالم او را برگزیده اند و در همه حال به سایه لطف او که مافوق همه چیز است ، پناه می برند ، از ماسوی الله چشم برداشته و دیده به او دوخته اند ، خط و برنامه آنها واضح و سرنوشت و سرانجامشان روشن است . در روایتی از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمود : «أَنَا ذَاكَ الرَّجُلُ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ : منم آن مردی که همواره تسلیم رسول خدا بود» .^(۱)

در حدیث دیگری نیز آمده : «الرَّجُلُ السَّلَامُ لِلرَّجُلِ حَقًّا عَلِيٌّ وَ شَيْعَتُهُ : مردی که حقیقتاً تسلیم بود ، علی علیه السلام و شیعه او بودند» .^(۲)

۱- «مجمع البيان» ، به نقل از «حاکم ابوالقاسم حسکانی» در «شواهد التنزیل» .

۲- «مجمع البيان» ، به نقل از «عیاشی» در تفسیرش .

﴿ ۳۰ ﴾ اِنَّكَ مَيِّتٌ وَّ اِنَّهُمْ مَّيِّتُونَ

تو می میری، آنها نیز خواهند مرد .

آری « مرگ » از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند ، هیچ گونه استثناء و تفاوت در آن وجود ندارد ، راهی است که همه باید آن را سرانجام ببینند و به اصطلاح شتری است که در خانه همه کس خوابیده است .

بعضی از مفسران گفته اند ؛ دشمنان پیامبر انتظار مرگ او را می کشیدند و خوشحال بودند که سرانجام او خواهد مرد ، قرآن در این آیه به آنها پاسخ می گوید که : « اگر پیامبر بمیرد ، آیا شما زنده می مانید ؟ » در آیه ۳۴ سوره انبیاء نیز آمده : « اَفَاِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ : آیا اگر تو بمیری ، آنها زندگی جاویدان دارند ؟ »

﴿ ۳۱ ﴾ ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ

سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه می کنید .

«تَخْتَصِمُونَ» از ماده «اِخْتِصَام» به معنی نزاع و جدال میان دو نفر یا دو گروه است که هریک می‌خواهد سخن دیگری را ابطال کند، گاه یکی بر حق است و دیگری بر باطل و گاه ممکن است هر دو بر باطل باشند، مانند مخاصمه اهل باطل با یکدیگر، در این‌که آیا این حکم عمومیت دارد یا نه، میان مفسران گفتگو است.

بعضی تصور کرده‌اند که این «مخاصمه» میان مسلمین و کفار است، ولی آیات بعد نشان می‌دهد که این مخاصمه در میان پیامبران و مؤمنان از یکسو، و مشرکان و مکذبان از سوی دیگر خواهد بود.

پایان جزء بیست و سوم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خز علی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"	۱۰
هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند	۲۳
حرکت کشتی ها در دریاها نیز آیتی است	۳۴
کفار تمام آیات الهی را نادیده می گیرند	۳۸
صیحه های رستاخیز	۴۱
بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی	۵۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تنه‌اراه استقلال و آزادی، اتکاء به خدا و نفی قدرت‌های پو شالی شرق و غرب است	۷۵
آفرینش نخستین دلیل قاطعی است بر معاد	۷۸
رستخیزان رژی‌ها	۸۴
فرق میان آتش‌گیره و آتش زنه	۹۰
او مالک و حاکم بر همه چیز است	۹۷
بازتاب معاد در زندگی انسان‌ها	۹۸
قرآن و مسأله معاد	۱۰۳
معاد جسمانی	۱۰۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
بهشت و دوزخ	۱۰۸
فضیلت تلاوت سوره « صافات »	۱۱۱
منظور از "سوگندها" در قرآن چیست؟	۱۱۲
باسداری آسمان از نفوذ شیاطین	۱۱۹
آیا ما و پدرانمان زنده می شویم؟	۱۲۵
گفتگوی رهبران و پیروان گمراه در دوزخ	۱۳۲
در قیامت از ولایت علی علیه السلام نیز سؤال می شود	۱۳۲
پاداش مخلصین	۱۴۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
گوشه‌ای از نعمت‌های بهشتی	۱۴۳
نعمت‌های هفت‌گانه در آیات ۴۱ تا ۴۹ سوره صافات	۱۵۰
جستجوی دوست جهنمی	۱۵۱
نلاشگران باید برای مواهب "ماندگار" تلاش کنند	۱۵۶
ارتباط بهشتیان با دوزخ	۱۵۶
گوشه‌ای از عذاب‌های جانکاه دوزخیان	۱۵۷
آیا مردم روی زمین، همه از دودمان نوحند؟	۱۶۶
طرح جالب بت شکنی ابراهیم علیه السلام	۱۷۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نقشه‌های مشرکان شکست می‌خورد.....	۱۸۱
ابراهیم علیه السلام در قربانگاه.....	۱۸۹
چگونه خواب ابراهیم علیه السلام می‌توانست حجت باشد؟.....	۲۰۰
وسوسه‌های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت.....	۲۰۱
ابراهیم علیه السلام بنده مؤمن خدا.....	۲۰۳
مواهب الهی بر موسی و هارون.....	۲۰۶
الیاس کیست؟.....	۲۱۱
«الیاسین» چه کسانی هستند؟.....	۲۱۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سرزمین بلازده قوم لوط در برابر شماست، از آن عبرت بگیرید	۲۱۹
یونس در بطنه امتحان	۲۲۰
« قـرعه » و مشروعیّت آن در اسلام	۲۲۵
چگونه یونس در شکم ماهی زنده ماند؟	۲۲۹
پاسخ به یک سؤال در مورد عذاب استیصال	۲۳۵
تهمت های زشت و رسوای مشرکین نسبت به خدا	۲۳۷
حزب الله پیروز است	۲۴۸
آن چه در پایان هر کار باید به آن اندیشید	۲۵۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فضیلت تلاوت سوره «ص»	۲۵۴
از تجارب دیگران استفاده کنید	۲۵۸
آیا به جای این همه خدا، یک خدا را بپذیریم؟	۲۶۱
دشمنان سرسخت اسلام، لشکر کوچک شکست خورده هستند	۲۶۸
احزاب ششگانه جاهلیت و عذاب خاص هر کدام از آنها	۲۷۰
از زندگی داوود درس بیاموز	۲۷۵
ده صفت برجسته حضرت داوود علیه السلام	۲۷۹
آزمون بزرگ داوود	۲۸۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ویزگی‌های پنجگانه حکومت الهی و حاکم عادل	۲۸۶
سلیمان از نیروی رزمی خود سان می‌بیند	۲۹۶
آزمایش سخت سلیمان و حکومت گسترده او	۲۹۹
دو سؤال در مورد تقاضای سلیمان علیه السلام از خدا	۳۰۱
امتیازات اختصاصی پنجگانه حکومت سلیمان علیه السلام	۳۰۳
حقایقی که داستان سلیمان علیه السلام به ما می‌آموزد	۳۰۹
زندگی پرماجرای ایوب علیه السلام و مقام صبرش	۳۱۱
من یک بیم‌دهنده‌ام	۳۳۷
شیطان تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد	۳۴۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می سوزاند	۳۴۵
فلسفه وجود شیطان	۳۴۸
آخرین سخن درباره ابلیس	۳۵۲
متکلف کیست ؟	۳۵۴
فضیلت تلاوت سوره « زمر »	۳۵۶
دین خود را از هرگونه شرک پاک و خالص کن	۳۵۸
فرق میان « تنزیل » و « انزال »	۳۵۹
خدا حاکم بر همه چیز است، چه نیازی به فرزند دارد؟	۳۶۵
همه شمار از نفس واحدی آفرید	۳۷۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟	۳۸۴
خطوط اصلی هفتگانه برنامه بندگان مخلص (تقوا، احسان، هجرت، صبر، اخلاق، تسلیم، خوف)	۳۸۷
حقیقت خسران و زیان	۳۹۵
بنندگان حقیقی خدا	۳۹۹
منطق آزاداندیشی اسلام	۴۰۲
پاسخ به سه سؤال در خصوص «فَبَشِّرْ عِبَادَ»	۴۰۴
آن‌ها که بر فراز مرکبی از نورند	۴۱۳
عوامل «شرح صدر» و «قساوت قلب»	۴۱۵

